

بِسْمِ رَبِّ الشَّهَادَةِ وَالصِّدِّيقِينَ

سخترانی ده شب محرم

با عنوان:

ای که مرا خوانده ای، راه نشانم بده...

ویرایش دوم، محرم ۱۳۹۶

گروه پژوهشی تبلیغی امام محمد باقر علیه السلام

ای که مرا خوانده ای؛ راه نشانم بده

«شب اول»

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَنَا وَ هَدَانَا وَ أَرْسَلَ مُحَمَّدًا لِدَعْوَةِ النَّاسِ إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَعَلَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُصْبِحَ الْهَدَى وَ سَفِينَةَ النِّجَاةِ وَ وَضَعَ فِي قُلُوبِنَا مَحَبَّتَهُ وَ عِدَاوَةَ أَعْدَائِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

خوش آمدگویی:

پیش از هر سخنی خدا رو شکر می‌کنیم که یه سال دیگه هم به ما عمر داد و اجازه داد تا گریه کن اباعبدالله باشیم...

الحمد لله که دوباره زیر پرچم و خیمه حضرت هنوز هم سینه زن و گریه کن مصیبت هایشان هستیم.

عزاداران، محبین! خوش آمدید به مجلس ارباب غریب عالم حضرت اباعبدالله الحسين عليه السلام

خوش آمدید به مجلسی که با قدم گذاشتن به آن مجلس، دل مادر سادات حضرت زهرا سلام الله علیها شاد خواهد شد.

خوش آمدید و مطمئن باشید تا لحظه ای که زیر این بیرق و پرچم و تحت عنوان عزادار اهل بیت عليهم السلام هستید، مورد توجه ویژه امام زمان (عج) قرار دارید.

دعای ما باید این باشد که ان شاء الله همیشه زیر بیرق و پرچم اباعبدالله بمانیم.

و ان شاء الله که پای این مکتب تا لحظه آخر عمر، قدم هایمان ثابت بماند.

ان شاء الله که خود ارباب اسم ما را جزو نوکران بااخلاصشان بنویسند و ما را هم همین

امشب بخرند.

انگیزه سازی:

رَوِيَ أَنَّهُ لَمَّا أَخْبَرَ النَّبِيُّ ص ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ بِقَتْلِ وَلَدِهَا الْحُسَيْنِ وَ مَا يَجْرِي عَلَيْهِ مِنْ
 الْمَحَنِّ بَكَتْ فَاطِمَةُ بُكَاءً شَدِيداً وَ قَالَتْ يَا أَبَتِ مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ فِي زَمَانِ خَالَ
 مَنِّي وَ مِنْكَ وَ مِنْ عَلِيٍّ فَاشْتَدَّ بُكَاءُهَا وَ قَالَتْ يَا أَبَتِ فَمَنْ يَبْكِي عَلَيْهِ وَ مَنْ يَلْتَزِمُ
 بِإِقَامَةِ الْعِزَاءِ لَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ يَا فَاطِمَةُ إِنَّ نِسَاءَ أُمَّتِي يَبْكُونَ عَلَيَّ نِسَاءَ أَهْلِ بَيْتِي وَ
 رِجَالَهُمْ يَبْكُونَ عَلَيَّ رِجَالِ أَهْلِ بَيْتِي وَ يُجَدِّدُونَ الْعِزَاءَ جَيْلًا بَعْدَ جَيْلٍ فِي كُلِّ سَنَةٍ
 فَإِذَا كَانَ الْقِيَامَةُ تَشْفَعِينَ أَنْتَ لِلنِّسَاءِ وَ أَنَا أَشْفَعُ لِلرِّجَالِ وَ كُلُّ مَنْ بَكَى مِنْهُمْ عَلَيَّ
 مُصَابِ الْحُسَيْنِ أَخَذْنَا بِيَدِهِ وَ ادْخَلْنَاهُ الْجَنَّةَ يَا فَاطِمَةُ كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا
 عَيْنَ بَكْتِ عَلَيَّ مُصَابِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّهَا ضَاكِحَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ بِنَعِيمِ الْجَنَّةِ.

زمانیکه رسول خدا صل الله علیه وآله فاطمه سلام الله علیها را از شهادت پسرش حسین علیه السلام و مصائبی

که بر او وارد می شود آگاه کرد، فاطمه سلام الله علیها به شدت گریه کردند و عرض کردند ای پدر

این حادثه چه زمانی واقع می شود؟ فرمود وقتی که نه من باشم و نه تو و نه علی. گریه

حضرت شدیدتر شد و عرض کرد ای پدر- پس چه کسی بر فرزندم گریه می‌کند و مجلس عزا و مصیبت او را برپا می‌کند؟ رسول خدا صل‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: ای فاطمه زنه‌ای امت من بر زنه‌ای اهلبیتم و مردان امت من بر مردان اهلبیتم می‌گریند و عزای فرزند مرا هر ساله نسلی بعد از نسلی تازه می‌کنند. پس زمانیکه روز قیامت فرارسد تو شفاعت زنان را می‌کنی و من شفیع مردان می‌شوم. هرکس از ایشان بر مصیبت حسین گریست دست او را می‌گیریم و در بهشت در می‌آوریم. ای فاطمه چشمهای همه مردمان در روز قیامت گریانند مگر چشمی که بر حسین گریسته باشد. او خندان و شادمان از نعمت های بهشت خواهد بود.^۱

حلقه اتصال:

زمانیکه انسان با امثال این روایات مواجه می‌شود، ممکن است این سوال برایش پیش بیاید که چرا برای دلداری اهل بیت علیهم‌السلام از خود امام حسین علیه‌السلام حرفی زده نمی‌شود و فقط گفته می‌شود که گریه کنان بر حضرت فلان مقام را پیدا می‌کنند حتی در احادیثی که در فضیلت امام حسین علیه‌السلام بیان می‌شود، خداوند در مقام بالا بردن جایگاه امام حسین علیه‌السلام و هدیه دادن به او به مقام زائران امام حسین علیه‌السلام و عزاداران و... اشاره می‌کند؟ مگر نه اینکه هدیه باید چیزی باشد که سود آن به خود هم فرد بازگردد؟ در مقام دلداری هم قاعدتا باید از خود آن فرد مصیبت زده و مقامش در بهشت سخن گفته شود

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۴۴ باب ۳۴ ص: ۲۷۸.

لکن بجای آن، این هدیه ها و پاداش ها به محبین آن فرد داده می شود و از ارج نهادن به مقام محبین او سخن گفته می شود؟!

جواب این سوال را در زندگی خود امام حسین علیه السلام پیدا می کنیم، امامی که تمام زندگی اش را در بالاترین حد ممکن برای خداوند فدا کرد. جان، مال، فرزند، ناموس، دختر سه ساله و علی اصغر شش ماهه اش را...، قطعاً بالاترین پاداش برای او به ثمر نشستن خونی است که از او در راه حفظ دین ریخته شده است.

با ارزش ترین پاداش برای چنین امامی این است که ۱۴۰۰ سال بعد از شهادتش هم اثر خونش جاری باشد و محبینش و جوانان و دل پاکان در مجالس روضه ی او به خدا تقرب جویند و امور هدایتشان فراهم می شود

لذا پیغمبر اکرم فرمودند: **إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا^۲**

در شهادت حسین علیه السلام چنان داغی در دل مؤمنان است که هرگز سرد نشود.

اقناع اندیشه:

تبیین روایت پیامبر اکرم صل الله علیه وآله:

^۱ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ج ۱۰ . ص : ۳۱۳

قال: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ عِنْدَهُ أَبِي بْنُ كَعْبٍ فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَ مَرَحَبًا بِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ قَالَ لَهُ أَبِيُّ وَ كَيْفَ يَكُونُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَ زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ أَحَدٌ غَيْرُكَ قَالَ يَا أَبِيُّ وَ الَّذِي بَعَنَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنِ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِصْبَاحٌ هُدًى وَ سَفِينَةٌ نَجَاةٌ وَ إِمَامٌ غَيْرُ وَهْنٍ وَ عَزٌّ وَ فَخْرٌ وَ عِلْمٌ وَ ذُخْرٌ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَكَّبَ فِي صُلْبِهِ نُطْفَةً طَيِّبَةً مُبَارَكَةً زَكِيَّةً وَ لَقَدْ لَقِنَ دَعَوَاتٍ مَا يَدْعُو بِهِنَّ مَخْلُوقٌ إِلَّا حَشَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَعَهُ... ۳

در روایت نورانی از امام جواد علیه السلام که ایشان از پدرشان و امام رضا علیه السلام نیز از پدرشان و از جدشان تا میرسد به امام حسین علیه السلام نقل می‌کنند که آن حضرت می‌فرماید: روزی من به خدمت جدم رسول الله صلی الله علیه و آله رسیدم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: "مرحبا به تو ای اباعبدالله و ای زینت آسمان ها و زمین" یکی از اطرافیان پیامبر عرض کرد: چگونه می‌شود که کسی غیر از شما زینت آسمان ها و زمین باشد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: قسم به کسی که مرا به پیامبری مبعوث کرده، حسین در آسمانها بزرگ تر و شناخته شده تر است نسبت به زمین، در سمت راست عرش الهی این جمله مکتوب شده که حسین علیه السلام نور هدایت و کشتی نجات است... تا آخر روایت.

مفهوم شناسی واژه مصباح و سراج:

بعضی از خطبا این قسمت از روایت را معمولا اشتباه ترجمه کرده و می‌گویند مصباح یعنی «چراغ هدایت» در حالیکه بین مصباح و هدی تفاوت هست. سراج نوری است که

از نور دیگری گرفته شده و منشاء دیگری غیر از خود دارد ولی مصباح نور مطلقه و سرمنشاء است. مانند خورشید و ماه، که ماه سراج است یعنی اصالتاً از خودش نور ندارد و نور خود را از خورشید می‌گیرد ولی خورشید مصباح است و اصالتاً از خودش نور دارد نه از دیگری.

فرق بین هدایت و نجات:

هدایت نشان دادن راه و طریق است اما نجات رساندن به مقصد است و مولای ما هم راه را نشان می‌دهد و هم به مقصد می‌رساند. آیه قرآن: « وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ »^۴ در این آیه می‌فرماید خداوند موسی و همراهانش را نجات داد (از میان دریا عبورشان داد). صرفاً راه را نشان نداد بلکه وقتی حضرت موسی علیه‌السلام به امر خداوند عصا را به آب زد آب شکاف برداشت و خداوند حضرت موسی و همراهانش را از میان آب خارج کرد و نجاتشان هم داد. اما در « إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا »^۵ این آیه خداوند می‌فرماید: ما راه نشان دادیم، حالا خود بنده می‌خواهد شاکر باشد (مطیع) یا شاکر نباشد لذا معنای هدایت فهمیده می‌شود و آن یعنی نشان دادن راه توسط خداوند. رفقا مصباح هدی بودن یعنی چه؟

حقیقت و ماهیت قیام امام حسین علیه‌السلام و واقعه عاشورا هدایت‌گری و هم نجات بخشی امام علیه‌السلام است. امام علیه‌السلام برای هدایت کردن مردم علیه یزیدی که داشت مردم رو از مسیر هدایت دور می‌کرد و جامعه رو به گمراهی کشونده بود قیام کرد. یزید کاری کرده بود که از دین - که برنامه سعادت و زندگی بشره - جز اسم چیزی باقی نمانده بود. در

^۴. سوره شعرا آیه ۶۵

^۵. سوره انسان آیه ۳

فرازی از زیارت اربعین می خوانیم: « وَ بَدَلْ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لَيْسْتَ تَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ »، خون خودش را بخشید تا بندگان تو را از نادانی و سرگردانی در وادی گمراهی برهاند. امام علیه السلام برای اینکه دینی که راه نجات بشریت از گمراهیه امروز به دست من و شما برسد آن جان فشانی ها و فداکاری ها را انجام داد.

رفقا ما در زندگی هایمان هدایتمان دست چه کسی است؟ باید ها و نبایدهای زندگی مان را از چه کسی می گیریم؟ سبک زندگی کردنمان از کجا خط می گیرد؟

بعضی ها تمام زندگی شان را با جهت دهی برنامه های شبکه های ماهواره ای پیش میبرن. اگر از آنها بپرسی چرا فلان کار را انجام می دهی؟ می گوید از فلان سریال ماهواره ای الگو گرفتم. با توجه به سلیقه های مختلف سریال های جذاب درست می کنن که البته در ابتدای امر هم مخاطبین جذب همان جذابیت های اولیه فیلم ها می شوند لکن در ورای آن جذابیت ها و جلوه های بصری، مفاهیم ضد اخلاقی و ضد ارزشی مثل خیانت یا ارتباط های نادرست در خانواده را عادی جلوه میدهند و مقدس ترین مفاهیم ارزشی و اخلاقی و دینی و فرهنگی ما را از ما می گیرند. توجه به یک سوال در این زمینه مهم جلوه می کند و آن این است که چرا و با چه هدفی شبکه های ماهواره ای حجم عظیمی از مجموعه فیلم هایی با زبان فارسی را طراحی و تولید می کنند؟!

رابرت مرداک، مدیر شبکه فارسی وان یکی از برنامه های فارسی زبان ماهواره اعتراف کرده است که: " برای نابودی ایران باید در خصوص کلمه مقدسی به نام خانواده هزینه کرد و من قصد دارم تا موضوع مادر را در دستور کار خود قرار دهم. در ایران مادر خانواده، همه چیز را مدیریت می کند و اگر مادر را به لجن بکشیم تمام این جامعه به لجن

کشیده خواهد شد. حال باید دقت کرد که با چه هزینه ای حاضر به بدست آوردن چه سرگرمی‌هایی می‌شویم. حاج آقا ما ماهواره نداریم میدونیم هم که ماهواره مخصوصا شبکه های فارسیش به چه نیّتی فعالیت میکنن، این همه کشور! چرا اونا فقط دلشون برا ما سوخته و این شبکه ها رو رایگان در اختیار ما گذاشته... احسنت که همچین درکی دارید، خلیا این چیزا رو متوجه نمیشن.

بعضی‌ها هم هدایتشان بدست رفیق‌هایشان است. هر کاری که رفیقشان انجام دهد بدون توجه به درست یا غلط بودنش او هم تقلید می‌کند. بعضی‌ها هم اینترنت و فضای مجازی هدایت زندگی‌شان را بدست گرفته است و... از این قبیل هدایت‌گریهای شیطانی و نادرست. آفرین به شما که شب اول محرم آمدی پای سفره امام حسین علیه‌السلام نشستید که بگویند آقا جان شما هدایت کنید مرا، شما مسیر سرنوشت و زندگی مرا تعیین کنید.

در آیه ۷ سوره مبارکه رعد خداوند می‌فرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» یعنی ای پیامبر تو فقط هشدار دهنده‌ای و برای هر امتی هدایت‌گری هست. در ذیل این آیه روایتی وجود دارد که حتی در کتب اهل سنت هم بیان شده است که وقتی این آیه نازل شد پیامبر اکرم صلی‌الله‌وعلیه‌وآله دست به سینه مبارک قرار دادند و فرمودند: من منذر من سپس به شانه علی علیه‌السلام اشاره کردند و فرمودند: (یا علی) أَنْتَ الْهَادِي بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ^۶. پس امام

^۶. تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۱۹، ص ۱۴)

در واقع کارش هدایت است و علاوه بر هدایت، دستگیری نیز می‌کند تا بنده را نجات دهد.

امام حتی کسانی را که برای غذا خوردن به منزلشان وارد می‌شوند را هم هدایت می‌کند؛ و حتی بالاتر از آن، امام به دنبال کسی که از او فرار کند هم می‌رود و به دنبال هدایت او نیز هست. امیرالمومنین علی علیه السلام در توصیف پیامبر صلی‌الله‌وعلیه‌وآله می‌فرماید: «هُوَ طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ»^۶ او درمانگری است که برای درمان و طبابتش به دنبال مریض هایش می‌گردد و تمام اهل بیت علیهم السلام نیز این گونه هستند. دریافت این نکته در واقعه درس آموز عاشورا و همچنین بعد از آن مشهود است چرا که امام حسین علیه السلام کسانی را که هدایتشان بعید بنظر می‌رسید و کسی تصور نمی‌کرد که فلان فرد هم امام حسینی بشود را نجات داده.

زُهَيرِ بنِ قَينِ بَجلِی، عثمانی مذهب بود و از هواداران عثمان^۸ به شمار می‌رفت. در ماجرای حرکت کاروان امام حسین علیه السلام به سمت کوفه با امام علیه السلام هم مسیر شده بود ولی تمام تلاشش را می‌کرد تا در مسیر به حضرت برخورد نکند. آگه حضرت روز حرکت می‌کرد زهیر شبانه مسیر را می‌پیمود و بالعکس اما در نهایت دو کاروان در یک مکانی به هم رسیدند. امام علیه السلام فرستاده‌ای را به سمت زهیر ارسال کرد اما وی از اجابت درخواست

^۶. نهج البلاغه خطبه ۱۰۸.

^۸. الاخبار الطوال ص ۲۴۶ به نقل از ویکی شیعه جستار کلمه زهیر به قین

دیدار با امام سرباز زد. در این میان به توصیه و اصرار همسر خود حاضر به ملاقات با امام شد. اینکه در آن دیدار امام علیه السلام چه مطلبی به زهیر فرموده‌اند در تاریخ نیامده است اما پس از آن ملاقات، زهیر برگشت و وسایل خود را جمع کرد که به یاری دین خدا و امامش بشتابد. او حتی همسر خود را طلاق داد و خدمه کاروانش را نیز آزاد کرد.

وهب بن عبدالله نیز مسیحی (نصرانی) بود^۹ ولی با عنایت و نگاه هدایت گری امام حسین علیه السلام در میان راه کربلا مسلمان شد و خود و همسرش که به تازگی با هم ازدواج کرده بودند در صحنه کربلا به شهادت رسیدند.

فرمانده عشاقِ دل آگاه، حسین است بیراهه مرو ساده‌ترین راه حسین است
از مردم گمراه جهان راه مجوید نزدیکترین راه به الله حسین است

بارها شنیده اید که امام علیه السلام حتی در میان گودی قتلگاه و در آن لحظات آخر هم دست از هدایت‌گریشان برنداشته و شروع کردند به نصیحت کردن شمر. الله اکبر! چقدر این امام دلسوز امت خود است؟! حتی امتی که در مقابل او ایستاده‌اند. در لحظات آخر که بدن غرق به خون ابی عبدالله علیه السلام بر روی زمین افتاده بود، از شدت جراحت خون چشمان مطهر ابی عبدالله علیه السلام را فرا گرفته بود و ناگهان امام علیه السلام احساس کردند سینه^۹

۹. وقایع الایام شیخ عباس قمی ج ۱ ص ۴۰۹ به نقل از ویکی فقه جستار کلمه وهب بن عبدالله

مطهرشان سنگین شده است. فرمود کیستی؟ (لَقَدْ ارْتَقَيْتُ مُرْتَقًى عَظِيماً طَالَمَا قَبْلَهُ رَسُولٌ
 اللَّهُ) که بر جای بلندی نشست، اینجا که تو الآن پا گذاشتی، جایی است که مکرر
 پیغمبر صلی الله علیه وآله می بوسید.

هدایت گری ها و دست گیری های امام فقط منحصر دوران حیات ظاهری ایشان نمی شود.
 الان هم همین طور است. شهید مهدی شیرمحمدی از لات های شهرک غرب بود. سال
 گذشته حوالی اربعین، گویا حسی درونی ندایش می دهد که به کربلا برود. توسط شهرداری
 تهران با گروه رفته گران، برای کارهای نظافتی و رفتگری به کربلا اعزام می شود. نمیدانم
 چه چیزی به امام حسین علیه السلام گفت؟ چه عشق بازی ای و چه معامله ای با ارباب کرد که
 از همان جا عوض شد و خریدنش و رفت و شهید مدافع حرم شد.

چه کسانی می خواهند مثل این شهید بزرگوار، خریدنی بشوند؟ دوست دارید یه کاری
 انجام دهیم تا از همین شب اول برات کربلایمان را امضا کنند و از همین الان دیگه مال
 خود آقا بشویم؟!

رفتار:

رفقا! اینکه دم در این خانه چه خدمتی انجام دهیم مهم نیست لکن باید کاری کرد که به
 طریقی به امام حسین علیه السلام وصل شویم. یکی با مداحی کردن و دیگری با بانی شدن و
 پول خرج کردن، یکی هم با کفش جفت کردن و زدن پرچم مشکی در خونه ها و...

یکی از کارهایی که می‌توانیم انجام دهیم برای اینکه خودمان را برسانیم به حلقه محبین امام علیه‌السلام، یار جمع کردن برا امام حسین علیه‌السلام است. امام علیه‌السلام را تشنگی به شهادت نرساند بلکه نبود یار سبب شهادت ایشان بود. امروز هم امام زمان ما منتظر یار است. این شب‌ها که پای سفره امام حسین علیه‌السلام دور هم جمع میشویم باید تا می‌توانیم برای مجالس آقا یار جمع کنیم تا با عنایت ارباب تعداد سرباز های امام زمان را زیاد کنیم. دست رفیقت را هم بگیر و بیاور داخل هیئت. اصل رفاقت به همین ها ست. بعضی‌ها خجالت می‌کشند که به رفیق‌هایشان بگویند بیا برویم هیات! عجب! چطور خجالت نمی‌کشد که سیگار به او تعارف کند ولی اینجا خجالت می‌کشد؟! اسم این رفتار حیای جاهلانه است. می‌دانستید اگر کسی بواسطه شما یک کار خوبی انجام دهد شما هم به همان اندازه در ثواب آن کار خیر شریک می‌شوید. از ثواب تمام اشک‌ها و عزاداری‌های رفیقمان ما هم بهره می‌بریم. پیامبر اکرم صلی‌الله‌وعلیه‌وآله می‌فرماید: «مَنْ سَنَّ سَنَةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهَا شَيْئاً وَمَنْ سَنَّ سَنَةً سَيِّئَةً فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ كَانَ عَلَيْهِ وَزْرُهُ مِثْلُ أَوْزَارِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئاً»^۱ هرکس روش نیکویی بگذارد که پس از او بدان عمل شود هم اجر خودش را دارد و هم به اندازه کسانی که به آن عمل می‌کنند بی‌آنکه از اجر ایشان چیزی کم شود، اجر می‌برد و هر کس که روش ناپسندی بنا کند و بعد از آن بدان عمل شود گنهکار است و به اندازه کسانی که به آن گناه

عمل می‌کنند نیز برایش گناه باشد بی آنکه از گناه آنان چیزی کم شود. حالا اگر شما هم دوست دارید که بنای یک کار خیر را راه بندازید باید برای ارباب یار جمع کنید. بهتر بن زمان برای این یار جمع کردن همین الانه! شب‌های دیگر ممکن است طرف خودش بیاید یا دیگری بیاوردش به هئیت و این توفیق یار جمع کردن و ثواب عظیم آن از شما گرفته می‌شود. لذا ان شاء الله از همین امشب به امام حسین علیه السلام قول بدهیم و بگوییم آقا جان ما می‌خواهیم تا آن جایی که می‌توانیم برایتان سیاهی لشکر جمع کنیم.

رفقا! کسی که بخواهد برای امام حسین علیه السلام یار جمع کند در وهله اول خودش باید زینت باشد برای دستگاه امام حسین علیه السلام. باید طوری باشیم که مردم وقتی ما را مشاهده می‌کنند، رفتار ما را، گفتار ما را، نحوه زندگی ما را و... بگویند خداوند خیرش بدهد، این امام حسینیه آدم با انصافی است، نه اینکه هیات رفتن ما را مشاهده کنند و از آن طرف مردم آزاری ما را هم ببینند و آن موقع است که مایه آبرو ریزی امام حسین بشویم.

امام صادق علیه السلام به یکی از یاران و نزدیکانشان می‌فرماید: «كُلُّ حَسَنِ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ حَسَنٌ وَ مِنْكَ أَحْسَنُ لِمَكَانِكَ مِنْهُ وَ كُلُّ قَبِيحٍ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ قَبِيحٌ وَ مِنْكَ أَقْبَحُ لِمَكَانِكَ مِنْهُ». «هر کار خوبی از هر کسی خوب است ولی از تو بهتر است بخاطر جایگاهی که نزد ما داری (مردم می‌گن تو شیعه اهل بیتی تو هیات میری و...) و هر کار بدی از هر کسی بد

است و از تو بدتر است بخاطر جایگاهی که نزد ما داری. به عنوان مثال کسی که تمام روز در کاسبی خود کم فروشی می‌کند و سر مردم را کلاه می‌گذارد و شب‌ها هم در هیئت مشغول عزاداری می‌شود اما این عزاداری هیچ تاثیر مثبتی روی وی ندارد و دوباره فردا صبح همان کارهای زشت را تکرار می‌کند، علاوه بر اینکه زینت ارباب نیست آبروی امام حسین علیه‌السلام را هم می‌برد. یا کسی که در محل کارش، کار ارباب رجوع را جدی نمی‌گیرد و یا کسی که با خانواده‌اش بد اخلاقی می‌کند و از امام حسین علیه‌السلام هم دم می‌زند، آیا زینت اهل بیت علیهم‌السلام است یا مایه شرم ایشان؟

ان‌شاءالله فردا شب در ادامه بحث خدمتتان عرض می‌کنم که این گونه افراد در نهایت تکلیفشان چه می‌شود و امام علیه‌السلام چطور با این افراد برخورد میکند؟

باید زینت اهل بیت علیهم‌السلام باشیم مثل کسی که محرم‌ها با گرفتن رنگ و بوی امام حسین علیه‌السلام، خوش اخلاق‌تر و با صفاتر می‌شود. شب حضرت رقیه بعد هیئت به دختر بچه‌اش بیشتر محبت می‌کند، مهربان‌تر می‌شود و یا شب حضرت عباس با برادرش که سالها قطع رحم کرده آشتی می‌کند و...

اینها زینت است. با این روش آدم می‌تواند برای امام حسین علیه‌السلام یار جمع کند.

حلقه اتصال و گریز به روضه:

همچون شهید علمدار، شهیدی که مداح اهل بیت بود و ارادت ویژه‌ای به اهل بیت داشت، سید مجتبی علمداری که حضرت زهرا سلام الله علیها سر قبر ایشان حاضر شدند...

دو تا برادر بودند که به ظاهر هیأتی نبودند و ظاهر مذهبی نداشتند، این دو، شیفته سید مجتبی شده بودند و به خاطر دوستی با سید وارد هیأت شدند. یک روز مادر این دو برادر شک می‌کند که چرا شبها دیر به خانه می‌آیند؟! یک شب دنبال آنها راه می‌افتد و می‌بیند پسرانش داخل یک زیرزمین شدند. این خانم هم پشت در می‌نشیند و متوجه می‌شود که از زیرزمین صدای مداحی می‌آید. بعد از اتمام مراسم مادر متوجه می‌شود فرزندانش مشغول نماز شده‌اند و با دیدن این صحنه مادر هم تحت تاثیر قرار می‌گیرد و او هم به این راه کشیده می‌شود.

شهید علمدار خیلی عاشق امام حسین علیه السلام بود، ایشان به اطرافیانشان وصیت می‌کنند که قبل از آنکه مرا در قبر بگذارید، مداحی داخل قبرم برود و مصیبت جده غریبم فاطمه زهرا سلام الله علیها و جد غریبم حسین علیه السلام را بخواند... سید حتی لحظه دفن و خاکسپاری هم حاضر نشد مناجات با ابی عبدالله رو از دست بده...

روضه:

شب به جان دشمن خونخوار مرا

صبح بودند همه یار مرا

صبح بر دامن چنگ زدند شام از بام مرا سنگ زدند

اهل کوفه همه پیمان شکنند خود نمک خوار و نمکدان شکنند

گریه می کرد می گفت آقا نیا، کوفیا وفا ندارن

میا به کوفه به کانون خیمه ات برگرد به سوی شهر به هجران نشسته ات

برگرد

اگر به نیمه راهی تو را دهم سوگند به جان مادر پهلو شکسته ات

برگرد

آقا نیا این ها سنگ باران می کنن زینب و ، آقا نیا رقیتمو تازیانه می زنن ، آقا نیا این ها

شیر خوار تو با تیر سه شعبه می زنن همه بگید مظلوم حسین.....

با مسلم جنگیدن با نماینده ابی عبدالله جنگیدن حریف حضرت مسلم نمی شدن مسلم

شجاعه^{۱۲}

مسلم یکی از فرماندهان جنگ صفینه آخر الامر نیرنگی به کار زدن گودالی رو کردن رو

گودال رو پوشاندن حضرت رو به اون منطقه کشاندن حضرت داخل گودال افتاد^{۱۳} سنگ

^{۱۲}. از اینجا به بعد برای مجالسی است که روضه به طور کامل بر عهده سخنران است .

^{۱۳}. قصه کریلا ص ۱۳۵

بارانش کردن آتش به سرش ریختن^{۱۴} بدنش مجروح بود لبش تشنه بود دستاشو بستن با بدن مجروح به طرف دارالاماره می برنش بین راه دیدن داره گریه میکنه اشک میریزه آی مسلم چرا داری گریه می کنی اشک می ریزی فرمود گریه ام برای خودم نیست گریه ام برای اون آقاییه که نامه نوشتم بیاد الان دست زن و بچشو گرفته داره میاد ...

اینجا حضرت مسلم گریه می کرد گریه میکرد برا غربت ابی عبدالله بگم ای مسلم کاش بودی کربلا غربت ابی عبدالله رو می دیدی یک جا خیلی غریب بود خیلی تنها بود بگم کجا وقتی آمد کنار بدن برادرش عباس دیگه کسی رو نداشت نه علی اکبری نه قاسمی نه عونی نه حبیبی نه زهیری نه بریری یه جمله ای کنار بدن عباس گفت که کنار هیچ بدنی این جمله رو نفرمود فرمود برادرم الان انکسر ظهری برادر پشتم شکست...

برادر داغ تو کشتم شکست از مرگ تو پشتم

که می دانم دگر از خاک غم ها بر نمی خیزی

... همه بگید حسین جان

^{۱۴} . مقتل جامع سید الشهداء ج ۱ ص ۵۴۷-۵۴۹

«شب دوم»

انگیزه سازی:

حمید داود آبادی یکی از رزمنده های دفاع مقدس که بعد از جنگ هم کتابهای زیادی در زمینه جنگ نوشته است تعریف می‌کند: یکی از کنفرانس‌هایی که با موضوع مسائل جنگی در کشور فرانسه برگزار شده بود و در آن از فرماندهان جنگ های دنیا و نویسندگان در این زمینه دعوت شده بود، با این موضوع بود که چطور می‌شود رزمندگان را در خط مقدم جنگ حفظ کرد و مانع از ترس و اضطراب و فرار آنها شد؟ هرکس کارهایی را که در جنگ های کشور خود صورت گرفته بود توضیح می‌داد. برای مثال شخصی می‌گفت: ما با مواد مخدر نیروهایمان را در خط ننگه می‌داریم. یا فرد دیگری می‌گفت: ما با مشروبات الکلی یا وعده های پولی و فراهم کردن لذتهای جنسی، جنگجویان را حفظ می‌کنیم. دیگری که حرفش خیلی برایم تعجب آور بود می‌گفت: ما برای تنبیه، جنگجویان را به خط مقدم جنگ می‌فرستیم و برای تشویق به آنها اجازه مرخصی یا برگشت به عقب را می‌دادیم. نوبت به بررسی وضعیت ایران در جنگ های خود با دشمنانش رسید. خصوصا جنگ ایران و عراق که آن موقع تازه جنگ تمام شده بود و دنیا از پیروزی ایران در این جنگ تمام عیار حیرت زده شده بود. یکی از حضار در مقام بررسی این مساله حرفهایی را شروع کرد که دقیقا نقطه مقابل تمام آن نظریات بود. او شروع به صحبت کرد و گفت: ایرانیان برای تنبیه رزمندگان شان آنها را به عقب می‌فرستند و اینجا دعوا بر سر حضور در خط مقدم است و رزمنده ها، جنگ در دل آتش و تیر و حتی کشته شدن در این میان را آرزوی خود می‌دانند. بماند از گریه ها و التماس های نوجوانانشان که به فرماندهان التماس می‌کنند تا برای حضور در خط مقدم اجازه بگیرند. بماند از دست بردن در شناسنامه ها برای زیاد کردن سن‌ها... بماند از مجروحین جنگی ای که برای حضور مجدد در جبهه ها از بیمارستان ها فرار می‌کردند تا خودشان را دوباره به خط مقدم برسانند^{۱۵}.

^{۱۵}. نقل از حمید داود آبادی که خود یکی از حاضرین در آن جلسه بود.

این در حالی است که در جنگ، تمام عوامل تضعیف روحیه مهیاست. جنگی که جز سختی و کشتن و کشته شدن در آن چیزی نیست. فرد در مقابل چشم خود می بیند که برادرش تکه تکه می شود و برای ادامه عملیات مجبور است پا روی جنازه نیمه جان برادرش بگذارد و از روی او رد شود. یا خودش هر لحظه ممکن است که عمرش به پایان برسد و تمام دل بستگی هایش به همسر و فرزندان و... جلوی چشمش می آید و...

الکساندر دورمانچ وزیر جنگ فرانسه در زمان جنگ تحمیلی ایران و عراق در خاطراتش این چنین می گوید که: برای من سوال شد که چطور رژیم بعث عراق که تمام کشورهای ابرقدرت دنیا او را کمک تسلیحاتی و نظامی و انسانی می کنند تا کنون نتوانسته است ایران را شکست دهد؟! برای همین لازم دیدم که خودم ببایم و از نزدیک صحنه جنگ را رصد و مشاهده کنم. البته خیلی ها با حضور بنده مخالف بودند و می گفتند که جان شما در خطر می افتد ولی من با بی توجهی به این حرف ها به خط مقدم جبهه ها آمدم تا حدی که می توانستم با دوربین رزمندگان ایرانی را مشاهده کنم. برایم غیر قابل باور بود که در عملیات رمضان ایرانی ها، که در روزهای ماه رمضان و با زبان تشنه و گرسنه و با دست خالی انجام می شد، چطور ارتش عراق تا بن دندان مسلح، در حال شکست بود و سربازانش روحیه های خود را باخته بودند!! بحث افسردگی رزمندگان در جنگ یک بحث مهم در دنیا به شمار می آید. برای همین در جنگ ایران یک گروه از روانشناسان زنده کشور برای انجام یک تحقیقات میدانی به مناطق جنگی اعزام شدند تا وضعیت روحی رزمندگان را بررسی کنند و در مورد میزان روحیه افراد یا ابتلا به افسردگی تحقیق نمایند. آنان از گروه های مختلف رزمندگان در بخش های مختلف جنگ تست **beck** (بک) گرفتند و پس از بررسی جواب این تست در کمال ناباوری هیچ گونه آثار ناراحتی و افسردگی و... را در میان رزمندگان ندیده و بلکه ایشان را سرشار از روحیه و نشاط بالا دیدند. نشاط و شادابی هایی که حتی در لحظه های سخت جنگ بین رزمنده ها بود، قابل توصیف نیست و هر کسی توان درک و هضم آنها را ندارد. مثلا در یکی از عملیات ها رزمنده ای ترکش خورده بود و غرق در خون شده بود. لحظه های آخر حیاتش بود و در حال جان دادن بود. به او گفتند در این لحظه های آخر وصیتی برای امت حزب الله داری یا نه؟ با صدای ضعیف و به زحمت یک جمله گفت: وصیت من به امت شهید پرور اسلام اینست که این ظرف های کمپوتی که برای رزمنده ها به جبهه ها

می فرستند، برچسب های دورش را نکنند. تا بحال دوبار رب گوجه نصیب من شده است!!! این جمله را گفت و چشمهایش را بست و شهید شد. این چه روحیه بالایی بود که حتی در لحظه آخر هم که می خواهد یک جمله بگوید شوخی می کند؟! چقدر آدمی باید آرامش خاطر داشته باشد که لحظه فرارسیدن مرگ هم ترسی به دلش راه نیابد! اصلا در شب عاشورا هم اصحاب سیدالشهداء علیه السلام با هم شوخی می کردند. با اینکه امام به همه آنها گفته بود که فردا خون تمامی شما روی زمین خواهد ریخت و سرهایتان از بدن جدا خواهد شد. واقعا جا دارد این سوال را امشب بررسی کنیم که چرا این افراد این گونه بودند و این آرامش از کجا نشأت می گیرد؟ سر این مطلب در چیست؟

واقعیت این است که اساسا دلیل بر اینکه کسی به راه الهی هدایت شده باشد، به آرامش رسیدن است. خداوند هم در قرآن کریم آیه ۲۸ سوره رعد می فرماید: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» یاد خدا و هر چه که رنگ و بوی خدا گرفته باشد آرامش بخش است. یعنی این آرامش ثمره خدایی شدن و به عبارت دیگر ثمره همان هدایت شدن بوسیله امام حسین و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است. این آرامش شب عاشورای اصحاب و... نتیجه همان «أَنَّ الْحُسَيْنَ مَصْبَاحُ الْهُدَى...» است.

اقناع:

اینجا شاید این سوال پیش بیاید که اصلا این هدایتی که در موردش حرف می زنیم به چه معناست و ماهیت و حقیقت این هدایت گری امام معصوم و هدایت شدن مردم چیست؟ و امام چطور افراد را هدایت می کند؟ بعضی ها گمان می کنند هدایت شدن به اینست که دیگر دست از گناهان بکشند و توبه کنند. همانند رسول ترکها که توبه کردند و به یکباره مسیر زندگی شان عوض شد و در مسیر هدایت قرار گرفتند. بعضی دیگر ملاک هدایت شدن را زیارت رفتن به کربلا و... می دانند. می گویند آقا مرا هدایت کرد و کربلایی شدم. بعضی هم برای هدایت شدن منتظر خواب دیدن هستند که بگویند من خواب فلان امام را دیدم پس حضرت مرا این گونه هدایت کرد. بعضی هم برای هدایت به دنبال معجزه ای در زندگی شان می گردند.

در حالیکه تمام اینها، بر فرض درست بودن و مصداق هدایت بودن، یک دید حداقلی و سطح پایین نسبت به هدایت است. بعضی افراد این شبهها که هیات می‌آیند، به دنبال این حد از هدایت هستند که فقط به هیات بیایند تا گناهانشان پاک شود یا اینکه فقط برات کربلاپیشان را بگیرند و... اما مخاطب ما شأن و منزلت و میزان تشنگی‌اش از دریای امام حسین علیه‌السلام بیش از این حرف هاست.

پس حد اعلاى هدایت به چیست؟ و ما در این شبهها به دنبال چه چیزی باید بگردیم که بعد از این دهه محرم در مسیر هدایت اصلی و والای امام علیه‌السلام قرار گرفته باشیم؟ اوج توجه امام علیه‌السلام به ما و دستگیری و هدایتش به چه صورت محقق می‌شود؟ اگر این عزاداری‌ها مصداق هدایت‌گری امام علیه‌السلام هست پس چرا اثر این معنویت والا در زندگی ما چندان محسوس نیست و تا یکسال که هیچ بلکه تا یک ماه هم مارا نگه نمی‌دارد؟ هدایت شدن به چیست و با چه ملاکی باید آن را سنجید؟

این هدایت‌گری امام حسین علیه‌السلام قسم عمده اش به اینست که امام می‌خواهد "سبک زندگی" ما را در راه صحیح قرار بدهد. خود امام حسین علیه‌السلام هم به یک معنا برای اصلاح سبک زندگی مردم قیام کردند و اصلاً خود دین هم به همین معناست. دین مجموعه‌ای از یک سری دستورات است که خداوند متعال برای بهتر زندگی کردن و رستگاری ما در قالب سبک زندگی ارائه نموده است. خداوند خالق آدمی است و از همه بهتر به ابعاد جسمی و روحی و اجتماعی و... انسان‌ها آگاه است. مثل خرید یک لباسشویی که برای آگاهی از طرز استفاده آن، دفترچه راهنما دارد و بهترین کسی که می‌تواند آن دفترچه راهنما و دستوراتش را بنویسد خود سازنده آن وسیله است. در اینجا هم شایسته‌ترین کسی که می‌تواند به ما برنامه و شیوه سبک زندگی ارائه دهد خود خداوند است.

برنامه و زندگی آدمی سه بعد دارد: جسم، روح و جامعه که اسلام در هر سه زمینه پیشرفته‌ترین دستور العمل‌ها و برنامه‌ها را ارائه داده است. در ریزترین مسائل این سه بُعد، دقیق‌ترین اظهار نظرها را کرده است که امروزه دانشمندان هر زمینه یکی یکی به این دستورات اسلام می‌رسند. مثلاً در بعد جسم آدمی و سلامت آن، تغذیه و مسائل پزشکی و بهداشت، مهمترین عوامل تاثیر گذاری هستند که هیچ دینی به اندازه اسلام در این زمینه‌ها حرف

برای گفتن ندارد. مثلا در زمینه طب، ما احادیث و آیات پزشکی فراوانی داریم. با اینکه در طول تاریخ بارها کتب منع شیعی را از بین برده‌اند و در صدد تخریب پشتوانه های علمی شیعه بوده‌اند و تلاشهای زیادی کرده‌اند، اما این حال بیش از دو هزار حدیث فقط در زمینه پزشکی از اهل بیت علیهم‌السلام به ما رسیده است. کتب غنی طبی ای چون طب الرسول صلی‌الله‌وعلیه‌وآله، طب الصادق علیه‌السلام، طب الرضا علیه‌السلام و... شاهد این مدعاست. پدر علم طب دنیا که بوعلی سیناست خود شاگرد همین مکتب اسلام بوده است و خودش اعتراف می‌کند که تمام داشته های پزشکی اش از آیات قرآن و احادیث مکتب اهل بیت علیهم‌السلام بوده است. امروزه هم در دانشگاه‌های پیشرفته پزشکی دنیا، نظریاتی مطرح می‌شود که بعضا مو به مو با دستورات اسلام مطابقت دارد. یکی از علل این واقعه این بوده است که در طول تاریخ غربی ها کتب منبع و اصلی علمای شیعه را از بازار جمع آوری می‌کردند و همه را می‌خریدند. اینها را می‌گرفتند و روی آن کار علمی می‌کردند و بعد از مدتی همان نظریات ناب و علمی اسلام را به اسم خودشان به دنیا عرضه می‌کردند. یا در مساله بهداشت، هیچ دینی به اندازه اسلام به بهداشت افراد اهمیت نداده است. شما رساله عملیه هر مرجع تقلیدی را نگاه کنید اولین بحث پس از احکام تقلید، مبحث طهارت و نجاست است که بطور مفصل و دقیق آلودگی ها و پاک کننده ها را بیان نموده است. مثلا اسلام آب را پاک کننده می‌داند. این مطلب شاید برای ما که در نعمت اسلام هستیم مطلب واضح و ساده‌ای به نظر برسد اما باید بدانید که در همین پیشرفته ترین کشورهای اروپایی تا همین چندین سال پیش آب را چندان به عنوان پاک کننده نمی‌دانستند. همین کشور فرانسه که عطرهايش در دنیا معروف است، اساسا یکی از اصلی ترین علل شهرت این کشور در ارائه عطرهاي باکیفیت و خوشبو، این بوده که مردم فرانسه به جهت رعایت نکردن بهداشت در مواردی مانند تخی یا استحمام نکردن، همیشه بوی بدی می‌دادند لذا همیشه به دنبال برطرف کردن این بوی بد بوسیله عطر ها و اسانس های خوشبو کننده بوده‌اند.

اسلام حتی میزان آب را در پاک کنندگی مورد توجه قرار داده است و آنرا به آب کر و قلیل تقسیم نموده است. آب کر آبی ست که از ۳۸۴ لیتر بیشتر باشد و تنها در صورتی نجس می‌شود که رنگ و بوی آن بوسیله شی نجس تغییر یابد و آب قلیل به محض برخورد با نجاست آلوده خواهد شد. اتفاقا در همین مساله نیز امروزه دانشمندان

کشف کرده اند که آبی که زیر ۳۸۴ لیتر باشد (قلیل باشد) اگر میکروب یا شی نجسی وارد آن شود، چون باکتری های مفید موجود در آب تعدادشان کم است، آن ماده نجس تمام این باکتری های مفید آب را از بین می برد. در حالیکه به محض اینکه این آب به ۳۸۴ لیتر رسید دیگر نجاست نمی تواند به آن باکتری های مفید آب غلبه کند مگر اینکه رنگ و بوی آن عوض شود.

اسلام در ریزترین مسائل بهداشتی و در حوزه سلامت جسمی حرف برای گفتن دارد. اسلام به روز ترین نظریات و توصیه های پزشکی و بهداشتی را ۱۴۰۰ سال پیش که نه علمی پیشرفت کرده بود و نه هیچ دین و آیینی در این زمینه ها حرف چندانی زده بود، این ها را بیان کرده است. به این روایات دقت کنید: پیامبر اکرم صلی الله و علیه و آله: مسواک بزنید و پاکیزه باشید. اگر برای اتم سخت نبود امر می کردم که برای هر نمازی مسواک بزنند. دو رکعت نماز با مسواک از هفتاد رکعت بدون مسواک محبوب تر است.^{۱۶} پیامبر اکرم صلی الله و علیه و آله: استعمال بوی خوش دل را قوت می بخشد. از دنیای شما بوی خوش محبوب من است و نور چشم من در نماز است.^{۱۷} امام علی علیه السلام: خانه هایتان را از تار عنکبوت پاکیزه نگه دارید چرا که مایه فقر است.^{۱۸} امام علی علیه السلام: بوی بد و آزار دهنده را با آب بزدايید و خود را واری کنید و به پاکیزگی و نظافت خود حساس باشید که خداوند بندگان چرکین و آلوده اش را که هم نشینانش از نشستن با او کراهت دارند، دشمن می دارد.^{۱۹} امام علی علیه السلام: هرکس غذای پاکیزه بخورد و به خوبی آنرا بجود و قبل از سیرشدن از غذا دست بکشد و به موقع تخلی خودداری نکند، جز به مرض مرگ بیمار نگردد.^{۲۰}

^{۱۶}. خصال: ۴۸۱

^{۱۷}. خصال: ۱۶۵

^{۱۸}. تحف العقول: ۴۴۲

^{۱۹}. خصال: ۶۲۰

^{۲۰}. مکارم الاخلاق ۱۴۶

از این قبیل روایات که تنها در حوزه بهداشت و سلامت جسمی است، در آیات و روایات و احکام و دستورات اسلام زیاد مشاهده می‌شود. چندین هزار حدیث در این موضوعات به دست ما رسیده است.

در بُعد روح و روان آدمی هم همینطور است. دقیق‌ترین نظریات روانشناسی و شخصیت‌شناسی و درمان مشکلات روحی آدمی متعلق به اسلام است. در اسلام توجه ویژه‌ای به عوامل نشاط و شادابی شده است. به خلاف تصویری که بر اثر تبلیغات سوء معاندین و دیگر عوامل در ذهن مردم نقش بسته است که دستورات اسلام مایه افسردگی و... است. اتفاقاً به عکس؛ مهم‌ترین عوامل آرامش دهنده روح و روان آدمی را در تعالیم اسلام می‌توان یافت. هیچ دینی به اندازه اسلام به نیازهای روحی و عاطفی انسان و تامین عواطف و احساسات او و تعدیل غم و شادی آدمی توجه نکرده است. شما دقت کنید کدام دین اینقدر به بحث محبت توجه کرده و در مورد آن تأکید کرده است؟ محبت فرزندان به والدین؛ پیامبر اکرم صلی‌الله‌وعلیه‌وآله؛ هر فرزند نیکوکاری که یک نگاه محبت‌آمیز به پدر و مادرش بیفکند در مقابل هر نگاه ثواب یک حج کامل مقبول به او عطا خواهد شد. سوال کردند: حتی اگر روزی صد مرتبه نگاه کند؟ فرمود: آری خداوند بزرگتر و پاکتر است.^{۲۱}

محبت والدین به فرزندان؛ پیامبر اکرم صلی‌الله‌وعلیه‌وآله؛ هرکس فرزندش را ببوسد خدا برایش نیکی می‌نویسد. فرزندان‌تان را زیاد ببوسید برآستی که برای شما در برابر هر بوسه درجه‌ای در بهشت است که مسافتش پانصد سال است.^{۲۲} محبت زن و شوهر به یکدیگر؛ امام صادق علیه‌السلام؛ هیچ زنی نیست که جرعه‌آبی به همسرش بدهد مگر اینکه این کار برای او از عبادت یکساله که روزهایش را روزه دار و شبهایش را شب زنده دار باشد بهتر است و خداوند به پاداش هر جرعه‌آبی که به همسرش می‌دهد ۶۰ خطا از خطاهای او را می‌بخشد.^{۲۳} ؛ پیامبر اکرم صلی‌الله‌وعلیه‌وآله؛ هرچقدر بر ایمان بنده افزوده شود، محبتش و علاقه‌اش به همسرش افزون‌تر می‌شود.^{۲۴} ؛ محبت مومنین به

۲۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۳.

۲۲. روضه الواعظین، ص ۳۶۹.

۲۳. وسائل الشیعه/ ۱۲۳

۲۴. بحار/ ج ۱۰۳ ص ۲۲۸

یکدیگر و محبت برادران دینی هم بسیار مورد سفارش واقع شده است و بسیاری احادیث و معارف دیگر که به بعد روحی و عاطفی و احساسات آدمی توجه نموده است.

در بُعد جامعه نیز به همین صورت است. آنقدر که اسلام در موضوعات اجتماعی و معضلات جامعه و مسائل آن حرف برای گفتن دارد در هیچ دین و آیینی به این موارد حتی یک اشاره کوچک هم نشده است. از مسائل اقتصادی گرفته که امروز به خلاف احکام اسلام عمل می‌کنند و ربا را ترویج می‌کنند و همین بانک داری ربوی مردم مستضعف را بیچاره کرده در حالیکه خداوند برای بهبود روند چرخه اقتصاد فرموده است: ربا خواری به معنی جنگ با خداست. اما سرمایه دارهایی که منفعت خودشان در ربا خواری ست می‌گویند اسلام و دین و علما را چه کار به اقتصاد. ما خودمان متخصص هستیم. در حالیکه اسلام به روز ترین نظریه های اقتصادی را برای چرخش جامعه و کاهش فاصله طبقاتی و بهبود وضع اقشار کم درآمد جامعه دارد. که البته این خود یک بحث مفصلی ست که در جای مناسبش بطور مفصل باید به آن پرداخته شود. یا در حکومت داری و دستورات لازم برای جنگ و صلح و مدیریت مردم توسط حاکمان و... و یا در باب محیط زیست، هنر، مدیریت، روابط انسانها با یکدیگر در جامعه و دیگر مسایل مهم در باب جامعه انسانها، که در تمام این ابواب شایسته ترین فرد برای نظر و الگو دادن خداوند متعال است که از طریق آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام این مطالب را به ما منتقل کرده است.

دشمن امروز به شدت به دنبال سکولار کردن جامعه و خصوصا مجامع مذهبی است. و متأسفانه تا حدی هم موفق بوده است. سکولار یعنی عقیده‌ای که دین را از مسایل اجتماعی و سیاسی و غیره جدا می‌داند. دین را فقط منحصر در یک نماز و روزه و امثال این عبادت های فردی می‌داند. می‌گویند دین چکار به اقتصاد جامعه دارد؟ دین را چه به طب و مسایل مربوط به سلامت؟ دین و سیاست از هم جداست! اگر هیات هم می‌گیرید فقط برای جمع کردن ثواب و گرفتن حاجتهای شخصی‌تان بگردید. دیگر چکار دارید که حسین زمان چه کسی ست و یزید زمان کیست و امروز واقعه عاشورا و تقابل حق و باطل کجاست؟ اینها مسایل سیاسی ست و نباید در هیات مطرح

شود!

در حالیکه اصل دین برای برپایی "حکومت الله در تمام ابعاد" آمده و در صدد الهی کردن تمام سبک زندگی انسان هاست نه یک عبادت فردی و یک نماز شب خالی و یک روزه رفتن بدون ثمره اجتماعی ...

اگر کسی خیال کند که اسم اسلام موجب می شود که با جمهوری اسلامی مخالف باشند، نخیر، اسم اسلام و ظواهر اسلامی و تشریفات اسلامی هیچ کس را به مخالفت وادار نمی کند. امام یک وقتی در یکی از صحبتهايشان می فرمودند: وقتی که انگلیسی ها در دهه دوم قرن بیستم یعنی سال هزار و نهصد و خرده ای، آمدند وارد عراق شدند و مسلط شدند، یک روز یکی از فرماندهان نظامی انگلیسی که در یکی از خیابان ها راه می رفت، دید یک نفر فریادی بلند کرده، دارد صدایی می زند، دستپاچه شد. روی مناره یک کسی اذان می گفت. پرسید: این سر و صدایی که هست چیست؟ گفتند: اذان می گوید. گفت علیه ما است؟ به ما کاری دارد؟ یکی گفت: نه؛ گفت: خب، هر چه می خواهد بگوید... آنقدر بگوید تا خسته شود. اذانی که علیه او نباشد، «الله اکبر» ی که او را کوچک نکند، خب هر چه می خواهد بگوید، بگوید. مسئله، مسئله ای اسم اسلام و تشریفات اسلامی نیست. امروز کشورهایی اسم اسلام را دارند، تشریفات اسلامی را هم کم و بیش دارند، اما نفتشان در اختیار استکبار است، امکاناتشان در اختیار استکبار است، منابع حیاتی شان در اختیار آنها است؛ و هیچ مخالفتی هم با آنها در کار نیست^{۲۵}.

پس این نگاه و طرز تفکر که دین را محدود به عبادت های فردی کرده و جدای از نیاز های اجتماعی و جسمی و روحی بدانیم، نگاه غلطی است.

شما ببینید در طول تاریخ اکثر پیشرفت های علم در علوم مختلف، پیشرفت هایی بوده که یک پای آن در علم الهی و وحیانی بوده است. ما بهترین و بالاترین علوم را در آیات قرآن کریم و احادیث معصومین علیهم السلام داریم. همین پدر علم طب که بیان کردیم در دنیا معروف است که شخص بوعلی سیناست، کسی است که کتاب طبی "قانون" او در دنیا منشا بسیاری از تحولات علمی در شاخه های مختلف طب شده و هنوز هم در پیشرفته ترین دانشگاه های دنیا نظریات او را تدریس و به کار می گیرند. در حالیکه ایشان پیش از اینکه یک عالم علم پزشکی

^{۲۵}. بیانات در دیدار مسئولان نظام ۱۶/۴/۱۳۹۳

باشد یک فیلسوف و عارف و دین شناس و یک مرجع تقلید شیعی بوده است. و بسیاری از نظریاتی که در علم پزشکی بیان کرده است برگرفته از آیات و روایات و منابع دینی بوده است. پدر علم نجوم شیخ طوسی بوده که رصدخانه مراغه را با آنهمه عظمت راه اندازی می‌کند و...

یکی از اساتید ریاضی دانشگاه تهران نقل می‌کرد: قرار بود جمع منتخبی از اساتید و نخبگان ریاضی از جمله بنده برای شرکت در کنفرانسی بین المللی به یکی از کشورهای غربی برویم. وقتی سوار هواپیما شدیم دیدم یک روحانی در هواپیماست. به خودم گفتم: بفرما؛ اینها در سفر خارجی هم ما را ول نمی‌کنند. رفتم و پیش وی نشستم. به او گفتم: حاج آقا اشتباه سوار شدید. مکه نمیره. گفتم حاجی قراره ما بریم کنفرانس علمی؛ شما اشتباهی نباید. گفت: می‌دانم. کمی صحبت کردیم و دیدم کم نمیاره. جدیدترین و پیچیده ترین مساله ریاضی ام را که قرار بود در کنفرانس مطرح کنم داخل برگه نوشتم و دادم به او، گفتم شما که داری میای کنفرانس بین المللی ریاضی اونم تو به کشور خارجی حتما باید ریاضی بلد باشی. اگر ریاضی بلدید این سوال رو حل کنید، برگه رو بهش دادم از خواب که بیدار شدم دیدم داره به چیزایی تو برگه می‌نویسد و خوابیدم گفتم حاجی عجله نکن آگه بعدا هم حلش کردی من دکتر فلانی هستم از دانشگاه تهران. جوابشو بیار اونجا بده. دوباره خوابیدم، بیدار که شدم دیگر نمی‌نوشت گفتم چی شد؟ برگه رو بهم داد و گفت سوالت چهار راه حل داشت سه راه حل رو نوشتم و اون راهی را هم که نوشتم بلد بودی. شوکه شده بودم. برگه دیگری را به من داد و گفت: این هم مساله منه اگر تونستی حلش کنی من حسن زاده آملی هستم از آمل...

بعدها فهمیدم که به ایشان لقب علامه ذوالفقون را داده‌اند و ایشان در تمامی علوم صاحب نظر بوده است. تا جایی که در همان ایام جوانی هم در هفته، روزی یکبار عده ای از پروفیسورهای فرانسه و سایر کشورهای اروپایی برای کسب علم ریاضی و نجوم خدمت ایشان می‌رسیدند.^{۲۶}

حلقه اتصال اقناع به احساس

پس اوج هدایت گری و دستگیری امام حسین علیه السلام به این است که حضرت می خواهد سبک زندگی شما را اصلاح کند و شما را در تمام ابعاد به اوج سعادت و خوشبختی برساند.

رفقا هیچ کس رو در این دنیا دلسوزتر از امام حسین علیه السلام نسبت به خودتان پیدا نخواهید کرد. حسین علیه السلام کسی است که دل سوزی اش برای بندگان خدا حد ندارد و این دل سوزی در همه ی ابعاد مختلف زندگی بنده و شماست.

خوشا به حال کسی که چنین دل سوزی دارد.

احساس:

اصلا شاید اینکه به امام حسین علیه السلام ابا عبدالله می گویند، یک معنایش هم همین باشد. پدر بندگان خدا. چه کسی دل سوزتر از پدر برای فرزندش هست؟! آنهم پدری چون امام حسین علیه السلام، یک پدر دلسوز، هم نسبت به سلامتی فرزندش دل سوزی می کند هم نسبت به شرایط و حالات روحی و عاطفی اش، هم نسبت به درس و اخلاق و ازدواج و همه چیز او. یک پدر واقعی و دلسوز، این گونه است.

امشب می خواهیم بگوییم امام حسین علیه السلام رو این طور نگاه کن. او ابا عبدالله است، پدر بندگان خدا.

حسین جان! از کودکی و از وقتی که به دنیا آمده ایم قبل از آنکه اسم خودمان را درست یاد بگیریم، مادرمان یادمان داده بگو حسین. پدر هایمان از همان روز های اول با افتخار ما را نوکر تو قرار داده اند.

حسین جان! الحق که خوب برایمان پدری کردی. تو از پدر هم دل سوزتر و از مادر هم مهربانتر بودی برایم. چه زیبا سروده اند که:

ای مهربانتر از پدر و مادرم حسین

لطفی که کرده ای تو به من، مادرم نکرد

در رابطه ی بین پدر فرزندی، فرزند راحت می تواند قریون صدقه پدرش برود و بهش بگوید دوستت دارم، دست مادر و روی پدر را ببوسد. ولی غرور پدرانہ اجازه نمی دهد این دوست داشتن ها مستقیم به فرزندان اعلام بشود و محبتش را از طریق راه های دیگر و غیر مستقیم به فرزندش می رساند؛ با لطف و عنایتهایی که برای فرزندش می کند، با زحمتهایی که برایش می کشد، با بخشش هایی که در برابر خطاهای فرزندش انجام میدهد و... با این کارها پدر به فرزندش میفهماند که چقدر دوستش دارد.

آقای خوبم! چقدر با لطف و عنایتهایی که در این همه سال به من کردی، محبت و دوست داشتن خودت را اثبات کردی! ولی در عوض من چقدر دلت را شکستم و تو باز هم با گذشت و بخشش شرمندهام کردی. اگر مرا دوست نداشتی که الان اینجا نبودم، با این همه خطا و گناه و آلودگی باز دم محرم دست مرا گرفتی آوردی میان روضه. اگر مرا نمی خواستی، اگر من به دردت نمی خوردم که تا الان خیلی بیچاره شده بودم.

تو بهترین رفیق و با معرفت ترین دوست و دل سوز ترین پدر برای من بودی و هستی که خدا را هر چقدر هم به خاطر این نعمت ولایت تو شکر کنم باز هم کم است.

ارباب با وفا! امشب می خواهم بگویم به خدا این رابطه و حس پدر فرزندی دو طرفه است. ما هم نسبت به شما همین حس پدری و فرزندی را داریم.

برای همین هم هست که ما هر محرم برایتان مشکی پوش می شویم چرا که واقعا احساس می کنیم پدرمان را از دست می دهیم.

همه کس و کارمان، تکیه گاهمان، ستون زندگیمان، همه امیدمان، عشقمان... آقای ما غریب گیر آوردنتان. امشب که کاروان میرسه به کربلا دلهره داریم. بوی جدایی از پدر می آید. زینب سلام الله هم همین حس را داشت، وقتی رسید به کربلا بوی جدایی از حسین رو حس کرد، دلهره گرفت و

امشب بیاید ما هم با قافله ابی عبدالله بریم کربلا. همانجا منزل کنیم کنار خیمه های آقامون ابی عبدالله

گُرد و غبار قافله روی دلم نشسته غربت کاروانیان قلب مرا شکسته
 این همه شأن و عصمت و این همه درد غربت این همه بی وفایی این همه هتک حرمت
 این کاروان عاشقان اسیر سرنوشتند رَوَد به سوی کربلا که بهتر از بهشت است
 نور دل آل عبا به زینب است نگاهش لحظه به لحظه می شود طالب قتله گاهش
 زهر کناره می وزد نسیمی از جدایی که گشته نور دیده فاطمه کربلایی

تا رسیدند کربلا حضرت فرمود نام این سرزمین چیه ؟ گفتند کربلاء فرمود : **اللَّهُمَّ إِنِّي
 أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُرْبِ وَالْبَلَاءِ**

خدایا من از اندوه و بلاء به تو پناه می برم .

فرمود: **هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ** این جا سرزمین اندوه و بلاست

أَنْزَلُوا هَاهُنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا وَ مَسْفَكُ دِمَائِنَا فرمود : پیاده شید که اینجا منزل گاه ماست
 همین جا خون ما رو میزن .

هَاهُنَا مَحَلُّ قُبُورِنَا وَ هَاهُنَا وَ اللَّهِ مَحَلُّ سَبِي حَرِيْمِنَا مدفن ما اینجاست به خدا همین
 جا اهل حرم رو به اسارت می برن (همه بگید حسین)

.....

آقا اینجا همه اهل حرم با احترام از محمل ها پیاده شدن حتما محارم دور زن ها حلقه می زدند علی اکبر و قاسم
 و ابوالفضل العباس بودند اما بمیرم برای اون ساعتی زینب اومد کنار بدن برادر این نیزه شکسته ها رو کنار زد نه

این غلظه، این نیزه شکسته ها رو از بدن برادر بیرون کشید شروع کرد با این بدن حرف زدن بعد از این که این حجاب ها رو بر طرف کرد یه بوسه به رگ های بریده زد حالا نشست با برادرش، قبله آمال و آرزوهاش سخن گفت صدا زد داداش

ای زدور خردسالی یاورم یاد داری در کنار مادرم

ماه رخسارت زمن دل می ربود تا برد خوابم، نگاهم بر تو بود

هرچه آواز رحیل ساریان بلند شد زنها سوار شن زینب قتله گاه رو رها نکرد فأخذ یضربهن بالسوط اونقده با تازیانه زدنش

گفت داداش نیست عباس و علی اکبرت مانده تنها بین دشمن خواهرت

لطف خود را باز یارم کن حسین خیز از جا و سوام کن حسین

من که ز آغاز عمر بی تو نکردم سفر خیز و ببین یا ابا با که سفر می کنم

همه بگید غریب حسین.....

«شب سوم»

انگیزه سازی:

در شب گذشته یک مساله بسیار مهم را مطرح کردیم که خیلی از ما انسان‌ها به دنبال دستیابی آن هستیم و حتی بالاتر از آن، تمام کارهایی را که به صورت روزمره انجام می‌دهیم برای دستیابی به آن است و علاوه بر این‌ها تمام تلاش بشر چه غرب و چه شرق آن، کوششی برای رسیدن به آن است. اما هر کس راهی را پیش گرفته و ما هم در شب گذشته راهی را مطرح کردیم و البته ادعایمان این بود که تنها این راه است که آدمی را به نتیجه واقعی و مطلوب می‌رساند.

سوال این است که ما چگونه به آرامش برسیم؟ راه رسیدن به آرامش چیست؟ اشاره شد که آرامش در سایه عمل به دستورات خالق برای سبک زندگی آدمی ایجاد می‌شود. به عبارت دیگر، دین موجب آرامش بشر می‌شود و اساسا خداوند دینش را فرستاده تا بشر نحوه‌ی خوب زندگی کردن را بیاموزد و این آموزه‌ها را در زندگی خود به کار گیرد و خاصیت هدایت شدن اینست که آدمی را به آرامش می‌رساند. این نکته را هم مطرح کردیم که رابطه‌ی هدایت امام حسین علیه السلام با آرامش به چه صورت می‌باشد.

در شب گذشته به کلیاتی از این بحث اشاره شد لکن ممکن است یک سوالی برای شما پیش آمده باشد که اگر کسب آرامش لازمه هدایت دینی است پس چرا بعضی از ما

متدینین در زندگی خود آرامش نداریم؟ ما که نماز می‌خوانیم، روزه می‌گیریم و هیئت‌مان را هم می‌آییم، پس چرا آرامش نداریم؟

خداوند در قرآن کریم در آیه ۱۳۶ از سوره نساء می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و رسول او و کتابی که بر پیامبرش نازل کرده و کتابی که قبلاً نازل نموده ایمان آورید. و هر که به خدا و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و فرستادگان او و به روز واپسین کافر شود، بی‌گمان به گمراهی سختی افتاده است.^{۲۷} به خطاب آیه دقت کنید! خداوند به

^{۲۷} در تفسیر آیه آمده است که روی سخن به تمام مومنان می‌باشد، مؤمنانی که ظاهراً اسلام را پذیرفته‌اند اما هنوز در اعماق جان آنها نفوذ نکرده است، اینجا است که از آنها دعوت می‌شود که از صمیم دل و از درون جان مؤمن شوند، و نیز این احتمال وجود دارد که روی سخن با همه مؤمنانی باشد که اجمالاً به خدا و پیامبر ایمان آورده‌اند اما با جزئیات و تفصیل اعتقادات اسلامی آشنا نشده‌اند، اینجاست که قرآن دستور می‌دهد: مومنان واقعی باید به تمام انبیاء و کتب پیشین و فرشتگان الهی ایمان داشته باشند، زیرا عدم ایمان به اینها مفهومی انکار حکمت خداوند است. آیا ممکن است خداوند حکیم انسانهای پیشین را بدون رهبر و راهنما گذاشته باشد تا در میدان زندگی سرگردان شوند؟! آیا منظور از ایمان بفرشتگان تنها فرشتگان وحی است، که ایمان به آنها از ایمان به انبیاء و کتب آسمانی غیر قابل تفکیک است و یا همه فرشتگان؟ زیرا همانطور که بعضی از آنان در امر وحی و تشریح دست در کارند، جمعی هم مامور تدبیر عالم تکوین هستند، و ایمان به آنها در حقیقت گوشه‌ای از ایمان به حکمت خدا است. و در پایان آیه سرنوشت کسانی را که از این واقعیتها غافل بشوند بیان کرده و چنین می‌فرماید: "کسی که به خدا و فرشتگان، و کتب الهی، و فرستادگان او، و روز بازپسین، کافر شود، در گمراهی دور و درازی افتاده است". (وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا). در حقیقت ایمان به پنج اصل در این آیه لازم شمرده شده، یعنی علاوه بر ایمان به مبداء و معاد ایمان به کتب آسمانی و انبیاء و فرشتگان نیز لازم

کسانی که ادعا دارند که ایمان آورده‌اند و به عبارتی ادعای متدین بودن دارند و اهل نماز و روزه و نماز شب و... هستند، خطاب به آنها می‌گوید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ایمان بیاورید! این خطاب یعنی چه؟! یعنی ادعای ایمان را دارید ولی در عمل مومن واقعی نیستید. خیلی مواقع ما هم از جمله این افراد می‌شویم که می‌دانیم مسلمان هستیم و به آن هم افتخار می‌کنیم لکن در مقام عمل واقعا مسلمان نبوده. بعضی اوقات وظایف دینی خود را انجام می‌دهیم و در بعضی اوقات دیگر خیر! یعنی ما تمام احکام الهی را بصورت کامل انجام نمی‌دهیم و همان طور که گفتیم احکام الهی و دین خدا همان سبک زندگی بشر می‌باشد لکن ما فقط به بُعد عبادتی آن می‌پردازیم. در حالی که جالب است بدانیم بسیاری از ایمان آورندگان که ابتدا کافر بوده‌اند و یا در ادیان دیگر بوده‌اند به خاطر همین سبک زندگی و تمامیت احکام الهی در موضوعات مختلف زندگی آدمی، جذب دین اسلام شده‌اند. مثلا در دستورات اسلام تاکید زیادی بر کسب مال حلال و اهمیت آن در زندگی شده است، بطوری که حتی وجود سرسوزنی مال حرام در زندگی به شدت مورد نکوهش واقع شده است. همین امر باعث گرایش افراد زیادی به دین اسلام شده است. شخصی که مقیم لندن بود تعریف می‌کرد که روزی سوار تاکسی می‌شود و بعد از پرداخت کرایه و گرفتن مابقی پول از راننده متوجه شدم که راننده مقداری اضافه‌تر پس داده! می‌گفت: چند

است. تعبیر به ضلال بعید (گمراهی سخت) تعبیر لطیفی است یعنی چنین اشخاصی آن چنان از جاده اصلی پرت شده‌اند که بازگشتشان به شاهراه اصلی به آسانی ممکن نیست. ر.ک: تفسیر نمونه. ذیل آیه شریفه.

دقیقه‌ای با خودم کلنجار رفتم که آن مقدار اضافه را برگردانم یا نه؟ آخر سر بر نفسم پیروز شدم و آن را پس دادم و گفتم آقا این را زیاد دادی... گذشت و به مقصد رسیدیم. موقع پیاده شدن، راننده سرش را بیرون آورد و گفت: آقا از شما ممنونم. پرسیدم بابت چه؟ گفت: درصدد این بودم که فردا بیایم به مرکز شما مسلمانان و مسلمان شوم، اما هنوز مردد بودم. وقتی دیدم سوار ماشینم شدید و فهمیدم که مسلمان هستید، خواستم شما را امتحان کنم. با خودم شرط کردم اگر آن مقدار اضافه را پس دادید، بیایم و... می‌گفت: تمام وجودم دگرگون شده بود، حالی شبیه غش به من دست داده بود. من مشغول خودم بودم و داشتم تمام اسلام را به مقداری پول بی ارزش می‌فروختم.

یا مثلاً شخصی به نام کریستین بکر، ۴۳ ساله و ساکن لندن که مجری برنامه های ام تی وی^{۲۸} بود و جوانی نسبتاً لیبرال بود و زندگی آزادی هم داشت، برای او نقطه عطف وقتی بود که مدتی کوتاه سفری به پاکستان رفته بود و در آنجا مقداری با اسلام آشنا شده و پس از مدتی هم مسلمان شد. خودش علت گرایش به اسلام را این‌گونه تعریف می‌کند: به دلیل شغلم که فقط باید با ستاره‌های راک و خواننده‌های مشهور گفت‌وگو می‌کردم و به دور دنیا سفر می‌کردم، (با شنیدن زندگی سراسر پوچ و بی هدف آنها) احساس کردم

^{۲۸}. شبکه بین‌المللی موسیقی که بروزترین موسیقی‌های دنیا و خواننده‌ها را در خودش دارد.

که از درون خالی هستم. اما از وقتی که مسلمان شده‌ام، هدفی در زندگی دارم، ما در غرب به خاطر دلایل غیر طبیعی استرس داریم، مثل لباسی که می‌خواهیم بپوشیم و... ولی در اسلام همه به هدفی بزرگتر فکر می‌کنند. همه چیز برای رضای خداست. یک نظام ارزشی کاملاً متفاوت است. من به دلیل شیوه و سبک زندگی‌ام، از درون خیلی خالی بودم و اسلام آن خلاء را پرکرد. پیروی از خدای واحد، آدمی را خالص می‌کند. من در آلمان مشروب می‌خوردم و مهمانی می‌رفتم ولی حالا می‌دانم که باید رفتار درستی داشته باشم تا زندگی پس از مرگ خوبی هم به دست آورم. چطور می‌شود آن خانوم بعد از این همه گناه و بی بند و باری و در اوج شهوت به همه چیز پشت می‌کند و آنقدر از رعایت احکام لذت می‌برد و جذابیت‌های احکام را می‌بینید و با تمام وجود به آنها عمل می‌کند و با انجام آنها به یک آرامش روحی می‌رسد، ولی ما اینطور نیستیم؟

جواب:

چون آنها سالها در جامعه‌ای زندگی می‌کردند که خلأ احکام دینی تحریف نشده و ناب و سبک زندگی‌ای برگرفته شده از وحی که مطابق فطرت بشر نیز می‌باشد را درک کرده اند.

و وقتی با اسلام آشنا می‌شوند انگار به گمشده‌ایی که یک عمر به دنبال آن بوده‌اند رسیده‌اند، به آن آرامشی که یک عمر برای رسیدن به آن دست به هر کاری می‌زدند و برای آن تلاش‌های بسیاری انجام داده‌اند.

یک کلیبی مدتی در گوشی‌ها و فضای مجازی پخش شده بود که بسیار جالب بود. شاید بسیاری از شماها آن را دیده باشید. در یکی از کشورهای غیرمسلمان غرب، یک صوت ترتیل از قرآن را به وسیله هدفون برای عابرین پیاده که ظاهرشان مشخص است و بیانگر این است که اصلاً دینی ندارند و کافر هستند می‌گذارند، این افراد جلو می‌رفتند و از آنها درخواست می‌کردند که این صوت را گوش بدهند، بعد از ۲ دقیقه چهره آنها بیانگر تحول درونی در بین آنها می‌شد و حتی بعضی به ناگاه شروع به گریه کردن می‌کنند. سوالی که مجدداً باید تکرار کرد اینست که چه می‌شود که آنها لذت می‌برند و ما لذت نمی‌بریم؟

جواب:

چون این افراد تا نقطه اوج انواع گناه‌ها و لذت‌هایی که بعضی از جوانان ما آرزوی آنها را دارند رفته‌اند و با تمام وجود درک کرده‌اند که جز بوجی چیزی انتهای آن نیست. خیلی

عجیب است! امروزه بسیاری از مردم دنیا از فرهنگ غربی فرار می‌کنند و مسلمان می‌شوند لکن بعضی‌ها با اینکه خودشان مسلمان هستند ولی از فرهنگ غرب تقلید می‌کنند و آنها را الگوی خود قرار می‌دهند، آنهایی که امروز به اوج پوچ‌گرایی رسیده‌اند و همه چیز این عالم را جز پوچی و بیهودگی نمی‌دانند. گویا قرار است شما هم تا ته آن بروی و بعد به همان مرز پوچی و پوچ‌گرایی برسی. به طرف می‌گویند چه خبره اینقدر فلان گناه را انجام می‌دهی (تا خرخره می‌خوره) می‌گویند می‌خواهم تا تهش بروم! تا کجا؟ اصلاً مگر میدانی تهش چیست؟ مگر نمی‌بینی امثال افرادی که تا تهش را رفتند و جز از خودکشی و باطل از جای دیگری سر در نیاوردند؟!

رققا ما باید عبرت بگیریم از تجربیات افراد زیرا ممکن است وقتی وارد گناه شدیم دیگر فرصت برگشت نداشته باشیم و آن وقت است که فقط حسرت می‌ماند و حسرت. و کار دیگری نمی‌شود کرد، یکی از دلایلی که به قیامت می‌گویند یوم الحسرت برای همین است.

بخدا قسم ما غرق نعمت هستیم و غافلیم و در غالب موارد وجود خیلی از نعمات برایمان عادی شده و سبک زندگیمان را از روی عادت و روزمره‌گی شدن می‌خواهیم تغییر دهیم. دوستان ما نباید دینمان تقلیدی باشد. برای همین از دین داریم لذت نمی‌بریم. در صورتی که اگر تعمیق کنیم و بدانیم چه دین عالی و نابی داریم از انجام دادن تک تک احکام و اعمال آن احساس می‌کنیم به آرامش واقعی رسیده‌ایم و گمشده وجودی زندگیمان را یافته‌ایم. البته این مرتبه پایین آن است. از همه مهمتر اینست که شما نزد خداوند جایگاه ویژه‌تری نسبت به آن تازه مسلمان‌ها پیدا می‌کنید. زیرا شما مثل آنها از ابتدا در گناه و معصیت نبوده‌اید.

عزیزان همان‌طور که در شب گذشته بیان کردیم، دین فقط در روزه و نماز و... خلاصه نمی‌شود. یکی از دلایلی که ما در زندگی آرامش نداریم این است که ابعاد مختلف دین را نمی‌بینیم و جا دارد از خودمان یک سوال بپرسیم که عرصه‌های مختلف زندگی‌هایمان، در ازدواج و تغذیه و تربیت فرزندان و کار و کاسبی‌هایمان و... چقدر از آن اسلامی است. جا دارد همین جا مطلبی را بگویم که این بحث مد نظر ما، در دنیا بسیار حائز اهمیت

است؛ یکی از به روزترین بحث هایی است که بسیاری از روانشناسان دنیا هم به دنبال راه حلی برای آن هستند. و امروزه بزرگان و روانشناسان غربی هم خود به این رسیده‌اند که باید به معنویت روی بیاورند و گرنه جامعه غرب نابود می‌شود. یکی از پیشرفته‌ترین شیوه‌های درمانگری در مراکز مشاوره غرب، معنویت درمانی است.

ولی از آن طرف می‌خواهند دنیا را در فضایی نگه دارند که دیگر رشدی نداشته باشد و در ابعاد مختلف خصوصا فرهنگ، عقب مانده باشد. خصوصا کشورهای به قول خودشان جهان سوم. یکی از کشورهایی که خیلی برایشان مهم است ایران است که سرمایه‌گذاری‌های زیادی را برای به فساد کشیدن آن انجام داده‌اند. شما نوع فیلم‌هایی که ساخته می‌شود را نگاه کنید، خود کارگردانان و دست اندرکاران شبکه‌های ماهواره ای اعتراف کرده‌اند که ما هدفمان تغییر فرهنگ ایران است. شما ببینید: دکور منازل و مکان‌هایی که برای فیلم برداری استفاده می‌شود، یک خانه تجملاتی و لوکس. طرز برخورد و مکالمه‌های اعضای خانواده و توهین‌هایی که بعضا به یکدیگر می‌کنند، سبک لباس پوشیدن‌ها و مدل‌های دور از شانی که در همین فیلمها ترویج و مد می‌شود و... همین صحنه‌ها در ضمیر

ناخود آگاه ما اثر می‌گذارد. این فرهنگ صادره از خارج کشور است و همین سریال‌ها، گاهی سبب می‌شود خانواده‌های ما دچار چشم و هم چشمی و بی‌عفتی و خشونت و خیانت و... بشوند و دیگر تمام دغدغه‌اش این بشود که هر سال مبلمان خانه را عوض کند، هر ماه چند دست لباس گران قیمت بخرد و بیوشد، مهمانی‌هایی بدهد که پر از تجملات باشد، چند نوع غذا طبخ شود، انواع نوشیدنی‌ها و سالادها... این در کجای فرهنگ امام حسین علیه‌السلام آمده است؟ این اتفاقا سبک زندگی یزید بوده است ولی متأسفانه ما به آن توجه نداریم. مهمانی دادن و صلّه رحم بد نیست لکن یزید اهل بریز و پباش بود و طوری زندگی می‌کرد که انگار در دنیا هدفی جز عیش و نوش و خوشگذرانی و پول خرج کردن ندارد. روش و سیره‌ی امامان ما این نبوده است، غذا بر روی دوش می‌گذاشتند و شبانه به صورت مخفیانه غذا را جلوی در خانه فقرا می‌گذاشتند. مگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روایت نفرموده: که اگر کسی شب را با شکم سیر بخوابد ولی همسایه اش گرسنه سر بر بالین بگذارد به من ایمان نیاورده (مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۲۹، ح ۹۸۹۷)، همسایه‌ای که روایت شده روزی دست به دعا برداشته

بود و مدام همسایه ها را دعا می کرد. همان همسایه هایی را که بعضا حق شوهر و امامش را هم پایمال کردند. (كَانَتْ فَاطِمَةُ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِذَا دَعَتْ تَدْعُو لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَدْعُو لِنَفْسِهَا فَقِيلَ لَهَا يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّكَ تَدْعِينَ لِلنَّاسِ وَلَا تَدْعِينَ لِنَفْسِكَ فَقَالَتْ الْجَارُ ثُمَّ الدَّارَ. امام حسن علیه السلام می فرماید: مادرم زهرا علیها السلام را

در شب جمعه دیدم تا سپیده صبح مشغول عبادت و رکوع و سجود بود و مؤمنین را یک به یک نام می برد و دعا می کرد، اما برای خودش دعا نکرد عرض کردم مادر جان چرا برای خودتان دعا نمی کنید؟ فرمودند: "فرزندم! اول همسایه، بعد خویشتن" ^{۲۹}.

آن وقت می گوییم ما متدین هستیم. مرحوم سیدجواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه از شاگردان علامه سیدمهدی بحرالعلوم (ره) بود. شبی موقع صرف شام، علامه بحرالعلوم (ره)، سید را به منزل خویش احضار کرد و وقتی شاگرد به منزل استاد رسید، دید استاد کنار سفره نشسته و دست به غذا نمی زند. علامه بحرالعلوم با خشم شاگرد را مورد عتاب قرار داده و فرمود: سیدجواد! از خدا نمی ترسی، از خدا شرم نداری؟ شاگرد که متحیر مانده

بود، تقصیر خود را از استاد پرسید که مگر من چه کار اشتباه یا گناهی کرده ام؟ ظاهراً سیدجواد عاملی، همسایه‌ای داشت که هفت شبانه‌روز چیزی برای خوردن نداشته است و خرما از بقال قرض کرده بودند و روز هفتم دیگر بقال به او قرض نداده بود و او هم شرمنده شده بود. شاگرد اظهار بی‌اطلاعی کرد! علامه او را مورد توبیخ قرار داد که: «همه داد و فریادهای من برای این است که چرا اطلاع نداشتی؟ و گرنه، اگر باخبر بودی و کمک نمی‌کردی که مسلمان نبودی و یهودی بودی». سپس سینی غذای بزرگی را که آماده کرده بود، با مقداری پول به شاگرد داد، تا به همسایه‌اش برساند.»

و یا در زمینه اسراف؛ مگر روایت نداریم اسراف موجب فقر می‌شود. (حکم الظاهره ص ۴۹۲، ح ۴۸۲۹) شما نگاه کنید در همین عروسی‌ها و حتی عزای خانواده‌ها، چقدر غذا اسراف می‌شود و کسی به آن توجه ندارد، خداوند در سوره انعام آیه ۱۴۱ می‌فرماید «كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» شما از میوه‌ی آن به هنگامی که بار می‌دهد بخورید، و روز چیدنش حق آن را [به مستمندان] پردازید ولی زیاده روی نکنید که او مسرفان را دوست ندارد. خود خداوند می‌فرماید من اسراف

کاران را دوست ندارم. این چه تدبیری است که خداوند دوستش ندارد. بخدا قسم این ابعاد مهمی است که امام حسین علیه السلام همه ی آنها را مد نظر داشته اند ولی متاسفانه ما به این موارد توجه نداریم، اسراف که آمد برکت از بین می رود. سوال می کند حاج آقا نمی دانم چرا دیگر پول هایمان برکت ندارد؟ هر چه در می آوریم نمی دانیم چه می شود و چطور خرج می شود؟! برای آخر ماه هم کم می آوریم. و اصلا روی آرامش را در زندگی نمی بینیم. یکی از دلایلیش این است که اهل اسراف هستی عزیز من. همچنان که اسراف موجب از بین رفتن آرامش از میان زندگی های ما می شود، عدم انفاق هم به همان اندازه در از بین رفتن موجبات آسایش و آرامش دخیل است. نگوئید من مال چندانی ندارم که انفاق کنم. برای انفاق و بخشش و دستگیری از فقرا، پولدار بودن یا نبودن مهم نیست. یک دل بزرگ می خواهد که اعتماد کند به روزی رسان بودن خداوند. به شخصی گفتند تو که خودت نیازمند هستی چرا به دیگران انفاق می کنی؟ پاسخ داد: بله من مال زیادی ندارم ولی به دیگران کمک می کنم تا خداوند به مالم برکت دهد و روزی مرا زیاد کند! هرکس به قدر وسع خود باید انفاق کند.

عزیزان من! غرب به دنبال آن است که تمام کشورها مصرف گرا بشوند، در زمینه های مختلف از پوشاک گرفته، تا خورد و خوراک، سینما و رسانه را شما ببینید! در زمینه فیلم های سینمایی و هالیوودی چطور ذهن جوانان و نوجوانان ما را درگیر شهوات می کنند، و برای قسمت به قسمت آن فکر و برنامه ریزی می شود. وقتی جوان ما نشست پای سریال های ترکیه ای و سریال هایی که به زبان ایرانی آماده می کنند، و آنگاه فرهنگ غیر اسلامی و مفتضح غرب را یاد گرفت، این نوجوان و جوان دیگر قوه اندیشیدن خود را از دست می دهد و نمی تواند تولید فکر کند و توان انجام کارهای بزرگ و قبول مسئولیتهای کلان را نخواهد داشت. جوانی که درگیر اعتیاد به مواد مخدر بشود چه خواهد شد؟ ببخشید این فرهنگ ناب اسلام محمدی است یا فرهنگی که غرب به ما تزریق می کند و ما عیناً همان فرهنگ را مصرف می کنیم و ثمره اش هم در جامعه به خوبی لمس می شود. شاید سوال شود خب حالا باید چکار کرد؟ خداوند در آیه ۵۲ سوره فرقان می فرماید « فَلَا تُطْعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا » از کافران تبعیت نکنید و مطیع آنها نباشید، و در ادامه می فرماید و به وسیله قرآن با آنها به جهادی بزرگ بپردازید. برخی از مفسرین در

مورد این آیه فرموده‌اند: منظور از تبعیت نکردن از کافران، تبعیت نکردن در سبک زندگی است. یعنی جهاد کبیر با عدم تبعیت و اطاعت از سبک زندگی کافران معنا پیدا می‌کند. عزیزان باید از این به بعد توجه ویژه‌ای داشته باشیم بر ورودی‌هایی که برایمان تعریف می‌کنند. که نکند باعث شود سبک زندگی غرب در ما و خانواده ما رسوخ پیدا کند. همین فیلم‌های هالیوودی و دیگر فیلم‌هایی که تخریب‌زا هستند، ذهن را به خود مشغول می‌کنند و در ضمیر ناخودآگاه ما تاثیر به‌سزایی می‌گذارند. همین شبکه‌های ماهواره‌ای و کانال‌های مجازی که باعث می‌شود فرهنگ خود را به ما تحمیل کنند. باید مواظب این مسائل باشیم.

عزیزان! یک مقدار وقایع اصلی را ببینیم و به ظاهر امور اکتفا نکنیم. می‌دانید واقعیت‌ها چیست؟ واقعیت این است که خود بزرگان غرب و خانواده‌های سلطنتی انگلیس به هیچ‌عنوان از داروهای شیمیایی استفاده نمی‌کنند و فقط از طب سنتی و داروهای گیاهی استفاده می‌کنند اما ظاهرش آن است که بزرگان آنها و وابستگان به آنها خودشان از ترویج‌کنندگان داروهای شیمیایی و مافیای آن هستند. واقعیت آن است که آن‌ها این همه هزینه

هنگفت و سرسام آور برای بازی‌های اندرویدی و کامپیوتری در ایران می‌کنند در حالیکه همین بازی‌ها را براحتی و بدون هیچ هزینه‌ای می‌شود برای نوجوانان و فرزندان خودشان تهیه کنند لکن استفاده برای خانواده‌های اصیل خودشان به کلی ممنوع است. آنها که دلشان برای نوجوانان و جوانان ایرانی نمی‌سوزد که اینقدر هزینه می‌کنند ولی در ظاهر کارشان خوب است و فریب دهنده زیرا که موجب سرگرمی جوانان و مردم می‌شوند. اگر بخواهم بگویم تا صبح باید برایتان بگویم که در زمینه اقتصادی، سیاسی، تعلیم و تربیت و... چه واقعیت‌هایی در پس پرده وجود دارد که ما فقط به ظاهر آن توجه داریم. بروید و مطالعه کنید و بخوانید و ببینید که چرا الان مردم غرب فوج فوج به اسلام روی می‌آورند. علی‌رغم تمام اسلام‌هراسی‌هایی که در رسانه‌های غربی انجام می‌دهند و علیرغم تمام این اسلام‌ستیزی‌هایی که در سراسر جهان وجود دارد؛ برای چه؟ برای اینکه مردم را نسبت به اسلام بدبین کنند.

یکی از این افراد ادواردو آنیلی می‌باشد. ادواردو آنیلی از خانواده معروف آنیلی ایتالیا بود. پدرش سناتور «جیووانی آنیلی»، مرد ثروتمند و معروف ایتالیایی بود. مالک

کارخانجات اتومبیل‌سازی فراری، لامبورگینی، لانچیا، آلفارمئو و آیوکو، چند بانک خصوصی، باشگاه اتومبیل‌رانی فراری و باشگاه فوتبال یوونتوس بود. میزان ثروت و نفوذ خانواده آنیلی به حدی است که رسانه‌های ایتالیا از آن‌ها به عنوان خاندان پادشاهی ایتالیا نام می‌برند. درآمد سالانه خانواده آنیلی را ۳ برابر درآمد نفتی جمهوری اسلامی ایران بیان کرده‌اند. ادواردو به طور اتفاقی با اسلام آشنا می‌شود. خودش تعریف می‌کند و می‌گوید در نیویورک که بودم یک روز در کتابخانه قدم می‌زدم و کتابها را نگاه می‌کردم که چشمم به قرآن افتاد. کنجکاو شدم که ببینم در قرآن چه چیزی آمده است. آنرا برداشتم و شروع کردم به ورق زدن و آیاتش را به انگلیسی خواندم، احساس کردم که این کلمات، کلمات نورانی است و نمی‌تواند گفته بشر باشد. خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم، آن را امانت گرفتم و بیشتر مطالعه کردم و احساس کردم که آن را می‌فهمم و قبول دارم. بعد از این قضیه به یک مرکز اسلامی در نیویورک مراجعه می‌کند و درخواستش مبنی بر اینکه می‌خواهد مسلمان شود را مطرح می‌کند. آن‌ها هم نام «هشام عزیز» را برای وی انتخاب می‌کنند محمد اسحاق عبداللهی که از دوستان مسلمان آنیلی است نیز در مورد او می‌گوید؛ «ادواردو خیلی شب‌ها بیدار می‌ماند و با نور شمع تا صبح قرآن را مطالعه می‌کرد. چنان مجذوب این کلام وحی شده بود که تصمیم گرفت مسلمان بشود و همین‌طور هم شد.

برای خانواده آنیلی خیلی سخت بود که در کشور ایتالیا که مرکز مسیحیت کاتولیک است پسر سناتور بزرگی همچون آنیلی به اسلام رو آورده باشد. بنابراین ادواردو را به شدت

تحت فشار قرار دادند تا از اسلام دست بردارد. تحریم و تهدیدش کردند که از ارث محروم خواهد شد و حتی از ارث محروم می‌کردند، ولی او دست از اسلام برنداشت. اما پس از مدتی فرد ناشناسی او را به قتل رساند و در رسانه‌ها این‌گونه تبلیغ کردند که ادواردو خودکشی کرده است. ادواردو به آن آرامشی که می‌خواست و دنبالش می‌گشت رسید و برای همین حاضر نشد با وجود تمام سختی‌ها به اسلام و دین که موجب آرامشش شده بود پشت کند.

گریز به روضه:

امشب در مورد آرامش صحبت کردیم. یکی از مواردی که به هرکس آرامش می‌دهد و خدا هم به آن تاکید کرده است. محبت بین والدین و فرزندانشان است. خصوصا در این بین معروف است که می‌گویند دختر بچه در آغوش پدرش آرامش می‌گیرد... امشب بیاید بریم به خرابه‌های شام بریم با رقیه خانوم همنوا بشیم ...

به دلم برات شده بابام میاد بابام میاد بابام میاد امشب به دلم برات شده بابا میاد بابام میاد بابام میاد امشب

موهامو شونه کنید بابام میاد بابام میاد میاد امشب خونه رو جارو کنید بابام میاد

بابام میاد بابام میاد امشب

دست روی دست نذارید بابام میاد بابام میاد میاد امشب دل و دیونه کنید بابام میاد

بابام میاد بابام میاد امشب

می دونید رفقا باید از خانوم رقیه سلام الله علیها انتظار و یاد گرفت ... بیاید امشب ما هم

بگیم :

به دلم برات شده آقام میاد آقام میاد آقام میاد امشب به دلم برات شده آقام میاد آقام

میاد آقام میاد امشب

بابا اومد اما چه آمدنی با سر اومد

حالا با باباش درد دل می کنه بابا نمی دونی چه مصیبت هایی کشیدم بابا انقدر منو زدن

...

کنکم نزن میام میام میام من یتیمه ام نزن نزن نزن

موهامو نکش میام میام میام ...

شامیا بدن بابا بابا بابا عمه رو زدن بابا بابا بابا

رسم به والله تو ماها ناز یتیم و می خرن یتیم که بی تابی کنه بر اش عروسک می

برن

اما بگم زشامیا با ماها خیلی فرق دارن یتیم که بی تابی کنه سر باباشو میارن

همه ناله بزئید حسین ...

«شب چهارم»

انگیزه سازی:

در واقعه اسف بار حرّه که در سال ۶۳ هجری یعنی ۲ سال بعد از کربلا اتفاق افتاد، سپاه بنی امیه و یزید به فرماندهی مسلم بن عقبه به مدینه حمله می‌کنند و ظرف چند روز ۶۰۰۰ نفر از مسلمانان به وضع فجیعی کشته می‌شوند. بعد از اینکه سپاه مدینه شکست خورد، فرمانده سپاه یزیدیان اعلام کرد که تا سه روز و سه شب جان و مال و ناموس مردم مدینه برای شما حلال است. در این سه روز آنقدر جنایت کردند که تاریخ به خودش ندیده بود. ۴۰۰۰ فرزند نامشروع نطفه اش بسته شد که در تاریخ ولد الحرّه نامیده شدند. حتی زنانی که به حرم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پناه برده بودند نیز مورد تجاوز قرار گرفتند. به قدری در حرم پیامبر مردم را کشتند که خون روی قبر پیغمبر را گرفته بود^{۳۰}، البته بجز خاندان بنی هاشم و کسانی که در امان امام سجاد علیه‌السلام بودند^{۳۱}.

۳۰. تتمه المنتهی، ص ۵۷.

۲. امام سجاد چون اقدام عبدالله بن زبیر و قیام مردم مدینه را در راه اسلام و مسلمانی نمی‌دیدند و حتی مشاهده می‌کردند که عده‌ای بدون امکانات و انسجام و تجهیزات، با لشکر مجهّز یزید می‌خواهند بجنگند، برداشت امام این بود که آنها شکست می‌خورند و عده بسیاری کشته می‌شوند. امام نمی‌خواست در قتل مردم دخالت داشته باشد. اگر امام وارد صحنه مبارزه می‌شدند، بدون یار و یاور و هرگونه امکاناتی بودند، در نتیجه اولین کسی که کشته می‌شد، یا مورد اعتراض قرار می‌گرفت او بود، امام نمی‌توانست در کاری داخل شود که بدون هدف مشخص الهی و مردمی باشد. **عبدالله زبیر** در پی تحکیم موقعیت خود بود و مردم مدینه هم به دنبال او بودند، «ضَعْفَ الطالبُ و المطلوب». امام نمی‌توانست وارد جریانی شود که اول و آخر آن مشخص نباشد، و مردمان بسیاری را به کشتن دهد و روی کار آمدن عبدالله زبیر هم از نظر آرمانی چندان فرقی با بنی‌امیه نداشت، او هم دشمن خاندان رسالت و اهل‌بیت پیغمبر بود، از این رو امام سجاد خود را کنار کشید و در غائله آنها دخالت نکرد، و موضع بی‌طرفی اتخاذ کرد و از سوی دیگر هم یقین داشت که این مبارزه با این وضع به پیروزی نمی‌انجامد. بنی‌امیه هم وقتی متوجه شدند که امام سجاد با شورشیان همکاری ندارند، به ایشان امان دادند و اجازه دادند که

حلقه اتصال به افناع:

این یکی از جنایات و بلاهایی بود که بعد عاشورا توسط دشمنان اسلام ناب بر سر مسلمانان و بخصوص شیعه وارد شد. در زمان امام سجاد^{علیه السلام} چنان خفقانی به وجود آمده بود که امام^{علیه السلام} مجبور شده بودند با خرید عبد و تربیت آنها و سپس آزاد کردنشان و نیز از طریق دعا دین اسلام را تبلیغ کند. صحیفه سجادیه پر از ادعیه نابی است که کلمه به کلمه اش درس آموز است. (امام^{علیه السلام} برای اینکه وحدت مسلمین را گوش زد کند این گونه در حالت دعا بیان می کنند «.. اللَّهُمَّ اغْزُ بِكُلِّ نَاحِيَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى مَنْ بَإِزَائِهِمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، وَ أَمُدَّهُمْ بِمَلَائِكَةٍ مِنْ عِنْدِكَ ..» خداوندا در هر ناحیه مسلمانان را به دفع مشرکانی که در برابر آنان هستند برانگیز و با فرشتگان خود پیوسته به ایشان مدد فرست) ^{۳۲}. عمل دیگری که بعد از عاشورا انجام شد به راه افتادن جریان سادات کشی توسط اصحاب خلیفه بود که در این زمینه جنایاتی که حجاج بن یوسف انجام داد بسیار پررنگ است. به عنوان نمونه «مسعودی» مورخ مشهور می نویسد: حجاج بیست سال فرمانروایی کرد و تعداد کسانی که در این مدت با شمشیر دژخیمان وی یا زیر شکنجه هایش جان سپردند، صد و بیست هزار نفر بود؛ و این عده غیر از کسانی بودند که ضمن جنگ با حجاج به دست نیروهای او کشته شدند. ^{۳۳} خفقان در زمان امام کاظم^{علیه السلام} به قدری بود که ایشان مدت زیادی از عمر شریفشان را در زندانهای هارون در حصر بودند. حتی در آنجا هم از بیم اینکه امام^{علیه السلام} روی زندانیها تاثیر نگذارند ایشان را در بدترین مکان زندان قرار می دادند. فرازی در زیارتنامه آن

افرادی به او پناهنده شوند و از قتل و غارت مصون مانند. خود امام فرمودند: «در همه مکه و مدینه، حتی بیست نفر نیست که مرا دوست داشته باشد و از من طرفداری کند. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ج ۴، ص ۱۰۴.

^{۳۲}. «اللَّهُمَّ وَ أَعْمَمْ بِذَلِكَ أَعْدَاءَكَ فِي أَقْطَارِ الْبِلَادِ مِنَ الْهِنْدِ وَالرُّومِ وَ التُّرْكِ وَ الْخَزَرِ وَ الْحَبَشِ وَ التُّوبَةَ وَ الزَّجَّحِ وَ السَّقَالِبَةَ وَ الدِّيَالِمَةَ وَ سَائِرِ أُمَّمِ الشَّرْكِ، الَّذِينَ تَحْفَى أَسْمَاؤُهُمْ وَ صِفَاتُهُمْ» خدایا این نفرین همه دشمنان تو را در همه شهرها فراگیرد از هند و روم و ترک و خزر و حبشه و نوبه و زنگبار و سقلاییان و دیلمان و دیگر امتهای مشرک که نام و نشان

آنها بر ما پنهانست (صحیفه سجادیه، دعای ۲۷).

حضرت وارد شده است که گوشه‌ای از شکنجه‌های امام را در زندان سندی بن شاهک توصیف می‌کند^{۳۴} (... وَ الْمَعْدَبِ فِي قَعْرِ السُّجُونِ وَ ظَلَمِ الْمَطَامِيرِ ذِي السَّاقِ الْمَرْضُوضِ بِحَلَقِ الْقَيْودِ...) معذب در عمق زندان‌ها و تاریکی-های زیرزمین‌ها، با ساق کوبیده، به حلقه‌های زنجیرها. امام رضا علیه‌السلام از مردمش دور شدند و به خراسان تبعید شدند که در همان جا هم امام را تحت کنترل شدید قرار داده بودند. نمونه آن در زمان حضرت رضا داستان نماز عید فطراست. ایشان برخلاف میل باطنی و با شرط اقامه آن به سنت پیامبر صلی‌الله‌وعلیه‌وآله، اقامه نماز را قبول کردند. حضرت همراه نزدیکان با پای برهنه و سری بدون عمامه راه افتادند و شعار الله اکبر، الله اکبر علی ما هدانا وله الشکر علی ما اولانا سر می‌دادند. مردم با شنیدن این ندا پشت سر حضرت راه افتادند و فضای معنوی خاصی شهر را فرا گرفت تا جایی که سربازان مامون نیز تحت تاثیر قرار گرفتند و برای پاره کردن بند چکمه‌های نظامی خود دنبال چاقو می‌گشتند. این موضوع به گوش مامون رسید و خلیفه که تاج و تخت خود را در خطر می‌دید مامورانی را جهت برگرداندن حضرت فرستاد و آنها به بهانه زحمت ندادن به امام رضا علیه‌السلام او را از ادامه این کار منع کردند^{۳۵}. امام جواد علیه‌السلام در جوانی و در سن ۲۵ سالگی به شهادت رسیدند، متوکل عباسی قبر امام حسین علیه‌السلام را شخم زد و با خاک یکسان کرد. امام هادی و امام عسکری علیهما‌السلام به دلیل وجود اوضاع ناامن و خفقان شدیدی که توسط خلفای وقت شکل گرفته بود ناچاراً به صورت مخفیانه تبلیغ دین داشتند. شرائط بحرانی‌ای که امامان شیعه در زمان عباسیان با آن روبرو بودند، آنان را واداشت تا ابزاری جدید برای برقراری ارتباط با پیروان خود جستجو کنند. این ابزار چیزی جز شبکه ارتباطی وکالت و تعیین نمایندگان و کارگزاران در مناطق مختلف توسط امام نبود.

^{۳۴}. هارون که از حالات فوق العاده معنوی امام کاظم در سختی زندانهایش به تنگ آمده بود، تصمیم گرفت تا آن حضرت را در محوfterین و تاریکترین زندانها تحت شکنجه قرار دهد. به همین خاطر امام را به « سندی بن شاهک » دژخیم یهودی خود سپرد. سختی زندان سندی بن شاهک به قدری شدید بود که طاقت را از کف امام ربود. مصباح الزائر، سید بن طاووس، زیارتنامه امام کاظم (ع) - کبریت الاحمر، ص ۱۷۶.

^{۳۵}. عیون الاخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۹ تا ۱۵۱.

هدف اصلی این سازمان جمع آوری خمس، زکات، نذور و هدایا از مناطق مختلف توسط وکلا، و تحویل آن به امام، و نیز پاسخگویی امام به سؤالات و مشکلات فقهی و عقیدتی شیعیان و توجیه سیاسی آنان توسط وکیل امام بود. این سازمان کاربرد مؤثری در پیشبرد مقاصد امامان داشت.

امام هادی علیه السلام که در سامراء تحت نظر و کنترل شدیدی قرار گرفته بود، برنامه تعیین کارگزاران و نمایندگان را که پدرش امام جواد علیه السلام اجرا کرده بود، ادامه داد و نمایندگان و وکلایی در مناطق و شهرهای مختلف منصوب کرد و بدین وسیله یک سازمان ارتباطی هدایت شده و هماهنگ به وجود آورد که هدفهای یاد شده را تامین می کرد.^{۳۶} و وضع به همین شکل جلو رفت تا اینکه امام دوازدهم به جهت محفوظ ماندن از شر دشمنان به امر الهی غایب شد و شیعه در ظاهر بدون امام ماند. در زمان غیبت هم تا توانستند شیعه کشی راه انداختند و بارها کتابخانه ها و سرمایه های شیعه را سوزاندند^{۳۷}، این جریان سخت گیری بر شیعیان تا امروز هم ادامه داشته است. در سال ۱۳۷۰ صدام لعنت الله حرم امام حسین علیه السلام را به گلوله بست و زائرانی که در حرم بودند را شهید کرد. و امروز هم که گروه های تکفیری و داعشی با تمامی قوا روی عقائد مردم بر علیه شیعه تبلیغ کرده و به هیچ یک از شیعیان رحم نمی کنند.

اقناع:

^{۳۶} . سیره پیشوایان، ص ۵۷۳ .
^{۳۷} . در جریان حمله سلطان محمود غزنوی به ری بخشی از کتابخانه بزرگ ری به آتش کشیده شد و بخشی دیگر به بخارا و یا به نقلی دیگر به غزنین انتقال یافت. سوزاندن کتابهای شیعیان و برخی دیگر از گروه های اسلامی مد نظر بوده است.

هر کدام از این اتفاقات به تنهایی کافی بود برای انحلال شیعه و با این جنایات قاعدتاً نباید امروز اثری از شیعه باقی می ماند. اما چه شد که شیعه ماندگار شده است؟! چه عاملی با تمام این جنایات شیعه را سرپا نگاه داشته است؟

بینید عزیزان زمان امام حسین علیه السلام اوج رویگردانی و دوری مردم از اهل بیت علیهم السلام بود. چرا که قبل از دوران امام حسین هم دشمنان اهل بیت علیهم السلام از هر طریقی دست به دشمنی می زدند که یکی از کوچکترین آنها ماجرای غم انگیز دشنام و لعن امیرالمومنین علیه السلام است که توسط معاویه ملعون و پلید پایه گذاری شد^{۳۸} و نمونه های دیگر... فلذا امام حسین علیه السلام در پاسخ به پیشنهاد مروان بن حکم که با یزید بیعت کن، فرمود: *أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدَ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سَفْيَانَ* باید گفت: انا لله و انا اليه راجعون و فاتحه اسلام را خواند زیرا امت اسلام گرفتار چوپانی همانند یزید شده است و من خودم از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود، خلافت بر آل ابوسفیان حرام است^{۳۹}. و امام چاره ای جز خروج کردن ندید تا با ریخته شدن خونش دین جدش باقی بماند. اما سوال اینجاست که آیا این قیام امام حسین علیه السلام و ریخته شدن خون حضرت برای باقی ماندن دین کافی بود؟ خیر، بلکه نیاز به تبلیغ و استمرار و یادآوری داشت. گریه های امام سجاد علیه السلام بعد عاشورا علاوه بر جنبه عاطفی و غم مصیبت امام حسین علیه السلام بعد تبلیغی و بیدار کنندگی بالایی نیز داشت. هر زمانی که حضرت آب مشاهده می کردند گریه می کردند، طفل شیرخواره مشاهده می کردند گریه می کردند، اگر جایی گوسفندی را ذبح می کردند

^{۳۸}. معاویه سب و لعن علی علیه السلام و آل علی علیهم السلام به یک سنت و فرهنگ تبدیل کرد. رسماً در مساجد و جمعه و جماعات مکه، مدینه و بسیاری دیگر از شهرهای مهم اسلامی، آن حضرت را لعن می کردند. روز جمعه، در میان مردم شام «یوم السَّب» روز دشنام و لعن علی نام گرفت. ابوعثمان جاحظ می گوید: گروهی از بنی امیه با توجه به آثار منفی این کار به معاویه گفتند: تو به آنچه خواستی رسیدی، دیگر از لعن علی دست بردار! پاسخ داد: نه به خدا سوگند! باید آن قدر این کار ادامه یابد، تا کودکان با آن بزرگ شوند و بزرگسالان با آن پیر گردند و هیچ کس فضیلتی برای علی نگوید. الغدیر، ج ۲، ص ۱۰۲.

^{۳۹}. ابن طاووس، علی بن موسی، لهوف / ترجمه میر ابو طالبی - ایران؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ش.

جلو رفته و می‌پرسیدند که آیا به این حیوان آب داده‌اید یا می‌خواهید با لبان تشنه سر از بدنش جدا کنید؟ و بعد شروع می‌کردند به خواندن روضه کربلا. حضرت با هر بهانه‌ای با ذکر مصیبت عاشورا به دنبال بیان ظلمی که به امام حسین علیه‌السلام از طرف یزیدیان شده بود بودند. حتی گریه‌ها و خطبه‌های آتشین حضرت زینب سلام الله علیها در کوفه و در مجلس عبیدالله و همچنین در شام و در مجلس یزید ملعون، در همین راستا بود که اساس تلاش بنی امیه را برای تحقیر خاندان رسالت فرو ریخت. در کوفه وقتی زبان به سخن گشودند حتی زنگ‌های شتران هم ساکت شد. ایشان با لحن حیدریشان صدا زدند: ای مردم کوفه! ای نیرنگبازان، ای بی وفایان و پراکندگان! آیا به حال ما گریه می‌کنید، اشکتان خشک مباد، و ناله شما فرو نشیند، مثل شما مثل آن زنی است که رشته‌های خود را پس از تابیدن باز میکرد، چه فضیلتی در شما هست؟^{۴۰}. همچنین است روایتگری‌های امام باقر علیه‌السلام از واقعه عاشورا و صحنه‌هایی که دیده بود. روشنگری‌های امام صادق علیه‌السلام و آن‌همه تأکیدیاتی که حضرت بر مجالس عزاداری داشت. از جمله روایتی که حضرت علیه‌السلام به جعفر بن عفان فرمود: هیچ کس نیست که درباره حسین علیه‌السلام شعری بسراید و بگرید و با آن بگریاند مگر آن که خداوند، بهشت را بر او واجب می‌کند و او را می‌آمرزد^{۴۱}.

امام رضا علیه‌السلام مجالس عزای باشکوهی را برپا می‌کردند و تأکید می‌کردند که حتما شیعیان در مجالس روضه و ذکر مصیبت کربلا شرکت کنند. امام رضا علیه‌السلام به دَعِیْل (شاعر اهل بیت) فرمود: ای دَعِیْل! دوست دارم که برایم شعری بسرایی و بخوانی، چرا که این روزها (ایام عاشورا) روز اندوه و غمی است که بر ما خاندان رفته است.^{۴۲}

^{۴۰}. لهوف، ص ۱۶۹.

^{۴۱}. امام صادق علیه السلام: مِنْ أَحَدٍ قَالَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَبَكَى وَابْكَى بِهِ إِلَّا أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ وَغَفَرَ لَهُ. رجال شیخ طوسی، ص ۲۸۹.

^{۴۲}. دَعِیْلُ! أَحَبُّ أَنْ تُنْشِدَنِي شِعْرًا فَإِنَّ هَذِهِ الْإَيَّامَ أَيَّامُ حُزْنٍ كَانَتْ عَلَيْنَا أَهْلُ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۶۷.

این‌ها همه بیانگر اهمیت بالای مجالس عزاداری است، همان عزاداری‌ای که شیعه رو با این همه جنایت و ظلم و ستمی که بهش شده سر پا نگه داشته و روز به روز مقتدرتر کرده است.

شاید کسی بپرسد مگه در این عزاداری‌ها چه چیزی وجود دارد که اینقدر تاثیر گذار و مهم بوده است؟ جواب این است که در این عزاداری‌ها چند اثر مهم وجود دارد: اول اینکه این مجالس، یادآوری اهداف قیام امام و ظلمی که به ایشان شد را می‌کند و روحیه ظلم ناپذیری و ظلم ستیزی و شوق نسبت به جهاد را در عزاداران و شیعیان زنده نگه می‌دارد. اینکه شیعه را نسبت به جامعه و مشکلات موجود و طاغوت‌های زمان بیدار کرده و از بی‌تفاوتی دور نگاه میدارد همین تاثیر عاشورا است. جنگ هشت ساله ما نمونه بارز از این تاثیر می‌باشد که اعتقاد به راه امام حسین منجر شد شیعیان ایشان با دست خالی هشت سال در جنگی نابرابر مقابل ارتشی از سرار جهان مقاومت کنند. وقتی شخص عزادار برای امامی گریه می‌کند که می‌فرمود: هیهات منا الذلّة، امامی که می‌فرمود: من برای امر به معروف و نهی از منکر قیام کردم... با گریه کردن، این باورها برایش زنده نگاه داشته می‌شود که فراز آخر این آیه اشاره به همین موضوع دارد «إِنَّ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أُمُومِكُمْ لَا تَظْلُمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» - نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌بینید. ۴۳.

امروز هم دشمن علت دشمنی اش با مجالس عزاداری و علت این همه تبلیغات شبکه‌های ماهواره ای... اینست که آنها می‌خواهند تو را به بی تفاوتی بکشانند. می‌خواهند تو در برابر مشکلات جامعه، در برابر گناه و مفاسدی که در جامعه هست احساس مسئولیت نکنی و بگویی: به من چه! عیسی به دین خود موسی به دین خود! (درحالی‌که دین عیسی و موسی یکی بود)، من و تو رو تو به قبر نمی‌خابانند! در حالی‌که خداوند در آیه «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا» شما را چه شده که در راه خدا و (در راه نجات) مردان و

زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید، آنان که می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهری که مردمش ستمگرند بیرون بر و از جانب خود رهبر و سرپرستی برای ما قرار ده و از سوی خودت، یآوری برای ما تعیین فرما.^{۴۴}

بی تفاوتی نه تنها نسبت به رفیق و اقوام نادرست است بلکه نسبت به ملل مختلف هم نباید بی تفاوت باشیم. همان طور که امام حسین علیه السلام هم نسبت به یزید که برای خود ابر قدرتی بود و بر بخش زیادی از ممالک اسلامی حکومت می‌کرد سکوت نکردند و برای احیاء دین جدشان از مدینه خروج کردند. شما نگاه کنید شهید حجت اصغری شریبانی در این مورد می‌فرماید: شمایی که می‌گویید جنگیدن در کشوری دیگر کار اشتباهی است بدانید امام حسین علیه السلام در مدینه زندگی می‌کرد ولی در عراق و کربلا به شهادت رسید. امام حسین علیه السلام برای احیاء دین جدش و امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند و این نیز خود گواهی برای ماست که ببینیم چگونه تاریخ در حال تکرار شدن است و چگونه یزیدیان زمان زمام امور را در دست گرفته‌اند و چگونه چهره اسلام را با تفکری صهونیستی و تکفیری که آمیزه‌ای از تفکرات یهود است مخدوش می‌کنند و در حال معرفی اسلامی بر از توحش به جهانیان هستند. هرکس به نوبه خود باید تکلیف خود را ادا کند و قدم در راه مقتدای خود حسین بن علی علیهما السلام بگذارد.

دومین اثر این مجالس اینست که ما در اینجا گریه می‌کنیم لکن این گریه‌های ما پیام دارد، یکی از این پیام‌ها بیدار کردن خود ما و ترس دشمن است. اگر دیدید دشمن نسبت به گریه‌های ما بی تفاوت است آن وقت جای تعجب است.

پس این اشک‌های ما صرفاً به گریه عاطفی نیست اینها معنی دارد و بخاطر همین است این همه تأکیدات بر بلند گریه کردن، دسته راه انداختن، مجلس گرفتن، شعر سرودن در روایات وجود دارد. امام رضا علیه السلام فرمودند: ای

پسر شیبیب! اگر بر چیزی گریه می کنی، بر حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام گریه کن . یا ابن شیبیب! اِنْ كُنْتَ بِاَكْبَا لِسْنَيْ فَاَبْكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام ۴۵.

بنابراین رفقا هیات رو فقط به دید ثواب بردن نباید دید. اثرات سیاسی و اجتماعی این مجالس کمتر از اثرات روحانی و معنوی آن نیست. این گریه کمر دشمن رو خم کرده است و برای همین دنبال تحریف و تخریب این مجالس هست. هیات هایی که این بُعد عاشورا رو نادیده گرفتند ناقص اند و کامل نیستند.

عمق جمله امام بزرگوارمان را اکنون متوجه می شویم که فرمودند: این محرم و صفر است که اسلام را زنده نگهداشته است.

حالا می شود فهمید که چرا هر ساله به هنگام فرارسیدن ایام محرم، شبکه های دشمن در ماهواره ها و فضای مجازی شروع می کنند به شبهه انداختن که چرا اینقدر خرج هیئت ها می کنید و با این پولها به فقرا رسیدگی نمی کنید که البته ما جوابشان را می دهیم: اولاً چطور در مواقع و موارد دیگر مثل بسته شدن قرارداد های بازیگران و فوتبالیست ها و خرج های هنگفت سفرهای تفریحی به ترکیه و آنتالیا و... و هزینه های میلیاردی برای خرید لوازم آرایشی و... چنین حرفهایی را نمی زنند و برای فقرا دل نمی سوزانند؟! ثانیاً اصلاً در همین هیئت هاست که مردم از سیره اهل بیت کمک به فقرا را می آموزند. ثالثاً خود همین هیئت را هم همان فقرا راه می اندازند و همان مستضعفین هستند که در اوج نداری و فقر برای این مجالس خرج می کنند.

پیام:

خرج کردن برای حرم و اهل بیت علیهم السلام و راه انداختن هیئت های فامیلی و خانوادگی هفته ای یکبار، ماهی یکبار سخنران دعوت کنید تا ابعاد مختلف عاشورا را بیان کند.

سومین اثر این مجالس اثریست که روی تربیت انسانهاست. اینجاست که گوهرهای وجودی انسانها بروز و ظهور پیدا می‌کنند و... شما ببینید امثال شهیدان ما کجا رشد یافته‌اند. همین شهید حججی که به قول رهبر انقلاب حجتی شد بر مردم ما و فضا و هوای جوونای ما را زیر و رو کرد و معنی و مفهوم زندگی رو عوض کرد، اینها در همین هیئت‌ها رشد کرده‌اند.

خاطره شهید حججی (کار با اخلاص در هیئات، پخش شده از برنامه سمت خدا):

در اصفهان یک حسینیه هست که چهل شب روزه میگیرن، شهید حججی هم جزء خادمان این جلسه بودند. این شهید بزرگوار با این که سپاهی بودند ۲ سال خادمی این حسینیه را میکردند هر روز نزدیک به ۶۰ کیلومتر از نجف آباد تا اصفهان رو میومد که توی هیئت امام حسین علیه السلام خدمت کنه، از نماز مغرب در حسینیه بود و حدود ۱۱ شب برمینگشت به نجف آباد، مسئولین حسینیه میگن این شهید روی دو مورد خیلی تاکید داشت یکی این که میگفت منو به جایی بذارید خدمت کنم که تو دید نباشم، و مورد دوم این که هرچی کار سخت هست تو حسینیه، به من بدید، مسئول حسینیه میگفت یه شب محسن بعد از هیئت خسته و بی رمق بود و میخواست برگرده نجف آباد بهش گفتم: آقا محسن ببخشید خیلی خسته شدی؛ ولی محسن تو جواب یه چیز میگفت؛ میگفت حاجی اینا کار نیست برا امام حسین فقط باید سر داد...

محسن میخواست تو حسینیه دیده نشه، خدا بهش گفت حالا که میخوای دیده نشی من به کل عالم نشونت میدم. روایتگری مادر شهید حججی: عکس سر بریدنشو دیدم، دلم آتیش نگرفت، صبر کردم، روز اول اسارتشو دیدم، دلم نلرزید، صبر کردم، اما یه صحنه ای آتیشم زد، اونجایی که دیدم سوار ماشینش کردن لبای پسرم خشک بود.

حلقه اتصال به روضه:

رفقا، این شهدایی که مدافع حرم حضرت زینب سلام الله علیها می‌شوند خیلی اجر و قرب دارن پیش امیرالمومنین علیه السلام شهید محسن خزایی می‌گفت: (در حرم امام رضا علیه السلام بودم که یکی از بچه های مدافع حرم عراق را

دیدیم. بهش گفتیم خوش بحال شما که کربلاییید و عراق هستید. این همه بقعه های متبرکه هست و شما از آنها دفاع می کنید. یک جمله ای گفت که تن من لرزید ، گفت: نگاه کن! مرد خانه پسرهایش رو دست هرکسی شاید بدهد، اما مرد خانه ناموسش را دست هر کسی نمی دهد و به هر کسی نمی سپارد. علی علیه السلام؛ ناموسش حضرت زینب سلام الله علیها و حضرت رقیه سلام الله علیها را دست شما بچه های مدافع حرم سوریه داده است. قدر بدانید، امروز شما دارید از ناموس علی علیه السلام دفاع می کنید، خوش به سعادتتان که انتخاب شدید.

امشب بگوئیم بی بی جان می شود در همین شبای محرم اسم ما رو هم تو لیست مدافعان حریم دین بنویسی؟

میشه یه کاری کنی که پدرت علی روی ما حساب باز کنه؟ ما از بچگی مادرمون گفته باید فدایی امام حسین و اهل بیت علیه السلام بشی. درسته که ما بدیم، گناه کاریم ولی هنوز خون غیرت نسبت به امام حسین علیه السلام و حضرت زینب سلام الله علیها توی رگهامون میجوشد.

رفقا میدونید چرا امشب اینقدر دم از مدافعان حرم زدیم؟ آخه امشب، شب طفلان حضرت زینبه سلام الله علیها، شهدای مدافع حرم هم همه شون بچه های حضرت زینب سلام الله علیها اند. بی بی جان! طفلانت در کربلا رفتن به میدون و خودشون رو فدای راه امام حسین علیه السلام کردن تا اسارت تو رو نبینند، تو بازار رفتن ها و سنگ های از پشت بام رو نبینند، تازیانه ها و غل و زنجیر های بدست تو رو نبینند. امروز هم این بچه های مدافع حرم دارن پرپر میشن تا یه بار دیگه شاهد اسارت تو نباشند، شاهد غربت حرم تو نباشند، شاهد این نباشن که حرم تو اسیر یک مشت حرامی شود. بی بی جان برای دق کردن ما همین بس است که می شنویم ۱۴۰۰ سال پیش تو را پشت دروازه ها، ساعت ها نگه داشتند، برای دق کردن این بچه شیعه همین بس است که در روزه ها می شنویم به هر شهری که می رسیدید شهر و آذین

می بستند همه برای تماشا میومدن، امشب بیاید مثل آقازاده های زینب کبری ما هم مدافع حرم بشیم بگیریم خانوم جان شب چهارم محرمه شهادت ما رو امضا کن بی بی جان ...

زبانحال زینب کبراست عرضه داشت داداش

بیا و برمگردان این کفن پوشان زینب را که نزد فاطمه بالا بگیرد او سر خود را
 تو هر جا رفتی و زینب کنارت بود و ما بودیم به دنبالت بیر بر نی سر دو یاور خود را
 تو میدانی که سیلی خوردن مادر چه بد دردیست چسان ما بنگریم آزرده روی مادر خود را

اومدن به میدان جنگ نمایانی کردند مظلومانه و غریبانه هم به شهادت رسیدند حالا دیگه زینب مادر شهید شده
 حالا دیگه زینب شرمنده داداشش نیست حالا دیگه زینب می تونه جلو رباب سرشو بلند کنه ..

ای فرزندان زینب کبری خوب شد نبودید ندیدید مادرتون چه مصیبت هایی کشید...
 بذارید امشب با امام زمان روضه بخونیم حضرت در زیارت ناحیه مقدسه می فرماید :
 "وَسَبِيْ اَهْلِكَ كَالْعَبِيْدِ" اهل بیت رو همچون برده ها به اسارت بردند وَ صَفُّوْا^{۴۶} فِي
 الْحَدِيْدِ يُسَاقُوْنَ فِي الْبَرَارِيْ وَ الْفَلَوَاتِ از بیابان ها عبورشان دادند تَلْفَحُ وَ جُوْهُهُمْ حَرُّ
 الْهَاجِرَاتِ گرمای آفتاب چهره هاشون رو می سوزاند يُطَافُ بِهِمْ فِي الْاَسْوَاقِ در بازارها
 طوافشان می دادند اُيْدِيْهِمْ مَّغْلُوْلَةً اِلَى الْاَعْنَاقِ دست هاشون رو به گردان هایشان بسته
 بودند هر جا نشستی ناله بزنی حسین

«شب پنجم»

انگیزه سازی:

پایش امضا زدند خیلی زود - نامه را تا زدند خیلی زود

نامه را تا نکرده در واقع - کوفیان جا زدند خیلی زود

آستین های قتل مهمان را - ظهر بالا زدند خیلی زود

دیر نارو به فکرشان آمد - دیر... اما زدند خیلی زود

اول عازم شدند خیلی زود - بعد نادم شدند خیلی زود

باغ داران کوفه هم آن شب - سگه لازم شدند خیلی زود

نامه داران کوفه ظهر دهم - نیزه داران شدند خیلی زود

قاریان وای باعث قتل - خود قرآن شدند خیلی زود

امام حسین علیه السلام به دنبال هدایت مردم بوده‌اند و برای همین به دعوت مردم کوفه لبیک گفتند و عازم آنجا شدند، اما سوال ما این است که آیا امام علیه السلام آنها را مجبور به دعوت کرده بودند یا مردم به اختیار خودشان از امام دعوت کردند؟

واضح و روشن است که اجباری از سوی امام برای دعوت ایشان نبوده است و مردم به انتخاب خود امام را دعوت کردند لذا این امر معنایش این است که آنها به وجود امام احساس نیاز می‌کردند، اما اگر اینطور بود و احساس نیاز کردند پس چرا امام را در نیمه راه تنها گذاشتند؟ مگر آنها خودشان دعوت نکردند و نامه های متعدد،

که طبق بعضی از مقاتل تا ۱۲۰۰۰ نامه هم گفته شده، برای حضرت نفرستادند؟ پس چرا با وجود آن همه اشتیاق باز هم امام تنها ماند؟

نویسندگان نامه همه از افراد عادی جامعه نبودند. بلکه خیلی از ایشان از رؤسا و بزرگان قبایل بوده‌اند که عدم خلف وعده برایشان از مهم‌ترین امور بوده است و آبرویشان به آن بستگی داشته است. ایشان مهربانی‌های تایید خود را پای هر برگه ای نمی‌زدند. نمی‌شود به راحتی گفت که آنها جاهل یا بی‌وفا بوده‌اند، به همین سادگی که نمی‌شود! بلکه بعضی از آنها در جنگ صفین و در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام یار حضرت بوده‌اند و در زمان معاویه هم علیه او مبارزه کرده بوده‌اند و این نامه‌هایی که نوشته بودند واقعا از ته دلشان می‌گفتند حسین بیا برای رهبری ما و این از متن نامه هایشان پیداست.

به حسین بن علی علیه‌السلام از سلیمان بن صُرد و مُصیب بن نَجَبه و رَفَاعَةُ بن شَداد و حبیب بن مظاهر و شیعیان وی از مومنین و مسلمین اهل کوفه سلام بر شما، ما سپاس گذاریم خدایی را که معبودی جز او نیست. خدا را شکر که دشمنت را کشت... ما رهبری نداریم چه قدر خوب است که به سوی ما تشریف آوری...^{۴۷}

بعد از دو روز دیگر نیز هنی بن هانی سبیبی و سعید بن عبدالله را با نامه ای نزد امام فرستادند که در آن اینگونه نوشته شده بود: به حسین بن علی علیه السلام: از شیعی ای او از مومنین و مسلمین، بیا که مردم چشم براه تواند و به غیر تو نظری ندارند. بشتاب. بشتاب بشتاب والسلام علیک^{۴۸}.

در پی اینها چند نفر دیگر بنام شَبَّث بن ربیع و حَجَّار بن الجبر و یزید بن حارث بن رُویم شیبانی و عُرْوَةُ بن قیس احمسی و عمرو بن حجاج زبیدی و محمد بن عمرو تیمی در نامه ای این طور نوشتند که:

^{۴۷} المفید، الإرشاد، ۲/۳۴-عنه: المجلسی، البحار، ۴۴/۳۳۲-۳۳۳؛

^{۴۸} رک: طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۲؛ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۹۷؛ ترجمه تاریخ طبری، ج ۷، صص ۲۹۲۳-۲۹۲۴؛ سماوی، ابصار العین، ص ۲۱۶؛ جلالی، سلحشوران طف، ص ۲۶۲.

باغ ها سبز شده و میوه ها رسیده اگر خواهی نزد ما بیا که بر سپاهی گوش به فرمان تو آماده وارد می شوی.

والسلام^{۴۹}

جوابیه امام علیه السلام: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى الْمَلَأِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ - أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ هَانِيًا وَسَعِيدًا قَدِمَا عَلَيَّ بِكُتُبِكُمْ وَكَانَا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ رُسُلِكُمْ وَقَدْ فَهِمْتُ كُلَّ الَّذِي اقْتَصَصْتُمْ وَذَكَرْتُمْ وَمَقَالَةُ جُلُكُمُ أَنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبِلْ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى وَالْحَقِّ وَإِنِّي بَاعْتُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَأَبْنَ عَمِّي وَتَقْتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَإِنْ كَتَبَ إِلَيَّ أَنَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ رَأَى مَلِكُكُمْ وَذَوِي الْحِجَا وَالْفَضْلُ^{۵۰} مِنْكُمْ عَلَيَّ مِثْلَ مَا قَدِمْتَ بِهِ رُسُلُكُمْ وَقَرَأْتُ فِي كُتُبِكُمْ أَقْدَمُ عَلَيْكُمْ وَشَبِيحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَيَّ ذَاتِ اللَّهِ وَالسَّلَامُ. از حسین بن علی علیه السلام به جمع مسلمین و مومنین !!!

هانی و سعید نامه های شما را که آخرین فرستادگانتان بودند به من رساندند و هر آنچه بیان کردید دانستم از جمله اینکه: امامی نداریم پس بسوی ما بیا شاید خدا بخاطر تو ما را به هدایت و حق گرد هم آورد، اینک من مسلم بن عقیل برادر و پسر عمویم که در خاندان من مورد اطمینان است را سوی شما فرستادم و او را امر کردم که حال و رای شما را برای من بنویسد. پس اگر برای من نوشت که رای خردمندان و اهل فضل و رای و مشورت شما چنان است که فرستادگان شما گفتند و در نامه های شما خواندم بزودی نزد شما می آیم انشاء الله. سوگند به جان خودم که امام نیست مگر آنکه به کتاب خدا حکم کند و عدل و داد برپا دارد و دین حق را مطیع باشد و نفس خود را به خاطر خدا مهار کند و السلام.^{۵۱}

^{۴۹} رک: طبری، تاریخ طبری، ج ۴، صص ۲۶۱-۲۶۲؛ سماوی، ابصار العین، ص ۲۱۶؛ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۹۷؛ جلالی، سلحشوران طف، ص ۲۶۲؛ کمره ای، عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۱۶۲.

^{۵۰} فی هامش «ش» و «م»: الفضیلة.

^{۵۱} بحار الانوار - ط بیروت - ج ۴۴ - ص ۳۳۴

این عبارات امام علیه السلام به ۲ نکته مهم در مورد بحث ما اشاره دارد: اول اینکه امام در جواب تمام آن نامه ها می فرماید: مسلم را نزد شما می فرستم. اگر مسلم برای من نوشت که نظر "خردمندان و اهل فضل" چنین است من می آیم. یعنی امام آنها و شخصیت‌هایشان را می شناختند و می دانستند که اگر اینان بزرگان و اندیشمندان شان که انسانهای کمی هم نبودند نظری بدهند خلف برای آنها مایه شرمساری است. چون امام موظف به هدایت جامعه است و اگر مردم و جامعه ای از امام طلب هدایت کنند او موظف است که این نیاز آنها را پاسخ دهد. و نکته دوم هم همین مساله است که امام از بین تمام آن حرفهایی که کوفیان در نامه زدند، این مطلبشان را به عنوان اصل حرف آنها انتخاب کرد و به آن پاسخ داده و فرمودند: همانطور که شما نوشته بودید: "ما امامی نداریم پس به سوی ما بیا تا شاید خدا ما را به خاطر تو هدایت کند."

این مطلب بیانگر این است که امام، هدایت خواهی مردم به خصوص بزرگان جامعه برایش اهمیت بالایی داشت که اگر اجابت نمی کردند شبهات زیادی در مورد هدایتگری امام علیه السلام ایجاد می شد. پس روشن شد که کوفیان، خودشان، بزرگان و اهل فضلشان نامه نوشتند که خواهان هدایت هستیم، پس چه شد که امام وقتی در مسیر کوفه فرزدق را مشاهده کرد از او احوال شهر کوفه و مردمش را پرسید و فرزدق عرضه داشت: قلوبهم معک و سیوفهم علیک...! یعنی مردم دل‌هایشان با امام است ولی در عمل یاری ای نمی کنند و شمشیرهایشان بر علیه امام است.

فرزدق: - قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جُنَيْدٍ عَنْ أَبِيهِ جُنَيْدِ بْنِ سَالِمِ بْنِ جُنَيْدٍ، عَنْ رَاشِدِ بْنِ مَزِيدٍ، قَالَ: شَهِدْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَصَحْبَتَهُ مِنْ مَكَّةَ حَتَّى أَتَيْنَا الْقَطِيقَانَ^{۵۲}، ثُمَّ اسْتَأْذَنَتْهُ فِي الرَّجُوعِ، فَأَذِنَ لِي، فَرَأَيْتَهُ وَقَدْ اسْتَقْبَلَهُ سَبْعَ عَقُورٍ فَكَلَّمَهُ، فَوَقَفَ لَهُ فَقَالَ: مَا حَالُ النَّاسِ بِالْكُوفَةِ؟ قَالَ: قُلُوبُهُمْ مَعَكَ وَسَيُوفُهُمْ عَلَيَّكَ.

چه اتفاقی در یک جامعه اسلامی و یا به کار می افتد که در مدت زمان نه چندان زیادی کارشان به جایی می رسد که با وجود اینکه دل‌هایشان با امامشان هست اما شمشیرهایشان علیه امام قرار می گیرد؟! جا دارد که بدانیم در آن زمان چه عواملی سبب شد که امام حسین علیه السلام در کربلا تنها بماند تا این اتفاق برای خودمان نسبت به امام

۵۲. القَطِيقَانَةُ: موضع في الطف، انظر «معجم البلدان ۴: ۳۷۴».

زمان مان علیه السلام تکرار نشود. زیرا اگر این عوامل را ندانیم ممکن است خیلی خوب در هیئت اشک بریزیم خوب سینه بزیم ولی وقتی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف آمدند باز ایشان تنها بماند چرا که دوباره همان مشکلات بوجود می آید و ما نمی توانیم درست و به موقع تصمیم گیری کنیم و در حکومت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه تاثیر گذار باشیم. اشک و گریه و سینه زنی بسیار بسیار لازم است اما کافی نیست. باید بدانیم که چه عاملی سبب تنها ماندن امام زمان مردم آن عصر و منجر به بی وفایی شیعیان شد؟ و چه بر سر جامعه مسلمین آمد که آنها را به گمراهی کشاند؟!

یکی از علل گمراهی جامعه فتنه ها و شبهه هایی است که توسط دشمن در فضای جامعه شایع شد و ذهن مردم، حتی بزرگان و اهل فضل را درگیر کرد. کار شبهه غبار آلود کردن فضای ذهن مردم است و باعث اشتباه شدن حق و باطل می شود. کمترین اثر شبهه این است که مردم نسبت به واضح ترین مسائل دچار شک و تردید می شوند و در نهایت راه حق را گم می کنند.

بدترین جنگ، جنگ فتنه هاست زیرا روی مسئله ای دست می گذارد که اگر مردم و خواص جامعه آگاهی کافی نداشته باشند نمی توان با آن مقابله کرد و به راحتی همه را فریب می دهد و فرقی نمی کند جزء خواص باشی یا جزء عوام.

مثلا: همین فتنه و شبهه ها سبب شد که امام علی علیه السلام تنها بماند و کسی او را یاری نکند، شروع کردند به شبهه ایجاد کردن که علی جوان است و توان اداره امور حکومت را ندارد، تجربه ندارد، نمی تواند حکومت را اداره کند... آنقدر شبهه ها قوی بود که بعد از کفن و دفن پیامبر امام علی علیه السلام به همراه حضرت زهرا سلام الله علیها و حسنین علیهم السلام تمام خانه های شهر را دق الباب کردند و واقعه ی غدیر خم را که کمتر چند ماه از آن گذشته بود یاد آوری کردند اما باز مردم امام خود را یاری نکردند و همین امر سبب شد که امام ۲۵ سال از عمر مبارکشان خانه نشین شوند و خلافتی که جایگاه اصلی امام بود را غصب کردند و هر جور که دوست داشتند مردم را هدایت کردند و این هدایت مساوی بود با گمراهی تا حدی که در دین خدا دست بردند و حلال و حرام خدا را عوض

کردند مثلاً نماز تراویح که یک نماز مستحبی است در زمان خلافت خلیفه دوم به جماعت خوانده می شد و وقتی در زمان امام علی علیه السلام خواستند نماز تراویح را به جماعت بخوانند حضرت فرمودند نماز مستحبی را نمی شود به جماعت خواند و در این هنگام مردم صدایشان در آمد که وا عمرا! ببین چطور می خواهند سنت تو را عوض کنند؛^{۵۳} و بسیاری از موارد این چنین که مردم را از اصل دین منحرف کردند. حتی در زمان خلافت خود حضرت علی علیه السلام هم باز شبهه ها و فتنه ها کار خودشان را کردند. مثلاً در جنگ صفین که یکی از جنگ های امام علی علیه السلام می باشد، معاویه وقتی کار خود را تمام دید و پی برد که اگر با همین رویه جلو بروند شکست سختی خواهند خورد، تصمیم گرفت در سپاه امام علیه السلام فتنه ایجاد کند و آمدند قرآن ها را بر سر نیزه کردند و گفتند لا حکم الا لله خدا حکم کند نه علی در حالیکه حکم خدا و علی که فرقی نمی کند، پیامبر صلی الله وعلیه و آله فرموده بودند که: علی مع الحق و الحق مع علی^{۵۴}؛ اینجا بود که دوباره شبهات، فتنه جدیدی را رقم زد و سبب تنهایی مولایمان گردید، امام فرمود قرآن ناطق من هستم به حرف های من گوش بدهید و حرف من با قرآن فرقی نمی کند. «و یحکم انا اول من دعا الی کتاب الله و اول من اجاب الیه...» وای بر شما منم اول کسی بودم که به سوی کتاب خدا دعوت کردم و اول کسی که آنرا اجابت کردم و با این گروه برای همین قتال کردم که به حکم قرآن راضی شوند و به کتاب خداوند عمل نمایند ولیکن شما را خبر می دهم که این گروه با شما مکر کرده اند و اراده عمل به قرآن ندارند.^{۵۵} ولی آنها در این فضای غبارآلود نتوانستند حق را درست تشخیص بدهند و این شبهات سبب گمراهی آنان شد تا حدی که در جنگ بعدی گروهی از آنها که خوارج نام داشتند در مقابل امام علیه السلام ایستادند و جنگیدند. فتنه داخلی سبب می شود که پتانسیل و انرژی امام امت و جامعه شیعه صرف مناقبین و مشکلات خود مردم شود و دیگر نتواند به پیشرفت جامعه یا مقابله با دشمنان خارجی و شکست آنان بپردازد.

^{۵۳}. أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم، ص: ۳۸۵

^{۵۴}. بحار الانوار. ج ۳۶. ص ۲۸۶

^{۵۵}. سیف الواعظین و الذاکرین: تاریخ تفصیلی جنگهای جمل، صفین، نهروان ... سه گانه - اشاره - صفحه ۳۰۳

فتنه دیگر زمان شهادت حضرت بود. حکومت معاویه در این حد دست به شایعه پردازی زده بود که امام علی علیه السلام را در محراب شهید کردند و وقتی این خبر به گوش مردم سایر بلاد می رسید پیش خود می گفتند: عجب! مگر علی نماز هم می خوانده که در محراب کشته شده؟

فتنه مخصوص افراد خاص یا سن خاصی نیست فتنه حتی دامن کودکان را هم می گیرد؛ نقل شده که می آمدند به در خانه ها و به بچه های کوچک و خردسال بزغال می دادند و می گفتند اینها را معاویه داده بچه ها که با آنها در طی مدتی انس می گرفتند، بعد از مدتی آنها را شبانه می کشند و یا می ربوند و وقتی سحرگاه بچه ها از خواب بیدار می شدند، با صحنه ی خیلی ناراحت کننده ای رو به رو می شدند و فقط گریه می کردند، در این زمان افراد معاویه می آمدند و به بچه ها می گفتند: "این کار علی بوده است" و آنها نسبت به امام از همان کودکی کینه پیدا می کردند.^{۵۶} این یعنی فتنه و شبهه ایجاد کردن.

شما در زمان خود امام حسین علیه السلام که نگاه کنید کاملا مشخص می شود که همین فتنه ها چه کرد که مردمی که تشنه هدایت امام حسین بودند و نامه ها نوشتند، جلوی امام خودشان ایستادند و امام کش شدند.

امام حسین علیه السلام هر چه خطبه خواند و فریاد زد که یزید میمون باز و سگ باز است، شراب خوار است و علنی گناه می کند و.... اما مردم توجه نکردند می گفتند مگر می شود؟ غیر ممکن است! و خیلی ها به سخنان امام بی توجه بودند.

هنگامی که والی مدینه به امام حسین (ع) علیه السلام پیشنهاد کرد که با یزید بیعت کند، و بر پیشنهاد خود اصرار هم ورزید، امام حسین علیه السلام به خصلت هایی از یزید که مردم عادی هنوز به صورت کامل از آن اطلاع نداشتند، اشاره کرده و فرمودند: «ایها الامیر! نحن اهل بیت النبوة و معدن الرساله و مهبط الوحی و مختلط الملائكة و اما یزید رجل فاسق ، فاجر ، ملعن بالفسق ، شارب الخمر، و قاتل نفس المحرمة ، فمثلی لا یباع مثله ؛ ای امیر! ما

^{۵۶} پژوهشی از بنگاه اطلاع رسانی حوزه های علمیه

خاندان پیامبر معدن رسالت و محل نزول وحی و رفت و آمد ملائکه ایم و آما یزید، مردی فاسق ، فاجر، دارای فسق علنی ، خورنده شراب و قاتل نفس محرمه است . پس کسی چون من با شخصی چون یزید بیعت نمی کند»^{۵۷}

اما بعد از شهادت حضرت، بعضی از این بزرگان گفتند که برویم کارهای یزید را از نزدیک ببینیم که آیا حسین بن علی راست می گوید؟ آمدند دیدند بله، حرف امام درست بود و بعد دست به قیام های مختلف علیه یزید زدند که دیگر بی فایده بود ، این یعنی فتنه؛

آنقدر فتنه خطرناک است که کاری می کند امام معصوم را خارجی بنامند یعنی از دین خدا خروج کرده و از طرفی یزید میمون باز و شراب خور را ولی خدا و خلیفه رسول الله بدانند.

واقعه ی عاشورا پر از فتنه ها است. مثلا: در نماز ظهر عاشورا پسر عمر بن سعد به پدرش گفت اگر بگذاری لشکر حسین نماز بخوانند برای سپاهیان ما روشن می شود و می گویند اگر اینها خارجی هستند پس چرا نماز می خوانند برای همین امر در هنگام نماز به لشکر امام حسین علیه السلام حمله کردند^{۵۸}.

یا زمانی که امام حسین علیه السلام علی اصغر را بر روی دست گرفتند در آنجا بین سپاهیان دشمن اختلاف افتاد برای همین عمر بن سعد، حرمه را صدا زد و گفت: تا قبل از اینکه سپاه بهم بریزد کار را تمام کن. (فاختلف القوم فیما بینهم فمنهم من قال : لا تسقوه ومنهم من قال : أسقوه ومنهم من قال : لا تبُقُوا لأهل هذا البیت باقیة. و عندها إلتفت عمر بن سعد لعنه الله) إلی حرملة بن کاهل الأسدی لعنه الله وقال له : یا حرملة إقطع نزاع القوم.

^{۵۷}. امالی صدوق. ص ۱۳۰

^{۵۸}. واقعه الطف / ۲۲۹

یا زمانی که کاروان اسرا را وارد شهر کوفه و شام کردند همه ی مردم خاندان امام حسین علیه السلام را خارجی می نامیدند شبهه و فتنه چنین قابلیت را دارد.^{۵۹}

پس چه باید کرد؟

اولین قدم رفع شبهه است، باید شبهه را برطرف کرد مثلاً: بعد از جنگ احد که مسلمانان شکستی در آن جنگ خورده بودند؛ عمار و یکی از دوستانش با تعدادی از یهودیان مدینه مواجه شدند. یهودیان مدینه همانجا یکی از حملات جنگ نرم خودشان را آغاز کردند، با تمسخر به عمار و رفیقش گفتند: پس وعده نصرت الهی و پیروزی که پیغمبر به شما داده بود، چه شد؟ خدا و ملائکه اش کجا بودند که از پیامبر شما که اینقدر مجروح شده دفاع کنند؟ این همه کشته دادید؛... حمزه تان و قهرمانان تان به شهادت رسیدند، رفیق عمار گفت: لعنت خدا بر شما، من با شما حرف نمی زنم، شما ایمان آدم را سست می کنید و رفت. اما عمار ایستاد و با آنها سخن گفت، فرمود: تقصیر ما بود که شکست خوردیم، به وعده های پیغمبر ربطی ندارد، پیامبر به ما وعده داد که اگر حرف های من را گوش کنید، پیروز می شوید، ما گوش نکردیم و شکست خوردیم. اگر گوش کرده بودیم شکست نمی خوردیم. عمار یاسر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و حضرت که خبر را شنیده بودند، از عمار گزارش خواستند، پس از گزارش عمار، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: رفیق تو که با آنها بحث نکرد آدم خوبی است. اما تو از دین خدا دفاع کردی و تو از مجاهدین فی سبیل الله هستی که خدا آنان را بر دیگران برتری داده هستی. یعنی تو که انقلابی عمل کردی عضو گروه انقلابیون هستی.^{۶۰}

عمار اینگونه است، عمار در مقابل دیگران، در مقابل آنهایی که با دین دشمنی می کردند، آرام نمی گرفت یا مثلاً بعد از واقعه ی عاشورا امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب سلام الله علیها با خطبه خوانی های خود چهره

^{۵۹}. ابن کثیر دمشقی، البدایة و النهایة، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۶م، ج ۸، ص ۱۹۱// (معالی السبطين، ج ۲،

ص ۳۸، ۷۳.

^{۶۰}. بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۶۱.

نفاق یزید را برملا کردند و به تمام شبهاتی که دستگاه یزید علیه اهل بیت و امام حسین علیهم السلام در ذهن مردم ایجاد کرده بود پاسخ دادند و این رفع فتنه و شبهات، به پشیمانی مردم منجر شد.

این ترغند را دشمن بیشتر در زمانی که خود را ضعیف می‌بیند و نمی‌خواهد که به همین راحتی حاضر به شکست شود از آن استفاده می‌کند مثلاً شما ببینید در زمان اوایلِ بوجود آمدن انقلاب اسلامی دشمن خیلی از این روش‌ها استفاده می‌کردند و این شبهات، کار دست ولایت‌پذیری مردم داده بود. مثلاً دشمن وقتی به تاثیر گذاری بالای شهید بهشتی در روند انقلاب پی برد شروع کرد در بین مردم نسبت به این شهید بزرگوار شبهه افکنی کرد. مثلاً می‌گفتند خانه چنین و چنان دارد و امکانات زیاد و حساب‌های مالی پر از پول دارد و... یکی از محافظان شهید بهشتی می‌گفت: یک روز اتوبوس سوار شدم که برای تحویل پست به منزل ایشان در قلهک بروم. گروهی از افرادی که ضد نظام بودند (مجاهدین خلق، توده‌ایها، چریک‌های فدایی و...) بحث می‌کردند. یکی گفت چرا از جاسیگاری بهشتی نمی‌گویید که از طلاست و برای علم (نخست وزیر زمان طاغوت) بوده است. من هم لبخند می‌زدم. سپس رو به من کرد که من را با خود همراه کند اما من به او گفتم: این‌طور نیست، من محافظ او هستم و الآن هم می‌خواهم بروم پُست عوض کنم. می‌توانی با من بیایی. بعضی تعجب می‌کردند و بعضی هم آمدند.

در حالیکه وقتی منافقان ایشان را به شهادت رساندند امام بزرگوار ما فرمود: "بهشتی به تنهایی یک ملت بود، شهید بهشتی در راس ابرار بود، بهشتی مظلوم زیست و مظلوم مرد و خار در چشم دشمنان بود، آنچه که من راجع به ایشان متاثر هستم و شهادت ایشان در مقابل او ناچیز است مظلومیت ایشان در این کشور بود." شهید بزرگواری که به چند زبان زنده دنیا مسلط بود و همه عمرش را پای خدمت به این انقلاب گذاشت.

چند نمونه از خدمات شهید بهشتی: حضور فعال و موثر در شورای انقلاب اسلامی و تلاش مستمر برای جلوگیری از انحراف این شورا توسط غرب باوران، مدیریت مجلس خبرگان قانون اساسی و تنظیم قانون اساسی جمهوری اسلامی که اساس و پایه نظام موجود است. ایفای نقش حیاتی از طریق حزب جمهوری اسلامی در تشکیل مجلس شورای اسلامی اول از اکثریت معتقد به خط اصیل اسلام، تلاش پی گیر برای ریختن شالوده ای اسلامی جهت

ایجاد یک دستگاه قضائی اسلامی و مستقل و پیاده کردن احکام اسلام، کوشش مستمر برای تشکیل دولت مکتبی شهید رجائی و مبارزات اصولی با جریان آمریکائی که بنی صدر در راس آن قرار داشت تا برکناری بنی صدر از ریاست جمهوری که بمعنای انزوای کامل گرایشات آمریکائی و غربی در انقلاب بود از خدمات فراموش نشدنی شهید مظلوم آیت الله بهشتی است که برکات آن برای همیشه همراه با تاریخ انقلاب شکوهمند اسلامی باقی خواهد ماند و هر چه زمان بگذرد بارورتر خواهد شد. جمله معروفی از ایشان هست که: ما شیفتگان خدمتیم نه تشنگان قدرت. واقعا هم در عمل بارها این را ثابت کردند.

این فتنه ها و شبهات نسبت به خود شخص ولی هم در جریان است. چقدر حرفها و شایعاتی رو دشمن ایجاد می‌کنه، مثلا گفته می‌شود: فلان فرزند رهبری فلان حساب با فلان رقم رو داره امکانات مرفهی داره و... امیر المومنین (علیه السلام) در نهج البلاغه خطبه ۱۴۱ میفرماید: لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعِ الْبَاطِلِ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ. این حرف را آقا امیرالمومنین علی علیه السلام می‌گویند، بعضی‌ها از امیرالمومنین علیه السلام هم جلو میزنند، چرا ما راحت از کنار این احادیث و آیات قرآن رد می‌شویم؟! مگر قرآن در سوره مبارکه الزلزله آیات ۷ و ۸ می‌گوید: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ. در قیامت خیلی عجیب است حتی از کوچک ترین کارهای ما سوال میکنند.

از ما می‌پرسند فلان مطلب رو که راحت قبول کردی و به چند نفر هم گفتی و همینجوری پخش شد از کجا بود؟ چقدر بهش مطمئن بودی؟ چقدر دربارش تحقیق کرده بودی؟ قبلا سیل هدف گیری دشمن شخص رهبری بود ولی چند سالی هم هست که فرزندان رهبر رو هدف گرفتند.

می‌دونید چرا؟ دشمن به خوبی فهمیده که اشکال گیری از شخصیت رهبری آنقدر مشکل است که حالا باید افراد دیگری که نسبتی با ایشان دارند تخریب شوند تا با ایراد گیری از آن‌ها به شخصیت رهبر انقلاب ضربه وارد کنند. مثلا اگر به شما بگویند شخص آیت الله بهجت دزدی کرده و میلیارد ها تومان در بانک سوئیس ذخیره کرده و در فلان جا کاخ دارد چون مردم با شخصیت ایشان آشنایی دارند باور نمی‌کنند. این حرف‌ها به ایشان نمی‌چسبد اما

اگر بگویند همه تصمیم گیری های آیت الله بهجت توسط شخص دیگری انجام می شود و آن فرد، میلیاردر است و فلان جا کاخ دارد این قابل باور است! هر چه قدر این شخصیت ها نا شناس تر باشند این خصوصیات بیشتر به آن ها می چسبد چون ما هیچ تصور قبلی از آن ها نداریم. علاوه بر این خود دشمنان ما اعتراف به یابی رهبری و اقوام ایشان دارند. به عنوان مثال در روزهای سرنگونی رژیم حُسنی مبارک در مصر، مهاجرانی از عناصر اصلی فتنه در خارج از کشور و در جمع ضد انقلاب مشابهت سازی میان رهبر ایران و دیکتاتور مصر را اشتباه خوانده و چنین بیان کرده بود: «من آیت الله خامنه ای را خوب می شناسم و می دانم که در تمام کارنامه اقتصادی خود و اقوامش، نقطه سیاه که هیچ، حتی یک نقطه خاکستری هم نمی توان یافت»

راهکار:

رفقا! امروز، دیگه روزی نیست که ما فقط حملات و هجوم دشمن را در جنگ نظامی ببینیم. امروز جنگ اصلی ما جنگ عقیده هاست، دشمن به جای اینکه بمب و موشک و تیر و ترکش به من و شما بزند، با بمباران شبهات به جامعه ما حمله کرده و ما در این جنگ هم موظف به دفاع از دینمان هستیم. هر کس به نوبه خودش موظف است: اولاً خودش را از گمراهی این فتنه های آخرالزمانی و شبهاتی که در ماهواره ها و فضای مجازی و... هست ایمنی دهد. هر سوال یا شبهه ای که ذهنش را مشغول کرد نباید از کنارش به سادگی رد بشی، آگه مطلبی را شنیدی یا خوندی و برایت حل نمی شود خب برو سراغ اهل فنش و بیرس. سریع قبول یا ردش نکن. مثلاً برو سراغ یه عالمی که می تواند کمکت کند، اصلاً همیشه ارتباطتان را با یک عالم حفظ کنید تا هر وقت سوالی داشتید، برسید. بعضی از ماها خیلی جالبیم! به محض اینکه چیزی رو می شنویم بدون این که روش فکر کنیم یا بدون این که با کسی مشورت کنیم سریع می پذیریمش، حتی گاهی سریع به این و اون هم می گوییم، انگار آیه قرآن نازل شده، خودتان می بینید چقدر دروغ و تهمت و حيله زیاد شده؛ چقدر دشمن کار می کند، چقدر سرمایه گذاری می کند که همین مجالس روضه را از ما بگیرد، همین منبر را از ما بگیرد، همین اشک ها و گریه ها برای سیدالشهدا را از ما بگیرد.

و قدم دوم این است که نه تنها خودش را نجات دهد بلکه در اجتماع و در بین مردم و جمع های فامیلی و دوستان و غیره هم اگر شبهاتی مطرح شد بی تفاوت نباشیم نسبت به آن، خودمان نسبت به مسایل آگاه شویم و بعد روشنگری کنیم. مثلاً گاهی پیش می آید که در جمع فامیل نشستیم و یک نفر یک شبهه ای را مطرح می کند یا تو تا کسی یه کسی شروع می کند به مقدسات توهین کردن، خب اینجا نباید ساکت بنشینیم و فقط نگاه کنیم؛ باید جواب داد، با استدلال و محکم هم باید جواب داد؛ البته یادمان نرود باید محترمانه و با نرمی با طرف بحث کنیم.

احساس:

رفقا! ثمره هیئت باید دفاع از امام باشد. اگر ما هم با شبهه ها و فتنه ها آفت زده شویم، مثل کوفیان که نامه هایشان بی فایده بود ما هم اللهم عجل لولیک الفرج هایمان بی فایده خواهد بود؛ همانطور که مردم امام حسین علیه السلام را تنها گذاشتند ما هم امامان را تنها خواهیم گذاشت. شب عاشورا امام علیه السلام، کسی که آبروی آسمان و زمین است، کسی که واسطه رحمت و فیض خداست و همه ی هم و غمش هدایت و دلسوزی برای مردم است، کارش به جایی می رسد که حضرت زین العابدین علیه السلام می فرمایند: من در این شب نشستیم بودم و عمه ام زینب از من پرستاری می کرد، ناگهان پدرم در گوشه خیمه ای رفتند، جوین غلام ابوذر غفاری شمشیر پدرم را اصلاح می کرد و او را برای جنگ آماده می ساخت، پدرم در این هنگام این اشعار را می خواند:

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ	كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ
مِنْ صَاحِبٍ وَطَالِبٍ قَتِيلٍ	وَ الدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ
وَ إِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ	وَ كُلُّ حَىٍّ سَالِكٌ سَبِيلِ

ترجمه آیات:

"هان ای روزگارا! اف بر تو باد، اف! هان ای دنیا! اف بر دوستی تو! راستی تو چقدر بی وفایی! که بامدادان و عصرگاهان چه بسیار از دوستان و خواهدگان را به قربانگاه می فرستی و به کشتن می دهی و به نظیر و همانند

و عوض بسنده نمی‌ورزی؛ و به اندک قناعت نمی‌کنی و با کم نمی‌سازی! و هر جاندار و زنده‌ای یوبنده این راه است، و سرانجام با پدیده مرگ دیدار خواهد کرد و راهی که من می‌روم، هر زنده‌ای خواهد رفت."^۶

پدرم این ابیات را چند بار تکرار کرد، و من مقصود پدرم را فهمیدم و اشک در چشمانم جاری شد، و لیکن از گریه کردن خودداری کردم و سکوت نمودم؛ و دانستم بلاء نزدیک شده است، و اما عمه من هنگامی که این اشعار را شنید جزع و فزع کرد چون زنان رقیق القلب هستند و در این گونه امور نمی‌توانند صبر کنند. زینب سلام الله علیها توانست خود را نگهدارد و با ناراحتی فوق العاده‌ای خود را به برادرش رسانید و گفت: کاش مرگ زندگی مرا از بین برده بود، اکنون که مادر و پدر و برادرم از دنیا رفته‌اند، ای جانشین گذشتگان و فریادرس بازماندگان، در این هنگام پدرم بطرف او نگاهی کرد و با چشمان اشکبار گفت: ای خواهرم شیطان حلم و صبر شما را نگیرد. زینب گفت: مثل اینکه از مرگت خبر میدهم اکنون دلم از این کلمه زخم برداشت و روحم را در فشار قرار داد^۶. جان‌ها فدای غربت و مظلومیت حسین جان! برای آن لحظه‌ای که تکیه به نیزه‌ی غریبی زد و...

حلقه اتصال به روضه:

این مظلومیت و غربت پسر فاطمه آتقدر جانکاه بود که حتی آن آقازاده پنج ساله امام حسن مجتبی علیه السلام هم نتوانست دوام بیاورد.

روضه:

با چشم تر دل مضطر و ایستاده رو پنجه پا ببینه عمومی تنها

عجب منظره‌ای به چشم این یتیم افتاد بی‌قراره دست از دست عمه کشید وسط میدان دوید هی فریاد می‌زد
عمو عمو عمو والله لا افارق عمی به خدا قسم من از عموم جدا نمی‌شوم دستش را حائل کرد نگذاشت به
عمویش آسیبی بزن.

^۶. اعلام الوری بأعلام الهدی (ط - الحدیثه) ج ۱ ص: (۴۵۵)

امشب روضه روضه قتلہ گاہہ آخہ دیگہ کسی نبود بدن عبدالله رو بہ عقب برگردونہ لڈا ہر بلائی سر بدن امام حسین آوردند بر سر عبدالله ہم آوردند یہ عدہ با نیزہ می زدند یہ عدہ با شمشیر می زدند یہ عدہ با تیر می زدند یہ عدہ ہم با سنگ می زدند (ہمہ بگید مظلوم حسین...)

دیگہ من از این سرزمین پر بلا می رم پیش بابام امام مجتبی

فرزندی اولاد مرتضایم بہر عمو سرباز جان فدایم

دلیل من دست زتن جدایم

عمہ بین عمومی من تنہا شدہ محاصرہ در بین دشمن ہا شدہ

فدا شدن در محضر عمومی باشد ہمین تمام آرزویم

و تا ابد من جان نثار اویم

شدہ رجز ہای لبم با این دل پر از خون

واللہ لا افارق عمی میون میدون

بیاد امشب ما ہم مثل عبد اللہ بہ آقامون واللہ لا افارق المہدی بہ خدا قسم از آقام جدا نمیشم ...

عمو جان خوب شد آمدم و جانم را فدایت کردم صدتا مثل عبد اللہ فدا بشہ یہ دونہ شمشیر بہ تو نزنن ، صدتا مثل عبد اللہ فدا بشہ یہ تیر حرملہ بہ تو نخورہ عمو جان بہ بابام میگم خودم آمدم جانم را فدا کردم ، جون صدتا مرد بہ قربون تو عمومی خوبیم ...

حسین آرام جانم حسین روح و روانم

شب ششم

انگیزه سازی:

بارها در جبهه حق و باطل در رفت و آمد بود. در صفین از بزرگان لشکر امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود. در جنگ نهران به خوارج ملحق شد و از سپاه امام علی علیه السلام جدا شد و به باطل پیوست. در ماجرای کربلا هم یکی از بزرگانی بود که برای امام حسین علیه السلام نامه نوشته بود: «حسین جان! اطراف کوفه زمین سبز شده و میوه ها رسیده، اگر خواهی نزد ما بیا که بر سپاهی وارد می شوی آراسته به فرمان تو. والسلام»؛ اما کمی بعد مسلم را تنها گذاشت و در کربلا فرمانده پیاده نظام لشکر عبیدالله بن زیاد شد. صبح عاشورا امام علیه السلام به وی نامه نوشت که: ای شَیْب! آیا تو به من نامه ن نوشتی؟ شبث پاسخ داد: ما چنان نوشتیم. امام علیه السلام پاسخ داد: سبحان الله! قسم به خدا که نوشتید.

شخصیتی مانند شبث بن ربیع ریاحی که از حافظان و قاریان قرآن و از سرشناسان کوفه به شمار می رفت از امام حسین علیه السلام جدا شد؛ آنچنان اهل زهد بود که در رکعت اول نماز خود بعد از سوره حمد، مشغول تلاوت سوره بقره می شد و در رکعت دوم سوره آل عمران را قرائت می کرد.

دیشب در مورد این صحبت کردیم که یکی از عواملی که باعث شد همان کسانی که شیعه بودند و به امام نامه نوشتند امام را تنها بگذارند، فتنه ها و شبهاتی بود که برایشان بوجود آمده بود. اما برخی افراد مثل شبث بن ربیع از اهل فضل و بزرگان آن زمان بودند و نمی شود به راحتی حد آنها را تا اینجا پایین آورد که بگوییم شبهه ها او را از یاری امام باز داشت.

پس چه چیز باعث شد این گونه افراد که اتفاقا امام حسین علیه السلام را نیز خوب می شناختند، دست از یاری او بشویند؟!

وقتی که سر مظهر حضرت سید الشهداء علیه السلام در کاخ یزید لعنت الله علیه بود و آن جسارت به لب و دندان مبارک امام حسین علیه السلام شد یکی از حضار که خودش از یاران و حامیان جنایات یزید بود عصبانی شد و با حالت عتاب به آن ملعون گفت: چه می کنی ای ملعون من خودم بارها دیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله این لب و دندان را می بوسید؟ چه اتفاقی افتاد این ها که به جایگاه امام آگاه بودند شدند قاتل امام حسین (علیه السلام)؟ چه اتفاقی افتاد که امام حسین علیه السلام به آن طرز فجیع با آن همه مصیبت جان سوز به شهادت رسید و حتی اعمالی که نسبت به یک مسلمان معمولی انجام می دهند را نسبت به امام حسین علیه السلام روا ندانستند؟ بعضی از جسارت هایی که به بدن مظهر سید الشهداء علیه السلام کردند و بعضی از جسارت هایی که به خاندان مظهر سیدالشهداء علیه السلام کردند، انجامش حتی نسبت به کفار جایز نبود، کفار! چه برسد به پسر پیغمبر و فرزند حضرت زهرا سلام الله علیها. با جستجو در طول تاریخ مشاهده می کنیم که فرزندان صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله منزلت والایی در نزد عموم مردم داشته اند. اما امام حسین علیه السلام که فرزند رسول خدا بود چه؟ لا اله الا الله. چه چیز این افراد را به اینجا رسانید؟

اقناع:

جواب این سؤال را خود امام حسین علیه السلام در خطبه هایی که در روز عاشورا می خواند بیان کرده اند. امام علیه السلام روز عاشورا دو مرتبه سخنرانی کرده اند که در تاریخ ثبت شده است. خوارزمی می نویسد، مرتبه دوم که حسین علیه السلام آمد صحبت کند، تا شروع کرد به صحبت کردن لشگر عمر بن سعد شروع کردند به هیاهو و جنجال کردن. لهله کردند تا صدای امام به گوش ها نرسد و حرفش را گوش نکنند.

حضرت به آنها خطاب کرد: «وَبَلَّغْكُمْ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي» «وای بر شما! چرا ساکت نمی شوید که حرف های مرا گوش کنید؟! سر و صدا، جار و جنجال راه انداختید که حرف های مرا گوش نکنید؟» «وَأِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَيَّ سَبِيلَ الرَّشَادِ فَمَنْ أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرْشِدِينَ وَمَنْ عَصَانِي كَانَ مِنَ الْمُهْلَكِينَ وَكُلُّكُمْ عَاصٍ لَأَمْرِي غَيْرٌ مُسْتَمِعٍ قَوْلِي» «اگر حرف مرا گوش کنید شما را هدایت می کنم و اگر نشنوید همه تان گناه کار خواهید بود»، اینجا حضرت جمله بسیار مهمی را فرمودند که در تاریخ ثبت شد و جواب تمام این سؤال ها را پاسخ

دادند. امام علیه السلام فرمود: می دانید چرا در پاسخ به حرف های من که جز کلام خدا چیزی نمی گویم، این گونه عمل می کنید؟ برای اینکه « قَدَّ مُلَّتْ بَطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ »، « پس قطعاً شکم هایتان پر از حرام شده است »^{۶۲}.

بسیار این جمله حضرت را شنیده ایم که چون شکم هایشان پر از حرام شده بود، دیگر تمایلی به حق نداشتند و بالعکس از باطل لذت می بردند و مبتلا به قساوت قلب شده بودند. اما شاید خیلی دقت نکرده ایم. واقعاً خیلی عجیب است! مال حرام، کاری می کند که امام حسین علیه السلام که ما در این شبها می گوئیم یک گوشه نگاه او برای هدایت عالم بس است، آنها را نصیحت می کند ولی نصیحت ایشان بر روی آنها هیچ اثری ندارد. این مال حرام چه اثراتی دارد که باعث می شود انسان از مقام حیوانیت هم پایین تر بیاید و بل هم اضل بشود «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»^{۶۳} مثل یک حیوانی که حرف نمی فهمد، حجت خدا با آن نفوذ کلام و با آن مقام والا و با آن نورانیت را اجازه نمی دهند که حرفی بزند و کلامش را گویی نمی شنوند. بله! مال حرام انسان را به چنین جایگاه پستی تنزل می دهد.

اثرات مال حرام به شدت خطرناک است آنقدری که اگر به آن توجه نکنیم هم این دنیا و هم آن دنیا را از دست می دهیم. طبق آنچه در روایت آمده است، اولین اثرش آن است که تا ۴۰ روز دعا مستجاب نمی شود. عدم اجابت دعا از سوی خداوند یعنی برگرداندن روی رحمت او از بنده اش.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: مَنْ أَكَلَ لُقْمَةً حَرَامًا لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً؛ نماز کسی که لقمه اش حرام است تا چهل روز از ارزش چندانی برخوردار نیست و لَمْ تُسْتَجَبْ لَهُ دُعَاؤُهُ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا و تا چهل روز

^{۶۲} بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۹، خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۶، العبرات، ج ۲، ص ۱۷، العوالم، ج ۱۷، ص

۲۵۱، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۴، ابصار العین، ص ۱۱.

^{۶۳} الأعراف، آیه ۱۷۹.

دعای او مستجاب نمی گردد و كُلُّ لَحْمٍ بُيِّنَتْهُ الْحَرَامُ فَالْتَّارُ أَوْلَىٰ بِهِ و هر مقدار از بدن که پرورش یافته لقمه حرام باشد سزاوار آتش و سوختن است.^{۶۴}

دومین اثری که لقمه حرام و مال حرام دارد این است که باعث می شود شخص از دایره دوستان اهل بیت سلام الله علیهم خارج شود. امیرالمومنین علیه السلام می فرمود: لَيْسَ بَوَلِيٍّ لِي مَنْ أَكَلَ مَالَ مُؤْمِنٍ حَرَامًا؛ کسی که به حرام، مال مومنی را بخورد هرگز دوستدار من نیست.^{۶۵}

مال حرام حتی اگر در راه خیر هم صرف شود ذره ای ارزش نخواهد داشت.

امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر کسی با مالی که از راه حرام بدست آورده است عازم حج شود هنگامی که لبیک می گوید جواب رد به او می دهند که لَا لَبِيْكَ وَ لَا سَعْدِيْكَ که این نشان از مردودی عمل اوست اما اگر مال او از راه حلال کسب شده باشد پاسخ مثبت به او داده می شود که لَبِيْكَ وَ سَعْدِيْكَ.^{۶۶} و این نشان از قبولی عمل او خواهد بود.

این موارد همگی اثرات مال حرام به تنهایی است و وای به حال آن کسی که مال حرام را با پایمال کردن حقوق دیگران و حق الناس بدست می آورد. شاید خیلی از کسب و کارهای حرام در زندگی های ما نیز وجود داشته باشد اما برایمان عادی شده است چرا که بعضی هایمان فکر می کنیم فقط آن مالی که از راه دزدی کسب شود حرام است و اساساً خیلی از موارد مال حرام را نمی دانیم و نمی شناسیم و این یک فاجعه بزرگ است. کم فروشی ها، مخلوط کردن جنس خوب و بد، برنج ایرانی و خارجی، فروش کالاهای قاچاق، زیاد گرفتن کرایه ماشین، کم شدن وزن چانه های نان، محاسبه کردن وزن جعبه شیرینی در کل قیمت، آب ریختن در شیر، یخ در آبمیوه (آبمیوه فروشی نزد یکی از علما آمد و گفت خواب دیدم که دست مردم لیوان هایی از آتش می دهم، ایشان فرمودند: در آبمیوه

^{۶۴}. بحار الانوار، مجلسی، ج ۶۳، ص ۳۱۴

^{۶۵}. مجموعه ورام (تنبیه الخواطر)، ۱۶/۱

^{۶۶}. وسائل الشیعه: ۳/۶۰/۱۲

ات چه می ریزی؟ گفت: یخ، فرمودند: به همان میزان که به خاطر یخ کم فروشی می کنی مال حرام به دست می آوری.^{۶۷} بعضی از مال های حرام علاوه بر گناهی که فی نفسه در خود مال هست، موجب ضایع شدن حق اهل بیت سلام الله علیهم نیز می شود. مثل نپرداختن خمس که حق خدا و رسولش و آن کسانی که ایشان دستور داده اند هست. اما امروزه خیلی هایمان نسبت به حساب و پرداخت آن بی توجه هستیم. در روایت شریفی آمده است که فردی محضر امام رضا علیه السلام رسید و عرضه داشت: مولا جان! اگر فردی خمس ندهد چه می شود؟ امام علیه السلام فرمود: باید خمس را بدهد و دوباره پرسید: اگر خمس را ندهد چه می شود؟ امام فرمودند: باید خمس را بدهد، خمس حق ما اهل بیت است و ما از یک درهم آن هم نمی گذریم و با ندادن خمس شفاعت ما اهل بیت را از خودتان دور نکنید.

در اینجا شاید بعضی ها بگویند: حاج آقا امام رضا علیه السلام رتوفه مگه میشه نبخشه، امام رضا ضامن آهونه. مگه میشه نبخشه. عزیزان بله این عین کلام امام رضا علیه السلام بود که براتون بیان کردم.

بعضی مواقع هست که ما یک سری مطالب را اشتباه متوجه می شویم، مطمئنا هر چیزی جای خودش را دارد. مثلا فردی که از امام رضا علیه السلام حاجت گرفته و تصور می کند از آن پس تمامی کارهایش درست است؟! و امام علیه السلام به او نظر خاص کرده اند نه این درست نیست. این است که میگوییم نباید یک سری مطالب را اشتباه کنیم. پرداخت خمس برکات بسیاری برای انسان دارد ضمن آنکه در روایت شریف امام رضا علیه السلام می فرماید: «... إِنَّ إِخْرَاجَهُ مِفْتَاحُ رِزْقِكَ وَ تَمْحِیصُ ذُنُوبِكَ وَ مَا تَهْمِدُونَ لِأَنْفُسِكُمْ لَیَوْمَ فَاقَتِكُمْ...» «پرداخت خمس کلید روزی شما و مایه از بین رفتن گناهان شما می باشد و چیزی است که برای روز نیازتان (قیامت) ذخیره می کنید.»^{۶۸}

آیا حیف نیست خودمان را از زیاد شدن روزی و آمرزیده شدن گناهان محروم کنیم! هر کس برود از دفتر مرجع تقلید خود بپرسد که چگونه باید خمسش را بپردازد. باید احکام آن را یاد بگیریم. یقین بدانید با دادن خمس

^{۶۷}. کتاب احکام حق الناس ص ۵۶

^{۶۸}. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص: ۵۴۸

برکت به زندگی ما برمی‌گردد. بروید از امام جماعت مسجد بیرسید که چگونه باید خمس خود را پرداخت کنید. باید نسبت به مسائل احکام شرع حساس باشیم. جالب آنکه در زمان صدر اسلام، هم افراد به ظاهر متدین کم نبوده‌اند که نسبت به این دسته از مسائل مالی دین دقت کمی می‌کرده‌اند. امام حسین علیه‌السلام به یکی از یاران خود فرمودند: (نَادِ أَنْ لَا يُقْتَلَ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ نَادِ بِهَا فِي الْمَوَالِي فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: مَنْ مَاتَ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ أُخِذَ مِنْ حَسَنَاتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)؛ میان همه یارانم اعلام کن هر کس دینی بر عهده دارد با من کشته نشود؛ زیرا که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هر کس از دنیا برود و دینی بر دمه داشته باشد، از حسنات وی در فردای قیامت برداشته می‌شود. در نقل دیگری آمده است که عمیر انصاری گفت: امام علیه‌السلام به من فرمود: «نَادِ فِي النَّاسِ أَنْ لَا يُقَاتِلَنَّ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ دَيْنٌ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ رَجُلٍ يَمُوتُ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ لَا يَدْعُ لَهُ وَفَاءً إِلَّا دَخَلَ النَّارَ»؛ میان مردم اعلام کن هر کس بدهکار است در رکاب من پیکار نکند، زیرا هر کس از دنیا برود در حالی که دینی بر عهده اش باشد که چاره ای برای آن نکرده باشد گرفتار دوزخ می‌شود. مردی برخاست و گفت: همسرم پذیرفت که از طرف من بپردازد. امام علیه‌السلام در پاسخ فرمودند: «وَمَا كِفَالُهُ أَمْرًا، وَ هَلْ تَقْضَى أَمْرًا»؛ کفالت آن زن چه فایده ای دارد؟ آیا او قدرت دارد چنین کند؟!^{۶۹}

و چقدر عجیب است که انسانی در بحرانی ترین شرایط، حتی به قرض‌های اصحاب و یاران خود به مردم توجه داشته باشد و راضی نشود بدهکاران همراه او پیکار کنند و شهید شوند؛ مبدا که حقوق مردم از دست برود.

این برنامه را با کار کسانی مقایسه کنید که سراسر زندگی آنها انباشته از حرام و حق مردم شده و کمترین اهمیتی برای آن قایل نیستند، اصلاً چیزی را به نام «حق الناس» باور ندارند!!^{۷۰}

^{۶۹}. احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۴۲۹

^{۷۰}. گردآوری از کتاب: «عاشورا ریشه‌ها، انگیزه‌ها، رویدادها، پیامدها»، سعید داودی و مهدی رستم نژاد، (زیر نظر آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی)، انتشارات امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، قم، ۱۳۸۸ هـ.ش، ص

تا زنده هستیم باید به فکر ادا کردن حق الناس‌هایی که بر گردنمان هست باشیم. طرف حق الناس‌های فراوانی بر ذمه دارد اما خودش برای برطرف کردن آن‌ها اقدامی نمی‌کند و وصیت می‌کند که بعد از مرگش وراثت او آن حق‌ها را بپردازند؛ در حالی که بعد از مرگش وارثان هرگز این کار را نخواهند کرد.

حق الناس گناهی نیست که با توبه حل شود مگر به ادا کردن آن حق و کسب رضایت از صاحب حق. مغفرت و بخشش خداوند متعال به رابطه‌ی بین خودش و مخلوق مربوط می‌شود نه رابطه بندگان با هم. تا لحظه آخر باید حق الناس را برگرداند و از صاحب آن حلالیت طلبید و بعد از آن باید طلب مغفرت کرد.

آقای ما یار این چینی می‌خواهد. یاری می‌خواهد که حلال خور باشد ولحظات آخر عمر، سر کسی رابه دامن می‌گیرد که حلال و حرامش مشخص باشد. فرق نمی‌کند که شغلش چه باشد و یا چه مدرکی داشته باشد، حلال و حرامش که مشخص باشد امام خریدارش می‌شود، همچون اوس عبدالحسین برونسی که تنها ۵ کلاس سواد داشت اما پای درس امام حسین علیه‌السلام خوب شاگردی کرده بود، متوجه شده بود که امام علیه‌السلام فرموده است که اگر حلال و حرامت را رعایت نکنی در رکاب من شهید نمی‌شوی، برای همین بود که وقتی شروع به کار کردن در نانوائی کرد و شاگرد نانوا شد، دید که صاحب نانوائی چانه‌های خمیر نان را کمتر از مقدار لازمش می‌گذارد، چند بار به او تذکر داد ولی وقتی دید به حرفش گوش نمی‌دهد، شغلش را عوض کرد. با وجود اینکه ۵ فرزند داشت با خودش نگفت که اگر من بیکار شوم چگونه خرج خانواده را بدهم، نمی‌توانست چشم خود را به روی حرام ببندد. بعد از آن به سبزی فروشی رفت و در آنجا مشغول به کار شد. در سبزی فروشی دید که صاحب مغازه گل‌های سبزی‌ها را پاک نمی‌کند، در نتیجه وزن سبزی‌ها سنگین‌تر شده و در ظاهر سود بیشتری می‌کند. اما او چنین سود آغشته به حرامی را نمی‌خواست. دوباره شغلش را عوض کرد و به لبنیات فروشی رفت در آن جا هم دید که صاحب مغازه به شیرها آب اضافه می‌کند، از آنجا هم بیرون آمد ولی خسته نشد و دوباره به دنبال کار حلال رفت. این بار مشغول کارگری و بنایی شد و بعد از مدتی اوستا بنا شد. همین پاک زندگی کردن و تقواش باعث شد که به جایی برسد که ارتباطهای زیادی با اهل بیت علیهم‌السلام پیدا کرد و چندین مرتبه حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها

در عملیات های دوران دفاع مقدس، آنجایی که کار گره می خورد و دیگر از دست کسی کاری بر نمی آمد راهنمایی - اش کردند، به کسانی که کتاب خاک های نرم کوشک که زندگی نامه ی این شهید بزرگوار هست را نخوانده اند توصیه می کنم حتماً این کتاب گرانبها را مطالعه کنند و با مطالعه زندگینامه ایشان خواهید فهمید که آقا عبدالحسین بروسی دارای چه شخصیت عظیم و والایی بوده است و چگونه حب دنیا و دنیا پرستی را در دلش خشکانده بود. امام صادق علیه السلام می فرماید: «رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا» دنیا دوستی و دنیا پرستی راس همه خطاهاست

۷۱

بسیاری از کوفیان هم محب دنیا و دنیا پرست شدند و دنیا پرستی ایشان باعث شد امام را تنها بگذارند. دنبال رفاه دنیایی بودند و غافل از این که رفاه فردی و اجتماعی در سایه سار حکومت عادلانه امام علیه السلام به دست می آید نه در حکومت یزیدی که بعد از امام حسین علیه السلام، قتل و کشتار راه انداخت و بیت المال را صرف خوش گذرانی هایش کرد. در جلسه ای امام علیه السلام صحبت هایی با عمر بن سعد داشتند و آن ملعون را نصیحت می کردند که این کثیر آن جلسه را چنین توصیف می کند: حتی ذهب هزربع من اللیل ولم یدر احد ما قالا، قسمتی از شب (ثلث یا ربع) گذشت و کسی ندانست که آن دو باهم چه گفتند. ولی آنچه در کتب آمده این است که حضرت به عمر سعد فرمودند: از خدایترس! تو که می دانی من فرزند چه کسی هستم پس چرا مرا یاری نمی کنی؟ عمر سعد بهانه آورد که: اخاف ان تهدم داری، می ترسم خانه ام را ویران کنند. حضرت فرمودند: من آن را از نو برای تو می سازم. باز به بهانه دیگر متوسل گردید که: اخاف ان تؤخذ ضیعتی، می ترسم باغ و زراعتم را بگیرند. حضرت فرمودند: من بهتر از آن را در حجاز به تو می دهم. باز عمر سعد به بهانه دیگری متمسک شد که: ان لی بالکوفه عیالا، می ترسم زن و بچه ام را این زیاد در کوفه بکشد. اینجا بود که حضرت عصبانی شد و فرمودند: ویرانی خانه و مزرعه موجب جواز قتل فرزند پیامبر صلی الله وعلیه و آله نمی شود، لذا او را نفرین کردند و فرمودند:

خداوند تو را در رختخوابت ذبح کند و در روز قیامت تو را مورد بخشش قرار ندهد و امیدوارم که از گندم ری نخوری مگر مقدار کم. عمر سعد با استهزا گفت: اگر گندم نخوردیم از جو خواهیم خورد.^{۷۲}

احساس:

یقیناً حب دنیا و مال حرام در تربیت خانواده هم اثر مستقیم می‌گذارد، باید این ابعاد وقایع عاشورا را بررسی کنیم و باید ببینیم چه می‌شود که از عمر بن سعد فرزندی بزرگ می‌شود که خودش منشا شر و مشاور برای پدرش می‌شود. یقیناً همین لقمه حرام است که باعث می‌شود اینچنین شود. در مقاتل آمده است که وقتی ظهر عاشورا فرا رسید امام حسین علیه السلام فرصت برای نماز ظهر خواستند و رو به لشکر عمر بن سعد کردند و گفتند که الان وقت نماز است. عمر سعد خواست با درخواست امام علیه السلام موافقت کند ولی یکباره پسر رو به او گفت: پدر اگر چنین کنی ممکن است باعث تایید کار آنها شود و احتمال دارد خیلی از لشکریان با او به مصاف جنگ نیایند و می‌گویند: جنگ بین مسلمین حرام است. در حالی که ما گفته ایم آنها خارجی هستند. این پسر عمر سعد بود که چنین کرد و عمر سعد دستور حمله را صادر کرد. پسری که بر سر سفره حرام بزرگ شده باشد چنین می‌شود. این می‌شود ثمره لقمه حرام که در مقابل امام شیعیان می‌ایستد. اما در طرف مقابل، یک پسری می‌باشد که بر سر سفره حلال و پاک بزرگ شده است، شب عاشورا فرا رسیده است و امام خطاب به افرادی که در اطراف ایشان باقی مانده بودند کرده و می‌گویند: فردا دیگر کسی زنده نمی‌ماند و همه شهید می‌شوند. هر کس که می‌خواهد برود از تاریکی شب استفاده کند و من هم چشمانم را می‌بندم تا کسی شرمندهم نشود. وقتی که امام چشمانشان را باز کردند مشاهده کردند حضرت قاسم علیه السلام در مقابلشان نشسته است و از عموی بزرگوارش سوالی دارد که آیا فردا من هم شهید می‌شوم یا نه؟ چه کسی این سوال را می‌پرسد؟ حضرت قاسمی که سن و سالی نداشته است. اصلاً در بعضی مقاتل آمده است که ایشان حتی به سن تکلیف هم نرسیده بودند و تنها ۱۳ سال داشتند. امام از

^{۷۲} بحار، ۳۸۸/۴۴، اعیان الشیعه، ۱ / ۵۹۵ البدایه والنهایه، ۸ / ۱۷۵، خوارزمی، ۱/ ۲۴۵.

حضرت قاسم سوال می پرسند: مرگ را چگونه می بینی قاسم؟ قاسم علیه السلام پاسخ می دهد: أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ. از عسل هم شیرین تر. مسلماً حضرت قاسم چنین پاسخی می دهد زیرا بر سر سفره کریم اهل بیت علیه السلام بزرگ شده است، بر سر سفره امام حسن مجتبی بزرگ شده است، بر سر سفره کسی بزرگ شده که چندین مرتبه تمام اموال خود را به فقرا بخشیده است؛ یقیناً چنین تربیت پاک و حاللی این چنین روی فرزندان اثر مثبت می گذارد که فرزندی برای میدان رفتن و اذن جهاد گرفتن چنین خودش را به آب و آتش می زند، هر چه به عمویش اسرار می کند امام علیه السلام اجازه نمی دهند، به پای عمو می افتد و التماس می کند که بگذارید من هم مثل علی اکبر شما فدایتان شوم. اما باز هم امام قبول نکردند. امام یک نگاه به صورت قاسم می اندازد و شروع به گریستن می کند و تمام تلاش خود را می کند تا او را منصرف کند ولی قاسم می رود و نامه ی پدرش امام حسن مجتبی علیه السلام را برای عمویش می آورد که در آن نامه اذن پدر برای جهاد در کنار عمو می باشد، مگر می شود کسی لقمه ی حلال نخورده باشد و چنین عشق بازی بکند. به خداوند سوگند تمام عالم، نوجوانی به این عزیزی به خود ندیده است و نخواهد دید. نوجوانی که قلب مطمئن و آرامش عالم را دیوانه خود کرده است. مگر نبودند افراد نامی که خود مردان جنگجویی بوده اند ولی رفتند و امام خود را تنها گذاشتند. لکن قاسمی که حتی نه زهری اندازه اش بود و نه پایش به زین اسب می رسد وقتی وارد میدان جنگ می شود، شروع به معرفی خود می کند و رجز می خواند دشمن به وحشت می افتد و وقتی می گوید: انا قاسم بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام (فرازی از رجز) و وقتی ندا می دهد هل من مبارز چنان جنگ نمایانی می کند و چندین نفر را به درک واصل می کند که دست آخر به حضرت قاسم به صورت گروهی حمله می کنند. بله پسر امام حسن مجتبی را که نمی شود به تنهایی از پا درآورد. صلابت و قدرت بازوی پدر در او موج می زند و حضرت قاسم چنین با خدای خویش معامله کرد و در سن ۱۳ سالگی شهید شد و امام زمان خویش را تنها نگذاشت. در دفاع مقدس هم وقتی به نوجوانانی که در جبهه های حق علیه باطل و کفر می جنگیدند، می گویند شما سنتان کم است و باید به عقب برگردید آنها می گویند: باشد برمی گردیم فقط به یک شرط و آن اینکه جواب سوال ما را بدهید؛ مگر قاسم بن الحسن علیه السلام نوجوان نبود؟ ایا امامش را یاری نکرد و به عقب برگشت؟ اگر او برگشت ما هم بر می گردیم و گرنه ما نیز می مانیم.

بسم الله الرحمن الرحيم ۳ تا دختر داشتم از خدا پرس میخواستم به حضرت رسول صلوات الله علیه و آله متوسل شدم و قول دادم اسمش رو محمد بذارم... مدتی گذشت رفتم پابوس امام رضا علیه السلام از حضرت خواستم سفارشمو به حضرت رسول بکند سال ۴۸ بود که خدا بهم پسر داد اسمشو گذاشتم محمد قصه من برای محمدم قصه کر بلا بود هر روز به نقشی بهش میدادم به روز عبدالله بود به روز قاسم باخودم میبردمش روزه محمدم باقصه کر بلا بزرگ بزرگتر میشد آگه یادم میرفت میومد میگفت مادر امروز عاشورا نخوندی برام خلاصه انقدر اصرار میکرد تا کارمو ول میکردم و براش

عاشورا میخوندمو قصه میگفتم گذشت تا اینکه امام اومد ایران خیلی خوشحال بودم به خودم میگفتم کاش جای این گلا تو خیابون بچه هامونو فرش راهش میکردیم امام اومد به محمدم گفتم بزرگت کردم تا سرباز این آقایی محمد ۱۰ سالش بود میرفت بسیج و کشیک میداد بار فیکاش شب دیروقت میومد جای اینکه خسته باشه بره بخوابه جانمازشو پهن میکرد و نمازشب میخوند سجادهش خیس اشک میشد میگفتم محمدم تو استاد منی میگفت مادرتو بزرگم کردی تو منو تربیت کردی جنگ شروع شد سنش کم بود نمیداشتن بره تا اینکه سال ۶۱ اجازشو از خودم گرفتم و رفت فقط ۱۳ سالش بود برام نامه مینوشت که مادر اینجا بچه ها خیلی از خود گذشتگی دارن خیلی اهل مراقبت و نمازن مادر نمیدونی چقدر رملهای فکّه خوبه منم براش مینوشتم پسر من علی اکبرم بادشمنای اسلام خوب بجنگ گذشت تا اینکه بهار سال ۶۲ تو آشپزخونه در حال شستن ظرف بودم که دلم حوری ریخت پاهام سست شد فهمیدم پاره تنم شهید شده همونجا امام رضا علیه السلام رو به جوادش قسم دادم که به چیزی از پسرم برگردم من طاقت مفقود شدنشو ندارم چند روز بعد رفقاش اومدن در زدن نمیدونستن من میدونم محمد شهید شده هی طفره میرفتن که من خودم بهشون گفتم میدونم محمدم شهید شده رفتم معراج شهدا ۸ تا، تابوت اونجا بود و پدر مادرای که بالاسر هفت تا تابوت قوربون صدقه شهیدشون میرفتن تابوت هشتم برا محمدم بود گفتم در تابوتو بازکنین روی ماه بچمو ببوسم (زیارت عاشوراها اثر کرد) رفیقش اومد دم گوشم گفت همیشه مادر در تابوتو بازکنیم گفتم چرا گفت آخه آقا محمد سرنداره گفتم فدای سر اباعبدالله در تابوتو بازکنین بازو هاشو ببوسم که تفنگ دست میگرفت جلوی کفار می ایستاد رفیقش گفت مادر محمدم دستم نداره گفتم فدای دستای قلم شده عباس در تابوتو

بازکنین سینشو ببوسم رفیقش گفت مادر لحظات آخرکنارش بودیم محمدگفت بچه ها ملائک رومیبنین گفتیم چی میگی ازش یکم دورشدیم که یه خمپاره خوردکنارش ازمحمدت چندتاتیکه استخون ولباساش برگشته گفتم فدای بدن اربن اربای علی اکبرحسین رفتیم برا تدفین رسمه سر و بدن روبه قبله باشه به اون آقاییه که میخواست تلقین بخونه گفتم بچم سرنداره نمیتونه سرش روبه قبله باشه.. مادر میگه ۲۷سال گریه نکردم تااینکه رفتیم فکّه راوی گفت این رملها وقتی داغ میشد بچه ها که خیلی روش راه میرفتن ناخن پاشون کنده میشد بیتاب شدم وبراش اشک ریختم ومیگفتم نگفتی بهم مادراخت کجافتاده مادر اما زود اشکامو پاک کردم وگفتم حضرت زینب غلط کردم این قطرات اشکم برا شما باشه وگفتم که کور باطنا بدونن که ماپشت رهبرمون روخالی نمیکنیم وجلوی استکبار تا آخرین نفس می ایستیم ومادرمیگفت امام که رحلت کرد ۳بار زیر سرم رفتم وانگار جونم از بدنم خارج میشد ونمیتونستم ببینم امام عزیز داره ازپیش مامیره....سلام ودرودخدا برشیرزنان ایران اسلامی..

صلوات

روضه:

این چنین است که حضرت قاسم ۱۳ ساله برای تمام دنیا الگو می شود؛ اینچنین عالمی را درس می دهد که چطور باید پای ولایت ایستاد.

راوی می گوید وقتی می خواست بیاد میدان (فَلَمَّا نَظَرَ الْحُسَيْنَ إِلَيْهِ قَدِ بَرَزَ) وقتی آقا دید برادر زاده آماده شده [چه آماده شدنی زره که نداره، کفش جنگی که نداره] (اعْتَنَقَهُ) عزیز دل حسن رو در آغوش گرفت و (جَعَلَا بِيكِبَانِ حَتَّى غُشِيَ عَلَيْهِمَا) عمو و برادر زاده انقدر در آغوش هم گریه کردند تا هر دو بی حال شدند حالا قاسم می خواد اجازه بگیره (ثم استأذن الحسين في المبارزة) عمو اجازه بده برم جونمو فدات کنم (فأبى الحسين ان يأذن له) وای عمو اجازه نداد!

همه آرزوهاش نقش بر آب شد یه کاری کرد دل عمو بدست اومد (فلم يزل الغلام يقبل يديه ورجليه) اول شروع کرد دو دست امام حسین و بوسه زدن بعد افتاد به پاهای حضرت (حتى أذن له) آقا اجازه داد راوی میگه (فخرج

و دُموعُه تصیر علی خَدَّیه) وقتی اومد میدان همه دیدن هنوز اشک هاش روی گونه روانه .. اما دلها بسوزه برای اون لحظه ای که حضرت قاسم را دوره کردند و ضربه شمشیر عمرو بن سعد ازدی بر فرق سر حضرت قاسم اصابت کرد ، قاسم بن الحسن از مرکب بر زمین افتاد و فریاد زد یا عماء

می رسد ناله تو کجا افتادی ای گل آمدم در کنارت نما قدری تحمل

ابی عبد الله مثل باز شکاری اومد به نگاه کرد دید لشگر دور قاسمو گرفتن حضرت شروع کرد به جنگیدن اما به مرتبه به صدای ضعیفی شنید هی میگه عمو دست از جنگ بردار عمو بدنم زیر سم اسب له شد.

وقتی اومد بالا سرش گفت برا عمو خیلی سخته صداس می زنی کاری نمی تونه برات بکنه ...

راوی می گه دیدم حسین سینه به سینه قاسم گذاشته قاسم رو به سوی خیمه ها می بره در حالیکه پاهای قاسم بر زمین کشیده می شد ..

پا نکش روی زمین ای لاله ی من رحمی آخر بر عموی پیر و خسته ای گل باغ برادر

همه بگید یا حسین ...

شب هفتم

انگیزه سازی:

هر روز در فضای مجازی ۳۵۰ میلیون عدد عکس توسط کاربران دیده می‌شود اما در بین همه این عکس‌ها ۲ عکس بالاترین آمار بازدید را داشت. اولین عکس از عکاسی به نام کوین کارتر بود که درباره ی مشکلات شدید تغذیه ای و فقر در کشور اتیوپی بود. کودکی را نشان می‌دهد که از شدت گرسنگی و نرسیدن غذا به او در گوشه‌ای افتاده بود و کرکسی در کمین برای خوردن آن بود، عکس دوم هم متعلق به خانم نیلوفر دمیر از جنازه کودک سوری بود که به علت نرسیدن کشتی به ساحل در دریا غرق شده بود و بدن بی جانش به ساحل رسیده بود.

بررسی نظرات درباره‌ی عکس‌ها نشان می‌دهد که بینندگان به طرز عجیبی متأثر شده‌اند و فوق العاده ناراحت؛ شاید کم تر عکسی در دنیا با این آمار، بازدید داشته باشد. نظرات حاکی از اعتراض شدید بازدید کنندگان و در نتیجه جامعه جهانی از عکاسان بود که چرا به آن دو کودک کمکی نشد؟ آیا انسانیت موافق عکاسی در چنین حالتی است؟ همه، عکاسان را مقصر می‌دانستند و کوین کارتر با این که بیان داشت در آن بیابان از این کودکان زیاد بود و او کاری از دستش بر نمی‌آمد اما به علت عذاب وجدان خودکشی کرد. خانم نیلوفر دمیر هم با وجود اینکه آن کودک مرده بود و ایشون در مردنش دست نداشت از نظر روحی بیمار شد.

اقناع:

اما واقعا سوال اینجاست که چرا جامعه جهانی اینقدر به این صحنه‌ها و حوادث دلخراش واکنش نشون دادند؟ یا مثلا تو همین حوادث اخیر کشور که دوتا دختر بچه بی گناه اینجوری بهشون ظلم شد؛ چه شد که به این اندازه احساسات مردم جریحه دار شد، چه شد که این موج عجیب از ناراحتی‌ها و ابراز

همدردی‌ها در شبکه های اجتماعی راه افتاد، این سوال جواب واضحی دارد، چون کسی کودک را مقصر نمی‌داند که چرا این چنین شد! هر جای عالم کودکی به ناحق کشته بشود پرچمی از اعتراض و غم و اندوه بلند می‌شود که "بای ذنب قتل" به کدامین گناه؟؟؟ این مسئله بارها و بارها اتفاق افتاده در جنگ ۳۰ روزه در فلسطین ۵۰۰ کودک فلسطینی بی‌گناه کشته شدند یعنی تقریباً روزی ۱۶ کودک بی دفاع رو مظلومانه به شهادت رساندند.

این کودک سوزی که در میانمار صورت می‌گیرد و می‌بینیم که دولت خود میانمار به طرز فجیعی مسلمانان را می‌کشد و چقدر کودک را زنده زنده به آتش کشیدند و آنها را کشتند. آل سعود هر روز کودکان زیاد بی‌گناهی را در یمن به قتل می‌رساند. آخرین آمار ۱۵۴۶ کودک بوده (خبرگزاری تسنیم ۶ فروردین ۱۳۹۶). و یا جنایت بزرگ آمریکا در هیروشیما که باعث شد بیش از ۱۰ هزار کودک بمیرند. کودک کشی این ظالمان دلیلی بر باطل بودنشان است و مسلماً در دفاع مقدس هم کودک کشی این بعثی ها دلیلی بر باطل بودنشان بود. سرهنگ دوم «خالد سلمان محمود کاظمی» یکی از افسران ارتش عراق در دوران هشت سال جنگ تحمیلی می‌گوید: «در روزهای آغاز جنگ عراق علیه ایران به خانه شخصی به نام «شیخ ابراهیم زبیدی» رسیدیم، پسر بچه ۶ ساله‌ای از آن بیرون آمد، سروان «عبدالوهاب الحدیثی» دستور شلیک به سوی آن کودک را صادر کرد که بلافاصله مورد هدف واقع شد و جان سپرد. خیر به فرمانده تیپ رسید او با این کار اظهار مخالفت کرد. به این دلیل که «این اقدام بر روی سربازان عراقی تأثیرات منفی خواهد داشت.» اما سروان عبدالوهاب الحدیثی در جواب گفت: «جناب سرهنگ ما کودکان ایرانی‌ها را می‌کشیم تا در آینده و بعد از ما با فرزندانمان نچنگند.» که نهایتاً این سروان به خاطر کشتن کودکان از دست صدام مدال شجاعت گرفت. از آنطرف مدال واقعی و سیمرغ طلایی را می‌دانید چه کسی گرفته است؟ شهید احمد کشوری که هم‌زمان سرهنگ باباجانی می‌گوید: یک بار از ایلام برای هدف قرار دادن مواضع مهمات عراقی‌ها رفته بود به روستا و نزدیکی انبار مهمات که وقتی می‌رسد از بالا، زنی را می‌بیند که بچه‌ای در کنارش ایستاده و در حال آویزان

کردن لباس روی طناب رخت بوده، احمد از همان جا بدون آن که شلیک کند، برگشته بود. همه اعضای گروه پرواز به او اعتراض کردند که چرا ماموریت را کنسل کردی؟ در پاسخ گفته بود ما با افراد غیرمسلح دشمنی نمی‌داریم.

مهمترین و ظالمانه‌ترین کودک‌کشی تاریخ در سال ۶۱ هجری رقم خورد کودک‌کشی ای که ۱۴۰۰ سال هنوز زنده است و فراموش نشده، الان که در کشورهای مختلف حدود ۲۳۰ نقطه در ۴۰ کشور جهان و ۲۵۰۰ نقطه در ایران سالگرد آن کودک‌کشی را بزرگ میدانن و هنوز که هنوز است به آن اعتراض می‌کنند.

شاید این سوال برایتان پیش بیاید که اصلاً امام حسینعلیه‌السلام به چه دلیلی خانواده اش را به کربلا برد؟ امامعلیه‌السلام خانواده اش را برای یاری حق و نشان دادن چهره واقعی باطل به کربلا برد. برای یاری کردن دین خدا برای به نمایش گذاشتن چهره پلید یزید، چهره ی کودک کش یزید. اگر الان در سوریه دست و پای کودک سه ساله را می‌بندند و در مقابل چشمانش، سر پدر و مادر و برادرش را می‌برند که چیز تازه‌ای نیست. این کار برای اهل باطل عادت شده است. اینجاست که خدا به امام حسینعلیه‌السلام فرمود: اَنْ يَّرَاهُنَّ سَبِيًّا خُداوند اراده کرده که خانواده‌ی حسین را اسیر ببیند. امام حسینعلیه‌السلام برای این حضرت زینب را به کربلا برد تا بی بی، ظلم‌هایی که به اهل بیتعلیهم‌السلام شده را بازگو کنند و فریاد بزنند و افشاگری کنند. شما نمی‌دانید اعضای یک خانواده چطور می‌توانند دست یکدیگر را بگیرند و به خدا برسانند. عباس بن علیعلیهم‌السلام را نگاه کنید. اگر آن مادر بزرگوار نبود که به حضرت ابالفضل العباس ساقی العطاشا یاد دهد و به او بگوید ای عباس من، حسینعلیه‌السلام امام زمان توست. اگر خواستند حسینعلیه‌السلام را بکشند تو نباید زنده برگردی. شما ببینید چطور ایشان از امامعلیه‌السلام دفاع می‌کردند و چطور آن رشادت‌ها و حماسه‌ها را بوجود می‌آوردند و حضور حضرت در جبهه امام حسین موجب رعب و وحشت برای سپاهیان دشمن بود. اگر امامعلیه‌السلام حضرت رقیه را آن‌طور تربیت نکرده بودند چطور می‌شود یک دختر سه

سأله آن همه ظلم ببیند، آن همه ستم ببیند اما زبان به شکایت باز نکند و تا آخرین لحظه دنبال پدرش باشد.

اگر تربیت حضرت زینبعلیها-السلام نبود چطور امکان داشت آن دو آقا زاده ایشان در اوج نوجوانی با کمال شجاعت به محضر سید الشهداء برسند و اجازه بخواهند برای دفاع از امام و وقتی هم پا به میدان می-گذارند می-گویند نحن ابناء الزینب و این طور رجز می-خوانند. چطور امکان دارد حضرت قاسم بن الحسنعلیهما-السلام که ۱۳ سال بیشتر ندارد چنین در مقابل دشمن رجز خوانی کند و همچون پهلوانان نامی بجنگد؟

شما در خانواده زهیر نگاه کنید چطور همسر زهیر بن قین به او تشر زد که زهیر پسر پیغمبر تو را دعوت کرده است و تو از آن سر باز میزنی؟! آنجا بود که زهیر به خود آمد! ببینید چطور زن خانواده با رفتار خود و با حرفهای خود می-تواند همسرش را حسینی کند و عاقبتش را هم ختم به خیر کند؟

این قسمت ها از عاشورا مغفول مانده است. این درس های حقیقی که از اتفاقات عاشورا به جا مانده زندگی ما را سر و سامان می-بخشد. اگر بخواهیم امام زمان عجل الله فرجه الشریف را یاری کنیم اگر بخواهیم دین خدا را یاری کنیم باید از خانواده شروع کرد. اسلام در باب خانواده آیات و احادیث بسیار زیادی دارد و وقتی این آیات و روایات را بررسی می-کنیم می-بینیم آن اخلاق فردی در سایه ی اجتماعی به نام خانواده معنا پیدا می-کند. در اسلام بندگی فردی بدون توجه به خانواده و جامعه معنا ندارد، همیشه خانواده و تربیت و ارتباط بین خانواده در رفتار اعضای خانواده تاثیر بسزایی دارد و این اعضا جامعه کوچک خودش را در جامعه بزرگتر حکومت نشان می-دهد. شما رساله حقوق امام سجادعلیه-السلامرا مطالعه کنید و ببینید چقدر اعضای خانواده نسبت به یکدیگر حق و حقوق دارند. شوهر نسبت به همسر و بالعکس و همینطور حقوق پدر و مادر نسبت به فرزندان و بالعکس. پس خانواده نقش بسزایی در تربیت اعضای جامعه دارد.

مقام معظم رهبری امام خامنه‌ای می‌فرمایند: انتقال فرهنگ ما و تمدن ما و حفظ اصول و عناصر اصلی یک تمدن و یک فرهنگ در یک جامعه و انتقالش به نسل‌های پی‌درپی به برکت خانواده انجام می‌گیرد.

مثلاً ما روایت داریم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم: کَلِّمُوا رَاعٍ وَ كَلِّمُوا مَسْئُولًا عَنْ رِعِيَّتِهِ . به درستی که همه شما مراقب و نگهبان هستید و همه شما مسول افراد تحت تکفل خود هستید. مرد مراقب و نگهبان خانواده خود است و در برابر آنها مسول است؛ زن نیز مراقب و نگهبان خانواده شوهر و فرزندان است و او در برابر آنها مسئول است. پس طبق این روایت تربیتی و راهگشای آقا رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم پدر و مادر ارکان این خانواده هستند. این پدر و مادر هستند که با انتخاب صحیح سبک زندگی خود افراد تحت تکفل خود را تربیت می‌کنند. طبق روایت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و اله و سلم سبک زندگی بسیاری از خانواده‌ها زیر سوال می‌رود. مثلاً پدر از اول صبح برای کسب درآمد بسوی کار می‌رود تا آخر شب، ببخشید پدر مهربان یک سوال از شما دارم: آیا این فرزند نیازی به محبت پدر ندارد نیاز به عاطفه و ابراز محبت پدر ندارد؟ همان طور که شما برای سیر کردن جسم او وقت می‌گذارید و این همه کار میکنید، آیا برای سیر کردن روح او هم چنین می‌کنید؟ آن «وقت پدر می‌گوید نمی‌دانم چرا دخترم مسیر زندگی را اشتباه می‌رود، دقیقاً بخاطر همین است که روانشناسان می‌گویند: محبت پدر به دختر مثل یک لیوان آب است یک موقع آب آنقدر در این لیوان است که لیوان پر می‌شود و یک موقع است علاوه بر این که آب لیوان پر می‌شود دیگر آن لیوان ظرفیت و گنجایش آن مقدار آب را ندارد و می‌ریزد، حال محبت پدر به دختر نیز باید سر ریز شود. پدر عزیز و دلسوز و مهربان اگر تو محبت نکنی فرد دیگری خارج از اجتماع خانواده این کار را می‌کند و دیگر دختر از دست شما در می‌رود، اما اگر او را غرق در محبت خود کردی دیگر اینطور نمی‌شود. مثلاً ما روایت داریم: «أَكْثَرُوا مِنْ قَبْلَةِ أَوْلَادِكُمْ، فَإِنَّ لَكُمْ بِكُلِّ قَبْلَةٍ دَرَجَةٌ فِي الْجَنَّةِ مَسِيرَةٌ خَمْسَمِائَةِ عَامٍ.»؛ فرزندان خود را زیاد ببوسید، به درستی که برای هر بوسه‌ای، درجه‌ای برای شما در

بهشت، به اندازه ی مسیر پانصد سال خواهد بود . خداوند برای این امر این همه اجر و ثواب قرار داده است؛ چرا؟ زیرا خداوند می‌خواهد اهمیت محبت به فرزند را برساند در حالیکه ما از آن غافل هستیم. و یا وقتی به زندگی ها نگاه می‌کنیم می‌بینیم دیگر دغدغه ها در ما عوض شده است، بجای آنکه اولویت در فعالیت ها تربیت فرزندان باشد، کارهای دیگر اولویت پیدا می‌کند. مادران عزیز! کانون خانواده شما هستید، اگر مادر محکم بایستد خانواده حفظ خواهد شد. پدر که از صبح برای کسب و کار به خارج از منزل می‌رود و مادر هم اگر قرار باشد خانواده را رها کرده و به دنبال رفاه تنها خود باشد، ببخشید پس چه کسی قرار است این فرزندان را تربیت کند و به آنها محبت کند و آداب زندگی کردن را به آنها بیاموزد؟ فضاهای مجازی و یا ماهواره و یا خیابان های محل؟ مادر عزیز شما قدر و منزلت و جایگاه خود را می‌دانید؟ می‌دانید که دشمنان چه طور برای نابود کردن جایگاه مادر در خانواده کمر همت بسته‌اند و چه قدر هزینه می‌کنند؟، فردی به نام رابرت مرداک که یک یهودی استرالیایی الاصل است و به سلطان شبکه‌های رسانه‌ای غرب مشهور است و ۶۰ شبکه تلویزیونی به ۱۳ زبان دنیا دارد که یکی از اون شبکه ها فارسی وان است می‌گوید: برای نابودی ایران باید در خصوص کلمه‌ی مقدسی به نام خانواده هزینه کرد و من قصد دارم تا موضوع مادر را در دستور کار خود قرار دهم و در ایران مادر خانواده همه چیز را مدیریت می کند و اگر مادر را به لجن بکشیم تمام این جامعه به لجن کشیده خواهد شد. قصد این مجموعه رسانه آن است که تا سال ۲۰۲۰ واژه ای به نام مادر و حیا را در ایران بدون مفهوم کند.

بله همین فیلم های هالیوودی و سریال های شبکه "جِم تی وی" و "من و تو" و "فارسی وان" و غیره دارند بر روی فرزندان ما کار می‌کنند و الگوهای غلط را معرفی می‌کنند و مسیر زندگیشان را عوض می‌کنند. حال شما فکر کنید، این پسران و دختران ما، پدر و مادرهای نسل آینده ما می‌شوند فکر این هم انسان را اذیت می‌کند.

پدر و مادر عزیز وظیفه ی شما بسیار مهم است، بسیار دقت می‌خواهد. یک موقع این فرزندان با صفای باطن شما با وجود محبت گرم شما با دلسوزی مادرانه و پدرانه روبه رو می‌شوند، یک موقع با احترام پدر و مادر با عزیز شدن پدر و مادر مواجه می‌شوند می‌بینند که پدر و مادر برای او چه قدر وقت می‌گذارند. با او ساعت‌ها می‌نشینند بازی می‌کنند و... حجت الاسلام دکتر ولد ی عباسی رو خیلی‌ها یبتان می‌شناسید که توی برنامه گلبرگ چه مطالب مفیدی را در میحث خانواده می‌فرمودند، ایشون کتابی دارند تحت عنوان "بازی بازوی تربیت" که در این کتاب بازیهای خوب و تربیتی و کم هزینه را آموزش داده اند، پدر و مادرها باید با فرزندانشان بازی کنند این بازی باعث می‌شود محبت بین آنها بیشتر شود و خیلی آموزه های دینی را در خلال بازی یاد بگیرند و هم چنین انرژی آنها تخلیه شود، برای فرزندانتان وقت بگذارید قبل از اینکه دیگران برای آنها وقت بگذارند، و این را بدانید که فرزندانمان آنطوری می‌شوند که ما هستیم، نه آنچه ما می‌خواهیم، پدر و مادر عزیز اگر دست پدر و مادر پیرت را گرفتی و بردی خانه ی سالمندان نگویند فرزندم با من این کار را نمی‌کند. نه فرزندت آنچه که هستی می‌شود، نه آنچه که می‌خواهی اگر احترام پدر و مادرمان را نگه نداریم آنها هم به ما احترام نمی‌گذارند. شاید بعضی از پدر و مادرهای جمع بگویند خب خدا رو شکر که بچه ی ما از این دسته نیست. بچه من صبح تا ظهر کلاس می‌رود. بعد از ظهر هم که کلاس زبان. شب‌ها هم که باشگاه. می‌رود تا قوی بشود!!!! ببخشید پدر و مادر در کجای زندگی این فرزند نقش تربیتی دارند، هنگام کنکور فرزندش شده است، مادر می‌گوید نماز نخوان بجای آن تست بزن، روزه بگیر تا بدنت ضعیف نشود. می‌گوید می‌خواهم فرزندم فلان رتبه‌ی کنکور را بیاورد. دکترای فلان رشته را بگیرد، بله مادر عزیز اینها خوب است اما در سایه تربیت صحیح، نه اینکه فرزندت بعد از مدتی دین و ایمان خود را کلا کنار بگذارد و علمش هیچ ثمره ای برایش نداشته باشد. ولی یک موقع شما فرزندت را طوری تربیت میکنی که ثمره اش را هم در این دنیا مبینی و هم در آخرت، می‌دانید چرا گفتم آخرت!!!! بخاطر اینکه اولاد گاهی می‌توانند باقیات الصالحات بشوند. و گاهی موجب نفرین و لعنت. در روایت داریم: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ قَدَّمَ أَوْلَادَهُ يَحْتَسِبُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، حَجَبُوهُ مِنْ

الثَّارِ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». هر کس فرزندان را تربیت کند که آنها را برای خدا به حساب بیاورد (یعنی تربیت خدایی کرده باشد)، این فرزندان، به اذن خداوند، او را از عذاب آتش مانع می‌شوند. نه آن فرزندی که اهل گناه و معصیت است. یا در روایت دیگری داریم: إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ وَكَدِّ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ وَصَدَقَةٍ جَارِيَةٍ وَعِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ. خدایو شکر مادران و پدران سواد مطالعه دارند و الان در جامعه کتابهای بسیار خوبی در این زمینه نوشته شده است. کتابهای تربیتی که لحظه به لحظه به شما کمک می‌کنند تا در تربیت فرزندان موفق باشید. مثلا کتاب ریحانه بهشتی برای دوران بارداری مادر که ۹ ماه فرزند به تربیت دقیق نیاز دارد و یا کتاب دورانی طلایی برای یکسالگی، دوسالگی و ... آورده و یا کتبی مثل کتب استاد دهنوی (نسیم مهر) که مباحث دقیق مثل تشویق یا تنبیه احترام به فرزند و... را بصورت دقیق مورد بررسی قرار داده اند.

مادران شهدا خیلی خوب توانسته اند به این مطالب عمل کنند. هر چند که بعضی هایشان سواد آنچنانی نداشته‌اند و کتاب‌های زیادی در این زمینه مطالعه نکرده‌اند. مثلا مادر شهید سید مصطفی الحسینی، که واسه تربیت فرزندش خیلی وقت گذاشت؛ تعریف میکنند: بعد از تولد مصطفی تا سن پنج سالگی من کم کم سوره‌های قرآن را آهسته آهسته به او آموزش می‌دادم که یاد بگیرد؛ بسم الله و حمد و سوره را خوب بخواند. بعدا که یاد گرفت او را به مکتب گذاشتم تا برود و قرآن بخواند، خودم از اول تا آخر سوره ی یس را به او درس دادم. بعد از این که مصطفی به سن ۷-۸ سالگی رسید من در حیاط خودمان که خیلی بزرگ بود تکیه گاهی درست می‌کردم و در آن بچه‌های ۶ تا ۱۰ ساله را جمع می‌کردم و به آن‌ها چای و نخود کشمش هم می‌دادم که دلگرم بشوند و بیایند بعد خودم برای آنها اشعار و مدح اهل بیت رو می‌خواندم و آنها را آموزش می‌دادم.

و یا مادر شهید مهدی زین الدین که در کتاب تو که آن بالا نشستنی آمده است که ایشان در دوران بارداری و حتی بعد از آن بسیار اهل زیارت عاشورا و توسل بوده اند برای تربیت فرزندانشان.

یکی از آن ناز دانه هایی که هرکس دست به سوی او دراز کند و کمک بطلبد و او بادستهای کوچکش دستگیری می کند شش ماهه ابی عبدالله است. علمای بزرگ ما دست به دامان حضرت علی اصغر می شوند.

روضه:

راننده تاکسی تعریف میکرد و میگفت یک شب نیمه های شب در خیابان بودم آن شب باران شدیدی هم می آمد یک نفر بچه اش را بغل گرفته و زیر باران ایستاده است رفتم جلو بوق زدم که سوارش کنم ولی او به من بی توجه بود ایستادم گفتم بیا بالا باران شدید است بعد از اصرار آمد بالا دیدم همین طور که بچه را بغل گرفته بلند بلند گریه میکند گفتم چه شده برای چه گریه میکنی شروع کرد به صحبت کردن و گفت امشب بچه ام خیلی تب داشت به خانومم گفتم من بچه را ببرم دکتر اما تو راه بچه تموم کرد حالا نمی دونم با چه رویی برم خونه ...

وقتی اباعبدالله انقدر غریب شد که دیگه یاری نداشت فریاد زد: آیا کسی هست از حرم رسول خدا دفاع کند؟

هل من ناصر ینصرنی هل من معین یعیننی هل من ذاب یدب عن حرم رسول الله

یه وقت صدای شیون اهل حرم بلند شد حضرت آمد به سمت خیمه ها فرمود: ناولینی ولدی الصغیر حتی اودعه

علی اصغر رو بدید باهش وداع کنم

همین که حضرت خم شد گلوی علی رو ببوسه حرمله با تیر سه شعبه زد

فَذُبِّحَ الْوَلَدُ مِنَ الْاِذْنِ إِلَى الْاِذْنِ

بچه ها دست بابا خونی شده گمونم شیش ماه قربونی شده

(دم در خیمه دارن نگاه می کنن)

عبارو طوری رو اصغر کشیده معلوم خیلی خجالت کشیده

دیدن ابی عبدالله داره بر میگردد سمت خیمه آغوش رباب بازه منتظره علی اصغر شه دوباره برمیگرده سمت

لشگر دشمن می بینه صدای تکبیرشون بلند ... خلیپهاشون دارن میخندن

احتجاج نقل میکنه میگه دیدن ابی عبدالله با غلاف شمشیر گودالی رو کند علی اصغر رو همون جا دفن کرد

شاید قبل از آنکه دفن کنه شنیده باشه یه خانمی صدا می زنه حسین صبر کن بزار برا آخرین بار علی رو

بیستم

ناله بزن مظلوم حسین

شب هشتم

انگیزه سازی:

الحمد لله رب العالمین که باز هم به ما اجازه نفس کشیدن دادند که تا این لحظه از محرم را درک کنیم، ان شاء الله که این توفیق را به ما بدهند تا شب عاشورا را هم درک کنیم، خدا را شکر که همه ی جوانیمان پای این هیئت ها و روضه ها می گذرد نه در مجلس گناه و معصیت، شاید همین الان که من و شما در این مجلس نشستیم یک عده درگیر گناه و معصیت باشند و از همه چیز بی خبر. برای همین است که می گوئیم باید از این نعمت خدا را شکر کنیم. آیا تا بحال میان روضه، آنجایی که با تمام وجودت از غم مصیبت وارده بر ارباب در حال سوختن و اشک ریختن هستی، اتفاق افتاده که دست هایت را در همان حال بالا بگیری و خداوند را شکر کنی که به تو اجازه داده است میان مجلس روضه ارباب غریبت باشی نه در میان مجلس گناه؟! امشب شب جوان امام حسینعلیه السلام است. امشب خداوند عالم را، به جوان امام حسین علیه السلام قسم بدهیم که ما را تا آخر عمر در این مسیر نگه دارند که اگر بدانیم لحظه لحظه حضور در این فضا چه عظمت و مقامی برای ما در دنیا و آخرت رقم می زند، دعا خواهیم کرد که تا آخرین لحظه عمرمان در میان مجلس روضه باشیم و برای ارباب غریمان عزاداری کنیم. می دانید چرا این را می گوئیم؟ اجازه دهید جوابش را از زبان مبارک شیخ الائمه حضرت امام صادقعلیه السلام برایتان بازگو کنم.

حضرت می فرماید: " نَفْسُ الْمَهْمُومِ لَنَا الْمُعْتَمِدُ لِظُلْمِنَا تَسْبِيحٌ وَ هَمٌّ لَأَمْرِنَا عِبَادَةٌ. " نفسی که برای ما اندوهگین باشد و بخاطر ستمی که بر ما رفته غمگین شود تسبیح خداوند است و غمخواری اش برای ما عبادت است. وقتی یک نفس همراه با اندوه از مصیبت وارده بر اهل بیتعلیهم السلام عبادت خداوند محسوب شود، پس عزاداری و اشک ریختن بر آن مظلومیت ها، در پیشگاه خداوند چه جایگاه والایی دارد؟!

در شب‌های قبل عرض کردیم که امام حسین و اهل بیتعلیهم‌السلام اساساً کارشان هدایت‌گری و دستگیری از بندگان است و این هدایت مختص به مومنین و محبین ایشان نمی‌شود بلکه افراد فراری از این درگاه و حتی کسانی که بدون قصد قربت به هیات آمده‌اند را نیز شامل می‌شود.

حلقه اتصال (بصورت تعامل مصنوعی):

حاج آقا! حرف‌های شما درست، این هیات‌ها خیلی خوب است و باید در مجالس اهل بیتعلیهم‌السلام شرکت کنیم ولی گاهی اوقات از بعضی افراد اموری را مشاهده می‌کنیم و می‌شنویم که واقعا ناراحت کننده است و برایمان سوال پیش می‌آید که این چه نوع عزاداری‌ایه؟! فردی در منزل مجلس روضه به پا می‌کند ولی نمازهایش را نمی‌خواند، بانی هیات می‌شود و پول برای اقامه عزای ارباب خرج می‌کند ولی خمس و زکات را کاری باهاش ندارد، زار زار درمیان روضه گریه می‌کند ولی از آن طرف دنبال ناموس مردم هم می‌رود، چشم چرانی هم می‌کند. طرف هیئت راه می‌اندازد تا در آن از خوش خلق بودن با خانواده و مردم گفته شود لکن همان فرد با پدر و مادر خود و با خانواده خود اهل تندی و پرخاشگری است...

جواب؛ اولاً؛ قطعاً این کارها و گناهان مورد غضب و ناراحتی خداوند و اهل بیتعلیهم‌السلام است لکن اینطور نیست که این هیات آمدن‌ها بی‌تاثیر هم باشد. چه بسا شرکت در همین مجالس روضه سبب کنار گذاشته شدن همان گناه بشود. چه بسا همین اشک‌ها و ناله‌ها در غم اهل بیتعلیهم‌السلام سبب بشود تا همان فرد دلش شکسته شود و توبه کند و اتفاقاً پاک هم بشود؛ همچنان که آدم‌های این‌چنینی کم نبوده‌اند. دیشب هم بیان کردیم که امام حسینعلیه‌السلام آدمهایی که حتی برای شام به هیات آمده باشند را با نگاه رحمت و محبت نظر می‌کنند.

گرچه وجود این نوع رابطه با امام حسینعلیه‌السلام از نبود آن بهتر است اما چند اشکال جدی و اساسی دارد:

۱. یک طرفه است، فقط امام حسینعلیه السلام در حال لطف کردن هستند ولی جواب اون لطف از طرف فرد داده نمی شود و این خلاف عقل و مردانگی است.
 ۲. خودخواهانه است، چرا که فقط توقع دارد امامعلیه السلام به درد او بخورد ولی خودش به هیچ درد آقا نمی خورد.
 ۳. مقطعی است، بعضی ها فقط مشتری محرم امام حسینعلیه السلام هستند، بعضی ها دهه اول، بعضی ها فقط تاسوعا و عاشورا، بعضی ها فقط اربعین، بعضی ها هم فقط در گرفتاری ها و حاجاتشان سراغ امام حسینعلیه السلام می آیند.
 ۴. حرکت آفرین نیست و تنبلی زاست چرا که توقع دارد او یک جا نشسته و امام حسینعلیه السلام در همه امور کمکش کند و حرف او را گوش دهد.
 ۵. اثر وضعی گناه هایی که انجام می دهیم ولو توبه کرده باشیم، دامن مان را خواهد گرفت. هرگناهی دو اثر دارد، یکی اثر شرعی و دیگری وضعی (طبیعی). با توبه و طلب مغفرت، اثر شرعی آن (یعنی عذاب) بخشیده می شود لکن اثر طبیعی آن فعل گناه روی جان و روح آدمی باقی می ماند. مثل لقمه حرامی که با طلب مغفرت، عذاب آن گناه را از خودمان برمی داریم ولی قساوت قلب که اثر دنیایی آن لقمه است در روح و جان ما می ماند.
- ثانیاً؛ کسانی که این گونه اند در معرض یک خطر بزرگ هستند و آن خطر، عاقبت بخیر نشدن است. چه بسیار آدم هایی که مهلت توبه کردن را پیدا نکردند و چه بسیار آدم هایی که در حین گناه، آن موقعی که غرق لجن زار گناه بودند اجلشان فرا رسید و با همان حال از دنیا رفتند و بدا به حالشان و بدا به حالشان. بعضی هایمان شاید تصور می کنیم که نمی میریم یا شاید پندارمان این است که مرگ به این زودی و در جوانی سراغمان نمی آید و آن را خیلی دور می بینیم. اما اگر یک سر به قبرستان ها بزنیم خواهیم دید که چقدر افراد جوان که در صحت و سلامت بودند در همان جوانی اجل مهلتشان نداده و در

سینه قبرستان -ها آرمیده-اند. امیرالمومنین علیه السلام می فرماید: لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ عَمَلٍ، و يُرْجَى التَّوْبَةَ بِطَوْلِ الْأَمَلِ؛ از کسانی مباش که بدون عمل امید به آخرت دارند و با آرزوهای دور و دراز توبه را به تأخیر می اندازند. مرگ خبر نمی کند تا حدی که حتی آدم فرصت پلک زدن هم پیدا نمی کند. به یک نفر گفتند چه اتفاقی افتاد که اینقدر متحول شدی و توبه کردی؟ گفت: بعد از دیدن یک کلیپ زندگیم زیر و رو شد. گفتند چه کلیپی؟ مگه آدم با کلیپ هم اینقدر متحول می شود؟ گفت: کلیپ مرگ روح الله داداشی که چندین مدال قهرمانی داشت و دو مرتبه هم رتبه اول مسابقات قویترین مردان ایران را کسب کرده بود، کسی که در آن مسابقات هیچکس حریفش نمی شد، کسی که قویترین مرد بین همه مردان زمان خودش بود؛ در آن کلیپ دیدم که در یک دعوای خیابانی شاهرگ او را زدند و مرد- خدا بیمارزدش- دوربین در حال فیلم گرفتن از بدن بی جان اوست. همیطور که از سمت پا به سمت بالا می آید تا می رسد به چشمانش... دیدم که چشمانش باز است و با چشمان باز از دنیا رفته است. در روایت شریفی "از معصوم سؤال کردند: بعضی از اموات را می بینیم که چشم آنها باز است و بعضی برهم است. کدامیک علامت سعادت و شقاوت است حضرت فرمود: آنکه چشمش باز است موقعی که اجل آمد چشمش باز بود مهلت نداشت که چشم برهم گذارد و آنکه چشمش برهم است موقعی که اجل آمد چشمش برهم بود مهلت نداشت چشم باز کند". حتی اگر قویترین مرد دنیا هم باشید چنان مرگ به صورت ناگهانی می آید که فرصت پلک زدن هم پیدا نخواهید کرد.

پس کسانی که تکلیف خودشان را معلوم نکردند، هم حسینی -اند و هم اهل گناه، حواسشان باشد ممکن است فرصت توبه پیدا نکنند. در جریان داستان حضرت یوسفعلیه السلام، برادرهایش گفتند ما یوسف را به چاه می اندازیم و بعد توبه می کنیم، اما توبه ایشان سال ها به تأخیر افتاد و توفیق توبه از ایشان گرفته شد. خداوند متعال در آیه ۱۸ سوره نساء می فرماید: «و لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِنَّ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كَفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» توبه

کسانی که کارهای زشت می‌کنند و چون مرگشان فرا می‌رسد می‌گویند که اکنون توبه کردیم و نیز آنان که کافر بمیرند پذیرفته نخواهد شد و برای آنان عذابی دردناک مهیا کرده‌ایم.

عزاداران امام حسین علیه السلام، یکی از مصادیق در حال کفر مردن این است که انسان در حال گناه جان بدهد. کسی که در حال انجام گناه است تحت ولایت شیطان است چرا که به حرف او گوش می‌کند لذا از ولایت الله خارج شده و کافر محشور خواهند شد قرآن می‌فرماید: «كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»

کار آنها همچون شیطانی است که به انسان گفت: کافر شو تا مشکلات تو را حل کنم. اما هنگامی که کافر شد، گفت: من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است، بیم دارم.

در اینکه منظور از "انسان" در این آیه کیست در میان مفسران اختلاف است، اکثر آنها، آن را جنس انسان می‌دانند که شیطان انسانی را به سوی کفر دعوت می‌کند، زیبایی‌های دنیا را در نظرش زیبا جلوه داده و وی را گرفتار کفر می‌سازد و سرانجام رهایش می‌کند. (تفسیرالمیزان) برخی معتقدند، آیه در مورد کفار جنگ بدر نازل شده است، (مجمع‌البیان) اما اغلب مفسران "برصیصای" عابد را مصداق بارز انسان در این آیه می‌دانند. حتی فکر آن هم برای عاشق و دلداده‌ی امام حسینعلیه السلام سخت است که وسط گناه یک مرتبه مرگ به سراغ آدمی بیاید، یک نفر وسط مشروب خوردن - که روایت داریم تا ۴۰ روز نماز و عبادت او قبول نمی‌شود و خداوند از او روی گردان می‌شود - یک مرتبه سنگ کوب کند و بمیرد و یا وسط گناهان منافی عفت که عرش خداوند را به لرزه در می‌آورد از دنیا برود، چه

می‌شود؟ و یا آن لحظه‌ای که فرد در حال مشاهده بدترین صحنه‌ها است، ماهواره و اینترنت و فضای مجازی و... شاید یک کلیپ کوتاه باشد اما تمام ذهن خود را مسموم کرده است و اگر در وسط این

گناهان بمیرد چه اتفاقی می‌افتد. وای خدای من فکرش هم برای محبّ امام حسینعلیه السلام سخت است که در وسط گناه جاننش گرفته شود. جا دارد در همین جا همه دوستان دست‌هایشان را بالا بگیرند

و دعایی کنم و شما هم آمین بگویید. خدایا، خداوندا عاقبت این جمع را ختم به خیر بگردان. خداوندا عمر بی برکت و ناقابل ما را ختم به شهادت بگردان.

این مرگ بهتر است یا آن مرگی که شهدا داشته‌اند. شهید علی اصغر قرائی روزی ۵ بار زیارت عاشورا می‌خواند و به همه می‌گفت بچه‌ها من در حال سجده کردن شهید می‌شوم. عملیات کربلای ۵ بود که علی اصغر قرائی در حال سجده به شهادت رسید. می‌دانید در حال سجده یعنی چه؟ در روایتی از وجود نازنین امام صادق علیه السلام آمده است که: "أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ" نزدیک ترین حالت عبد به خداوند در آن لحظه ای است که سجده می‌کند. خوشا به حال شهید علی اصغر قرائی که در نزدیک ترین حال عبد به خداوند به شهادت رسید، ببینید که این مرگ چقدر زیباست. شهید احمدعلی نبیری، وقتی ترکش خورد و داشت جان می‌داد به رفیق‌هایش گفت زیر بغل‌های مرا بگیرید و مرا بلند کنید تا رو به کربلا بایستم. بعد دست گذاشت روی سینه‌اش و گفت: السلام علیک یا ابا عبدالله. این را گفت و جان داد. چه چیزی از این زیباتر که با حال شهادت و با سلام به ارباب از این دنیا رخت بر بندی؟ می‌گفت توی خاکریز نشسته بودیم که یهو دیدیم صدای داد و بیداد می‌آید، نگاه کردیم دیدیم خمپاره خورده و یه نفربر آتش گرفته است. بچه‌ها روی آن نفربر خاک و آب می‌ریختند و با پتو سعی می‌کردند تا خاموشش کنند. نزدیک نفربر شدیم که متوجه شدیم یکی از بچه‌ها داخل نفربر هست و در حال سوختن. به او گفتیم نگران نباش الان خاموشش می‌کنیم الان نجات می‌دهیم، متوجه شدیم که بی‌توجه به حرفای ما دارد با خودش یک حرفایی می‌زند، نزدیک‌تر شدیم تا صدایش را واضح بشنویم، دیدیم می‌گوید: خدایا پاهام داره می‌سوزه ولی منو تو راه خودت ثابت قدم بدار. خدایا سینه‌ام داره می‌سوزه ولی به سوختگی سینه مادرم زهراسلام‌الله‌علیها، خدایا صورتم داره می‌سوزه مثل مادرم زهراسلام‌الله‌علیها که صورتم سوخت و ... همین طور داشتیم گوش می‌دادیم که دیگه صدای نجوای عاشقانش شنیده نشد.

واقعا خوشا به حال شهدا که هم زندگی ایشان حسینی بود و هم مرگشان حسینی شد. نه تنها شهادت نصیبشان شد بلکه نحوه شهادتشان هم شبیه مصائب خود اهل بیتعلیهم السلام شد. امشب با امام حسینعلیه السلام حرف بزن بگو آقا جان می‌شود من را هم مثل شهدا بخرید؟ می‌شود لحظه جان دادنم به بالای سرم بیابید؟ آخر من از آن لحظه خیلی می‌ترسم و فقط با آمدن شما آرام می‌شوم. آقا جان امشب یک وساطت می‌کنید برای ما که مرگمان در آن لحظه‌هایی باشد که در اوج رفاقت و قرابت با شماست؟! در میان هیئت، در کربلا موقع زیارت... می‌شود آخرین جمله ام در دنیا نام زیبای حسین باشد؟ بگویم حسین و بعد جان بدهم؟ وقتی اینطور با امام حسینعلیه السلام حرف می‌زنید آقا هم جوابتان را می‌دهد. می‌گوید: سینه زن من! گریه کن من! اگر می‌خواهی مثل شهدا لحظه‌های آخر پیام بالای سرت، اگر می‌خواهی لحظه‌ای آخر آن لحظه‌ای که ترس تمام وجودت را فرا گرفته و هیچکسی نمی‌تواند به فریادت برسد و حتی کسی صدایت را نمی‌شنود، آن موقع به فریادت برس و آرامت کنم؟ آن لحظه‌ای که داخل قبر می‌گذارنت و همه می‌روند و تک و تنها می‌شوی و هر چه صدا می‌زنی که مرا تنها نگذارید و به فریادم برسید کسی نیست که به حرف هایت گوش بدهد و از ترس زبانت بند آمده است و نمی‌توانی جواب نکیر و منکر را بدهید. اگر می‌خواهی آن لحظه‌ها که خیلی هم دور نیست به یاریت بشتابم و به آن دو ملک بگویم با او کاری نداشته باشید چرا که او نوکر و سینه زن و محب من است. اگر می‌خواهی این کارها را برایت انجام دهم بیا و با گناه خداحافظی کن. بیا و در خلوت هایت آن لحظه‌هایی که تو هستی و موبایلت و صفحه اینترنت، فقط خودتی و خودت اون لحظه‌ای که با خودت می‌گویی اگر گناه بکنم کسی مرا نمی‌بیند ولی من حسین دارم می‌بینمت و دارم برایت گریه می‌کنم، دعا می‌کنم و نگران هستم که نکند آبروی ما رو ببری، نکند نمک را که خوردی نمک‌دان را بشکنی، آن لحظه‌ها مواظب خودت باش.

شهید احمد علی نیری وقتی که پیکرش برمی‌گردد، آیت الله حق شناس می‌فرماید کل تهران را بگردید نمی‌توانید یک نفر مثل احمد علی برای من بیاورید، می‌دانید چه می‌شود که یک جوان به چنین

جایگاهی می‌رسد که عالمِ وارسته و استاد اخلاق بزرگی همچون مرحوم آیت الله حق شناس این چنین در وصفش می‌گوید؛ رفیقش محسن می‌گوید: یک بار به احمد علی گفتم که من و تو از بچگی همیشه با هم بودیم اما سوالی از تو دارم، نمی‌دانم چرا در این چند سال اخیر شما این قدر رشد معنوی کردید اما من... لیخندی زد و می‌خواست بحث را عوض کند اما دوباره سوالم را پرسیدم بعد از کلی اصرار سرش را بالا آورد و گفت: طاقتش را دارید؟! با تعجب گفتم: طاقت چه چیزی را؟! گفت بنشین تا برایت بگویم. نفس عمیقی کشید و گفت یک روز با رفقای محل و بچه‌های مسجد به دماوند رفته بودیم. شما توی آن سفر نبودید همه رفقا مشغول بازی و سرگرمی بودند. یکی از بزرگترها گفت احمد آقا برو این کتری را پر آب کن و بیاور تا چای درست کنیم. بعد جایی را نشان داد گفت آنجا رودخانه است به آنجا برو و آب بیاور، من هم راه افتادم، راه زیادی نبود از لا به لای بوته‌ها و درخت‌ها به رودخانه نزدیک شدم تا چشمم به رودخانه افتاد یک دفعه سرم را پایین انداختم و همان جا نشستم! بدنم شروع به لرزیدن کرد نمی‌دانستم چه کار کنم! همان جا پشت بوته‌ها مخفی شدم. من می‌توانستم به راحتی یک گناه بزرگ را انجام دهم. در پشت آن بوته‌ها چندین دختر جوان مشغول شنا کردن بودند. من همان جا خدا را صدا کردم و گفتم: "خدایا کمکم کن الان شیطان من را وسوسه می‌کند که من نگاه کنم هیچ کس هم متوجه نمی‌شود اما به خاطر تو از این گناه می‌گذرم." بعد کتری خالی را از آن جا برداشتم و از جای دیگر آب آوردم. بچه‌ها مشغول بازی بودند. من هم شروع به روشن کردن آتش شده بودم، خیلی دود به درون چشمانم رفت و اشک همین طور از چشمانم جاری بود. یادم افتاد که حاج آقا گفته بود: "هر کس برای خدا گریه کند خداوند او را خیلی دوست خواهد داشت." من همینطور که اشک می‌ریختم گفتم از این به بعد برای خدا گریه می‌کنم. حالم خیلی منقلب بود. از آن امتحان سختی که در کنار رودخانه برایم پیش آمده بود هنوز دگرگون بودم. همین طور که داشتم اشک می‌ریختم و با خدا مناجات می‌کردم خیلی با توجه گفتم: «یاالله یاالله...» به محض این که این عبارت را تکرار کردم صدایی شنیدم ناخودآگاه از جایم بلند شدم. از سنگ ریزه‌ها و تمام کوه‌ها و درخت‌ها صدا می‌آمد. همه می‌گفتند: "سُبُوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا وَ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ" پاک و مطهر است پروردگار ما و پروردگار ملائکه و روح. وقتی این صدا را

شنیدم ناباورانه به اطراف خودم نگاه کردم دیدم بچه‌ها متوجه نشدند. من در آن غروب با بدنی که از وحشت می‌لرزید به اطراف می‌رفتم از همه ذرات عالم این صدا را می‌شنیدم! احمد بعد از آن کمی سکوت کرد. بعد با صدایی آرام ادامه داد: از آن موقع کم کم درهایی از عالم بالا به روی من باز شد! احمد بلند شد و گفت: "این را برای تعریف از خود نگفتم. گفتم تا بدانی انسانی که گناه را ترک کند چه مقامی پیش خدا دارد." بعد گفت: "تا زنده‌ام برای کسی این ماجرا را تعریف نکن."

بعضی‌ها می‌گویند: "حاج آقا! ما می‌خواهیم گناه نکنیم ولی بعضی وقت‌ها حریف شیطان نمی‌شویم. اصلاً نمی‌دانیم از کجا ضربه می‌خوریم. می‌دانید اشکال کار ما از کجاست؟ اولین قدم برای ترک گناه و توبه این است که مقدمات گناه را از بین ببریم. مرحوم آیت الله خوشوقت می‌فرمودند: در مقابل گناه و شیطان یا باید مبارزه کرد و یا از آن فرار کرد که در اکثر مواقع ما نمی‌توانیم در فضای گناه بمانیم و با گناه مبارزه کنیم. لذا خداوند متعال در سوره انعام آیه ۱۵۱ می‌فرماید: "وَلاتَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ" یعنی به کارهای زشت نزدیک نشوید. نمی‌فرمایند انجام ندهید می‌فرمایند نزدیک نشوید یعنی مقدماتش را هم برای خودتان فراهم نکنید. خودت ببین که در زندگی چه کارهایی برایت مقدمه گناه می‌شود، آن‌ها را کنار بگذار. برای بعضی‌ها فضای مجازی مقدمه خیلی از گناهان‌شون می‌شود. با عنوان مثال در هر گروهی می‌رود و در هر کانالی عضو می‌شود. همین باعث بدبختی دنیا و آخرتش شده و از امام حسینعلیه‌السلام هم جدایش کرده است. بعضی‌ها اسیر رفیق بد هستند، رفیق بد مقدمه خیلی از گناهانشان می‌شود. در روی در بایستی قرار می‌گیرند. هر چه رفیقشان می‌گوید گوش می‌دهند. شما که می‌بینید این‌چنین است، چرا باهاش رفاقت می‌کنی؟ خیلی‌ها به خاطر اینکه دینشان را بلد نیستند مرتکب گناه می‌شوند به حرام خوری می‌افتند. اصلاً شیطان نمی‌خواهد شما دینتان را یاد بگیرید تا دائم به اشتباه بی‌افتید.

رفقا به خدا حیف است شماها به مرگ طبیعی بمیرید، همه ی شما، جایگاهتان شهادت است، باید یک جوری زندگی کنیم تا خود آقا بخیرمان.

وقتی خبر می‌دهند فلانی هم تو سوریه شهید شده است همش حسرت می‌خورم آقا جان نکند به مرگ طبیعی بمیرم...

امشب شب علی اکبر امام حسینعلیهما السلام امشب شب شهادت.

همرزم شهید سید محمد شکری تعریف می‌کند و می‌گوید: به آسمان خیره شده بود. حسابی رفته بود در لاک خودش. به او گفتم: "چه شده محمد؟" انگار که بغض کرده باشد گفت: "بالآخره نفهمیدم إرباً إرباً یعنی چه؟ می‌گویند آدم مثل گوشت کوبیده می‌شود! یا باید بعد از عملیات کربلای ۵ بروم کتاب بخوانم و بفهمم که چیست! یا همین جا توی خط به آن برس..."

توی بهشت زهرا که می‌خواستند دفنش کنند، دیدم جواب سوالش را گرفت. آن هم با گلوله‌ی تویی که به روی سنگرش اصابت کرده بود.

امشب شب علی اکبر های حسینعلیهما السلام است. خوشا به حال آن‌هایی که علی اکبر علیه السلام امام شدند و علی اکبری رفتند. می‌گفت: "در جریان عملیات والفجر مقدماتی، ما در کانال کمیل محاصره شده بودیم، آب و آذوقه‌ها تمام شده بود. حال و هوای کربلا بین بچه‌ها افتاده بود. هر کس یک روضه ایی می‌خواند و مناجاتی می‌کرد و هر چند لحظه یک بار عراقی‌ها نزدیک کانال می‌شدند و ما از کانال بالا می‌رفتیم و با تیر اندازی آن‌ها را عقب می‌راندیم.

کربلایی، یک جوان خوش قد و بالا و امام حسینی بود که میان روضه‌ها خیلی گریه می‌کرد. آمد لبه کانال، شروع کرد به تیر اندازی کردن، ناگهان یک گلوله‌ی توپ خورد چند قدم آن طرف‌تر از او، موج انفجار کربلایی را گرفت، باعث شد اشتباهاً به جای این‌که به سمت ما برگردد، برود در دل دشمن. آنجا بود که معنای روضه علی اکبر علیه السلام را فهمیدم، معنی إرباً إرباً شدن را فهمیدم. هر کس با هر چه داشت کربلایی را میزد. تنش آن‌قدر تیر و ترکش و گلوله خورده بود که تکه تکه شده بود. بچه‌ها با دیدن این صحنه همه داد زدن "حسین جان علی اکبرت را دریاب"

ارباُ ارباُ زیر تیغِ ها نمی دونم چی کشیدی اولین بارِ می بینم جلویِ بابا خوابیدی
 غرق آه آتشینم کنارِ تنت می شینم قطعه قطعه بدنت رو روی یک عبا می چینم
 مثل بارون اشک می ریزم آبرو دارم عزیزم (پاشو نذار آبروم بره آبروی حسین)
 تا که یک بابا نگویی از کنارت برنخیزم

حضرت ابا عبدالله علیه السلام بالای سر جنازه می هر کدام از شهدای کربلا که می آمدند هنوز جان در بدن داشتند. آقا با ایشان صحبت می کردند و از ایشان تشکر می کردند. اما همین که به بالای سر بدن علی اکبرش رسید، هر چه صدا می زد "وَلَدِی عَلِی ... " جوابی نمی شنید. فرمودند: "قَتَلَ اللهُ مَنْ قَتَلُوکَ عَلِی الدنیا بعدک العَفا " علی جان بعد از تو خاک بر سر این دنیا ... (همه بگوئید: "غریب حسین ")
 سر علی را به دامنشان گرفتند دلشان آرام نگرفت، امان از دل حسین، سر علی را به سینه شان چسبانیدند دلشان قرار نگرفت ، سر علی را رو خاک های گرم کربلا گذاشتند، خم شدند، صورت به صورت علی

راوی میگوید: " دیدم زینب سلام الله علیها از خیمه ها خارج شدند گویا احساس کردند الان است که حضرت علیه السلام جان بدهند و قالب تهی کنند.

سپه کوفه و شام استاده به تماشای شه و شهزاده

شه روی نعش پسر افتاده همه گفتند حسین جان داده

جوانان بنی هاشم بیائید علی را بر در خیمه رسانید

خدا داند که من طاقت ندارم علی را بر در خیمه رسانم

شب نهم

انگیزه سازی:

ای بسته به دست تودل پیرو جوانها	ای آنکه فرارفته ای از شرح و بیانهها
میرفت فرات از عطش عشق بمیرد	بخشیدنگاه توبه خونش جریانها
بی تاب فقط خیمه بی آب نبوده است	بی تاب توهستندهمه مرثیه خوانها
مشک توکه افتاد دل فاطمه لرزید	خاک همه عالم به سرتیروکمان ها
ای هرچه امان نامه! ببینید و بسوزید	این دست رد اوست بر این گونه امانها

امشب شب تاسوعاست، شب قمر بنی هاشم شب باب الحوائج امشب شبی است که خیلی ها با کوهی از حاجت آمدند در خانه ی حضرت ابالفصل کسی امشب بدون نیت نباشد همه را دعا کنید خصوصا در رأس همه ی حاجات دعا برای ظهور امام زمان امشب شبی است که فقط ما شیعیان نیستیم که برای عباس مراسم می گیریم . امشب ارمنی ها هم میایند در خانه ی ابالفصل هر کس شب های دیگر را اگر نیامده امشب خودش را رسانده همه محتاج کرم عباسند.

دعا: هر کس امشب آمده که بی دست کربلا از او دستگیری کند بلند بگوید یا ابالفصل (علیه السلام)

در یکی از روزهای جنگ صفین، نوجوانی نقابدار از سپاه علی (ع) به میدان آمد. ترس و دلهره سپاه معاویه را دربرگرفت. هر کس از دیگری می پرسید این نوجوان کیست که این طور شجاعانه پایه میدان جنگ نهاده است؟ از سپاه معاویه کسی جرأت نکرد پا به میدان بگذارد. معاویه به سردار نامی خود، ابن شعثاء، دستور داد تا به جنگ این نوجوان برود؛ ابن شعثاء در جواب گفت: مرا حریف ده هزار نفر در جنگ می دانند، چگونه مرا به جنگ با

کودکی می فرستی؟ بهتر است یکی از پسرانم را برای کشتن او بفرستیم. معاویه قبول کرد و ابن شعثاء فرزند بزرگ خود را برای جنگ با این نوجوان به میدان فرستاد. اما او در یک چشم به هم زدن به دست این نوجوان کشته شد. ابن شعثاء فرزند دوم خود را فرستاد، او نیز کشته شد و به این ترتیب هر هفت پسر او کشته شدند و خود او با عصبانیت با به میدان گذاشت و به آن نوجوان دلاور گفت: تو پسران مرا کشتی، به خدا قسم پدر و مادرت را به عزایت خواهم نشاندم. ولی خود او نیز در مدت کوتاهی به پسرانش پیوست. همه با تعجب به این نوجوان شجاع نگاه می کردند. امام (ع) او را پیش خود خواند و نقاب او را برداشت و پیشانی او را بوسید. همه با تعجب دیدند که او عباس پسر امیر المؤمنین است.

در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان وقتی مولای متقیان حضرت امیرمؤمنان (ع) در بستر شهادت افتاده و لحظات آخر عمر شریفشان را سپری می کردند، حضرت به افراد داخل اتاق نگاه کردند و از همه خواستند تا جز فرزندان فاطمه کسی در اتاق نماند.

همه به طبیعت در حال خارج شدن بودن که امام دیدند حضرت عباس (ع) هم در حال رفتن است. امام خطاب به ایشان فرمودند: تو بمان و عباس گفت: اما خودتان گفتید فقط فرزندان فاطمه بمانند من مادرم ام البنین است.

در این حال هر دو بزرگوار به سختی گریه کردند، علی علیه السلام خواستند تا عباس قدری نزدیکتر بیاید. دست کوچک فرزند برومندشان را در دست گرفتند و در حالی که هر دوی آنها گریه می کردند دستشان را در دست امام حسین گذاشتند و از برادر کوچکتر خواستند تا در کنار برادر بزرگتر بماند.

امام علی علیه السلام فرمودند: یا حسین! من در خانه ام می میرم ولی تو در صحرا کشته می شوی. من پوشیده از این دنیا می روم ولی تو را در صحرا عریان رها می کنند، برای من مراسم تدفین می گیرند اما به تابوت تو در کوچه سنگ می زنند.

الحق که این آقا خوب به وصیت امیر المؤمنین (علیه السلام) عمل کرد. وقتی کاروان ابا عبدالله (علیه السلام) در مکه بود، خبر رسید که برخی دشمنان قصد ترور امام حسین (علیه السلام) را دارند، و اصلاً برای همین و برای

اینکه در جوار کعبه خونی ریخته شود امام از مکه خارج شد و به سوی کوفه و بعد به کربلا رفت امروز آخر که در مکه بودند (روز هشتم ذی حجه) عباس (ع) از برادر اجازه گرفت و به بالای کعبه رفت و آنجا خطبه ای خواند که تا قیامت درس آزادی و وفاداری به جهانیان بیاموزید حضرت به بالای کعبه رفت و با صدای بلند فرمود:

به نام خداوند بخشنده مهربان سپاس خدایی را که بیت الله را با قدم پدرش (منظور پدر امام حسین علیه السلام یعنی وجود مقدس امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیهما السلام است) مشرف کرد؛ جایگه که دیروز بیت بود، و [امروز] قبله گردید. ای ناسپاسان گناهکار آیا راه بیت را بر امام نیکوکاران می بندید؟ چه کسی سزاوارتر به این بیت است از دیگر موجودات؟ و چه کسی نزدیکترین به این خانه است؟...

و اگر حکمت های خداوند بلند مرتبه نبود و اسرار بالا و امتحانات موجودات نبود، همانا بیت به سوی ایشان پرواز می کرد؛ قبل از اینکه مردم حجر را لمس کنند، حجر دستان حسین علیه السلام را استلام (استلام حجر یعنی بوسیدن سنگ حجر الاسود که در شرع سنت است) می کند و اگر خواست مولای من خواست خداوند رحمن نبود هر آینه بر سر شما مانند باز شکاری که بر گنجشکان فرود می آید نازل می شدم. آیا قومی را که مرگ را در کودکی به بازی می گرفتند می ترسانید، در حالیکه الان در مردانگی قرار دارند. همه جانم فدای آقا و مولای همه موجودات که برتر از حیوانات است [برتر از شما که همه در باطن حیوانید]. هیئات بنگرید سزاوار است از چه کسی پیروی کنید، به کسی که شراب می نوشد [مراد یزید ملعون است] یا کسی که صاحب حوض و کوثر است؛ کسی که در خانه وحی و قرآن است [مراد امام حسین (ع) است] یا کسی که در بیئتس اسباب لهو و نجاست است [مراد یزید ملعون است]؛ و یا کسی که در خانه اش نزول آیات [نشانه ها] و [آیه] تطهیر است. شما در همان غلط (و گمراهی) واقع شدید که قریش واقع شدند. چرا که اراده قتل پیامبر (ص) را کردند و شما اراده قتل پسر دختر پیامبرتان را و [این حيله] برای ایشان تا وقتی امیرالمؤمنین (ع) زنده بود ممکن نشد. پس چگونه ممکن است کشتن ابا عبدالله الحسین (ع) تا وقتی که من زنده ام؟ بیایید تا به راهش [راه کشتن امام حسین (ع)] آگاهتان کنم؛ پس مبادرت به کشتن من کنید، و گردنم را بزنید تا به مقصودتان برسید. خدا شما را به مقصودتان نرساند و عمرتان و فرزندانتان را کوتاه کند و لعنت خدا بر شما و پدرانتان [که قصد کشتن پیامبر (ص) را داشتند

[یاد.

کتاب مناقب ساده الکرام، تألیف سید عین العارفين هندی، در کتابخانه علامه میر حامد حسین موسوس نیشابوری کشمیری بدست آمده و در قالب کتابی با عنوان "خطیب کعبه" از سوی علی اصغر یونسین تألیف شده است.

متن عربی خطبه:

بسم الله الرحمن الرحيم

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَفَ هَذَا (بَيْتَ) اللَّهِ الْحَرَامِ بِقُدُومِ أَبِيهِ، مَنْ كَانَ بِالْأَمْسِ بَيْتًا أَصَحَّ قِبَلَهُ. أَيُّهَا الْكَفَرَةُ الْفَجْرَةُ أَتَصُدُّونَ طَرِيقَ الْبَيْتِ لِأَمَامِ الْبَرَّةِ؟ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنْ سَائِرِ الْبَرِّيه؟ وَ مَنْ هُوَ أَدْنَى بِهِ؟ وَ لَوْلَا حُكْمُ اللَّهِ الْجَلِيلِ وَ أَسْرَارُهُ الْعَلِيَّةِ وَ اخْتِبَارُهُ الْبَرِيه لَطَارَ الْبَيْتِ إِلَيْهِ قَبْلَ أَنْ يَمْشَى لَدَيْهِ قَدْ اسْتَلَمَ النَّاسُ الْحَجْرَ وَ الْحَجْرُ يَسْتَلِمُ يَدَيْهِ وَ لَوْ لَمْ تَكُنْ مَشِيئَةُ مَوْلَايَ مَجْبُولَةً مِنْ مَشِيئَةِ الرَّحْمَنِ، لَوَقَعَتْ عَلَيْكُمْ كَالسَّقْرِ الْغَضْبَانِ عَلَى عَصَافِيرِ الطَّيْرَانِ. أَتُخَلِّانَ قَوْمًا يَلْعَبُ بِالْمَوْتِ فِي الطُّفُولِيَّةِ فَكَيْفَ كَانَ فِي الرَّجُولِيَّةِ؟ وَ لَفَدَيْتُ بِالْحَامَاتِ لِسَيْدِ الْبَرِيَّاتِ دُونَ الْحَيَوَانَاتِ. هَيْهَاتَ فَانظُرُوا ثُمَّ انظُرُوا مِمَّنْ شَارِبُ الْخَمْرِ وَ مِمَّنْ صَاحِبُ الْحَوْضِ وَ الْكَوْتَرِ وَ مِمَّنْ فِي بَيْتِهِ الْوَحْيِ وَ الْقُرْآنِ وَ مِمَّنْ فِي بَيْتِهِ اللَّهْوَاتِ وَ الدَّنَسَاتِ وَ مِمَّنْ فِي بَيْتِهِ التَّطْهِيرِ وَ الْآيَاتِ. وَ أَنْتُمْ وَقَعْتُمْ فِي الْغَلْطَةِ الَّتِي قَدْ وَقَعَتْ فِيهَا الْقُرَيْشُ لِأَنَّهُمْ أَرَدُوا قَتْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَنْتُمْ تُرِيدُونَ قَتْلَ ابْنِ بَنْتِ نَبِيِّكُمْ وَ لَا يُمْكِنُ لَهُمْ مَا دَامَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) حَيًّا وَ كَيْفَ يُمْكِنُ لَكُمْ قَتْلَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ (ع) مَا دُمْتُ حَيًّا سَلِيلًا؟ تَعَالَوْا أَخْبِرْكُمْ بِسَبِيلِهِ بَادِرُوا قَتْلِي وَ اضْرِبُوا عُنُقِي لِيَحْصُلَ مَرَادُكُمْ لِأَبْلِغَ اللَّهُ مِدَارَكُمْ وَ بَدَدَا عِمَارَكُمْ وَ أَوْلَادَكُمْ وَ لَعَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ عَلَى أَجْدَادِكُمْ»

بله.عباس این حرف را از همان کودکی و نوجوانی یاد گرفته بود از مادرش ام البنین که همیشه عباس را سفارش می کرد به این که از حسین جدانشود. از پدرش امیرالمومنین که وصیت کرد که همیشه در کنار حسین بماند. با این که برادر حسین بود اما هیچوقت او را برادر خطاب نکرده بود همیشه میگفت: سیدی و مولای

او در وفاداری و بصیرت اسوه و الگوی همه مردم جهان بود. اما عجیب است که این عباس با این بصیرت و وفاداری که دوست و دشمن از عباس سراغ داشت، ولی باز با این حال دشمن در شب عاشورا برای او امان نامه می آورد و قصد می کند او را بفریبد.

دشمن خوب می داند که عباس شان و منزلت و بصیرتش بیش از این حرفهاست اما او آنقدر در دشمنی اش اصرار دارد که از هیچ تلاشی دریغ نمی کند. امان نامه ثابت کرد، عباس هم که باشی شیطان برای جدا کردن تو از ولایت برنامه می ریزد. ما که دیگر جای خود داریم.

متأسفانه برخی از ما شیطان و حيله هایش را دست کم گرفته، ناچیز و کوچک می شماریم. شیطان از جهت های گوناگون به انسان تهاجم می کند، گاهی از پیش رو و گاهی از پشت سر و زمانی از راست و زمانی هم از چپ «ثُمَّ لَاتَبَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ...»^{۷۳}. از جمله درخواست هایی که شیطان در مقابل چندین سال عبادتش نزد پروردگار انجام داد این بود که، در مقابل هر یک از فرزندان آدم دو فرزند به من عطا کنی که برای هر یک از اولاد آدم دو فرزند را مسلط کنم که آن ها را به گمراهی بکشاند و در خواستی دیگر اینکه از تو می خواهم مرا در بدن اولاد آدم همچون خون جریان دهی که از هر جای بدن بتوانم او را به معصیت بکشانم. مهم ترین تسلط پس از تهاجم و نزدیک شدن به انسان، تصرف در اندیشه و خیال آدمی است^{۷۴}.

ما خیلی او را دست کم می گیریم. در حالی که فریب های او خیلی پیچیده است. ممکن است طوری تو را فریب بدهد که اصلاً خودت هم متوجه نشوی. گاهی ممکن است فرد بعد از گذشت پنجاه سال از زندگی اش بفهمد یک عمر فقط در توهم بندگی خدا بوده و در اصل اوامر شیطان را مو به مو انجام می داده اما به قصد قربت به خدا، گاهی هم خدایی نکرده آن دنیا متوجه می شویم چقدر از کارهایی که مطمئن بودیم درست است حيله شیطان بوده است. شیطان اینقدر کار خودش را بلد است و کارهایش دقیق و پیچیده است. چه بسیار افراد بزرگتر از ما که در مقابل شیطان فریب خورده اند و بندگی شان را به ارزانی فروخته اند.

^{۷۳}. اعراف، ۱۷.

^{۷۴}. تسنیم، ج ۳، ص ۳۹۳.

اقناع:

مثلا یکی از وجوه پیچیده و عجیب بودن کار شیطان این است که ما فکر می‌کنیم شیطان همیشه امر به بدی می‌کند، و با شنیدن اسم شیطان یاد گناه و معصیت و انجام دادن کارهای خلاف می‌افتیم، در حالیکه اینطور نیست، بلکه گاهی اوقات شیطان امر به انجام دادن کار خوب می‌کند. یعنی امر به ادب می‌کند، امر به نماز می‌کند، تو را به مجالس خوب دعوت می‌کند، شیطان حتی گاهی ممکن است از نماز شب خواندن تو خوشحال شود.

حاج آقا! چطور چنین چیزی ممکنه؟ شیطان منشاء تمام بدی های عالم است. هر شری از شیطان نشات می‌گیرد، و او با هر خیری دشمن است.

بله شیطان جز شر و بدی چیزی ندارد، اما خیلی اوقات شیطان امر به خوبی می‌کند تا تو را از یک کار خوبتری باز دارد. اینطور نیست که همیشه مقاصد شومش را بصورت اشکار دنبال کند، بلکه با هر کس از راه خودش وارد میشود.

عارفی بود که ۳۰ سال مرتب ذکر می‌گفت: استغفرالله!

✦ مریدی به او گفت: چرا این همه استغفار می‌کنی، ما که از تو گناهی ندیدیم.

جواب داد: سی سال استغفار من به خاطر یک الحمد لله نابجاست.

روزی خبر آوردند بازار بصره آتش گرفته، پرسیدم: حجره من چه؟

گفتند: مال شما نسوخته... گفتم: الحمدلله!! معنیش این بود که مال من نسوزد مال مردم به درک! آن الحمدلله از سر خودخواهی بود نه خداخواهی..

چه قدر از این الحمدلله ها گفتیم و فکر کردیم شاکریم؟

گاهی الحمدلله گفتن آدم هم شیطانی همیشه ...

آیت الله حق شناس: شیطان نودونه راه شرعی برای انسان می آورد تا در صدمی انسان را فریب دهد.

مثلا دقت کنید هیات رفتن خوب است یا بد؟ قطعاً خوب است. صدها حدیث و کرامت در ارزش و فضیلت مجالس ابا عبدالله (ع) بیان شده که ماهم در شب چهارم مفصلاً این مطلب را توضیح دادیم. اما شیطان تو را امر به هیات رفتن می کند، کجا؟ آنجایی که می داند اگر فلان هیات را که تا دیر وقت عزاداری می کنند و نیمه های شب تمام می شود بروی و نماز صبحت قضا شود. آنجا شیطان تو را امر به هیات رفتن می کند تا از نماز صبح که واجب شرعی است باز دارد.

شیطان ممکن است به تو بگوید برو با دوستت صمیمی ات درد دل کن سبک می شوی، اما بهانه درد دل تو را وادار می کند از کسی که ناراحت هستی بدگویی کنی و بدین ترتیب تو را به غیبت می اندازد. خصوصاً در خانم ها این مساله خیلی مبتلی به است که به نیت درد دل و این طور چیزها می نشینند در جمع های دوستانه و ساعتها پشت سر شوهرانشان غیبت می کنند، این گناه حرام مسلم و حق الناس است و یک حیله ی شیطان است.

یا مثلاً شما ببینید تواضع و ادب خوب است یا بد؟ قطعاً خوب است. مومن واقعی باید متواضع باشد. تکبر داشتن از صفات شیطانی ست و روایات زیادی در مذمت شخص متکبر و غیر متواضع آمده است. اما گاه شیطان ممکن است تو را امر به تواضع کند، کجا؟ آنجا که تو رو در برابر فرد متکبری قرار داده و میگوید باید حقی را از او بگیری، این جا جای تواضع نیست با انسان متکبر باید با قوت و قدرت و بزرگی برخورد کرد. شما نگاه کنید! شخصیتی مثل امام خمینی (ره) که رهبر یک ملت است، با آن جایگاه و مقام علمی که مرجع تقلید جهان تشیع است و با آن همه شاگرد که هر کدامشان الان مرجع تقلید و مجتهدین شیعه اند، این امام، همسرش تعریف می کند که یک بار هم در خانه به من امر نکرد حتی در امور جزئی. فقط سوال می کرد، که مثلاً خانم جان چایی داریم؟ وقتی در هنگام سخنرانی در جماران چهره رزمندگان را می بیند بغض کرده و میگوید: من از این چهره های نورانی خجالت می کشم. یا مثلاً امامی که در قله معنویت و عبادت و اخلاق بوده است، امام همین امام که در تواضع

و فرو تنی کسی به او نمی رسید، وقتی وقتی در برابر متکبر و تمام مستکبرین و ظالمان عالم قرار می گیرد، مثل کوه محکم و استوار می ایستد و حرف حق را با لحنی جدی می گوید، میگوید که: آمریکا هیچ غلطی نمیتواند بکند.

اینجا تواضع نمی کند چون اینجا جای تکبر و تندی است. روایتی در این زمینه هست از رسول اکرم صلوات الله علیه وآله که می فرماید: (إذا رأیتم المتواضعین فتواضعوا، و إذا رأیتم المتکبرین فتکبروا لهم).^{۷۵}

هر گاه متواضعان را دیدید، برای آنان تواضع کنید و هر گاه متکبران را دیدید، در قبال آنان متکبرانه رفتار نمایید.

این مصداق معنای همان آیه ی شریف قرآنی، یعنی آیه ی ۲۹ سوره ی فتح است که میفرماید؛ مومنین کسانی اند که ((اشداء علی الکفار ورحماء بینهم)) یعنی در برابر کافران و افراد مستکبر عالم شدید و تند و سختگیر باید باشید و در برابر خودی ها و اهل اسلام و مومنین رئوف و مهربان و متواضع باشید. اما شیطان کارش این است که در برابر کفار برای تو از محاسن ادب و تواضع و احترام می گوید، و در مقابل مومنین تو را امر به جدیت و بزرگی و عزت نفس می کند. آنجا میگوید اگر به او رو بدهی پر رو می شود.

پس شیطان همیشه امر به بدی نمی کند خیلی اوقات امر به خوبی می کند تا تو را از امر خوبتری باز دارد. و خلاصه شیطان برای هر کس از راه خودش وارد می شود. بعضی ها را هم همان امر به بدی می کند، اما آن کار بد را برایشان تزئین می کند. آنقدر زیبا و لذت دار جلوه اش می دهد که شخص رغبت و شوق زیادی نسبت به آن کار پیدا می کند و بالاخره مرتکبش می شود.

در آیه ی قرآن هم اشاره شده است که وقتی شیطان بخاطر سرپیچی از دستور خداوند رانده شد، به خدا گفت : خدایا به عزتت قسم همه ی مردم و بندگان تو را فریب خواهم داد، بدین شکل که گناه و معصیت تو را در نظر آنها تزئین خواهم کرد. «قَالَ رَبِّ بَمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ .حجر /۳۹». خیلی اوقات

ما می دانیم که فلان گناه بد است و نباید انجامش داد اما آنقدر آن گناه در نظر ما خوب جلوه می کند و تزئین میشود که از انجام دادنش خوشمان میآید و به سمتش میرویم.

جوانی محض امام رضا علیه السلام بود و در راهی با هم بودند. او می داند حضرت، معصوم است. عرضه می دارد: آقا جان! شما نمی خواهید گناه کنید یا اصلاً نمی توانید، گناه کنید؟

لذا این سؤال برای این جوان پیش آمد که حالت عصمت معصوم، کدام حالت است؟ برای همین از ایشان پرسید: آقا جان! شما می توانید گناه کنید و گناه نمی کنید، یا اصلاً نمی توانید گناه کنید؟

در حال راه رفتن بودند، امام چشمشان به یک نجاستی افتاد که روی زمین بود. حضرت یک نگاهی به این جوان کردند و فرمودند: قبل از این که جواب سؤال را بدهم، یک سؤال از تو میکنم: تا به حال شده که گرسنه باشی و به واسطه این گرسنگی بروی و نجاستی مانند این مدفوعی که این جا هست، بخوری؟

آن جوان به تعبیری شوکه شد و تعجب کرد که این چه سؤالی است که آقا از من می پرسند! عرضه داشت: آقا جان! این که معلوم است، انسان حالش به هم میخورد که بخواد تصورش را هم کند، چه برسد بخواد این عمل را انجام دهد.

امام فرمودند: من که نگفتم بخوری، گفتم: به فکر می رسد چنین کاری انجام بدهی؟

عرضه داشت: نه آقا! من به تصورم هم نمیرسد که چنین کاری را بخوام انجام بدهم.

حضرت فرمودند: حال ما هم همین حال است. تصور گناه برای ما مثل تصور یک نجاست است که حتی در ذهن تو هم خطور نمی کند که آن را بخوری، گناه هم به همین ترتیب در ذهن ما خطور پیدا میکند.

بعد حضرت فرمودند: مشکل بعضی از شما این است که گناه را به منزله غسل میبینید که یک حلاوت و شیرینی برای شما دارد و لذا گناه را دوست دارید. اما ما گناه را مانند نجاست می بینیم.

بعد حضرت اشاره می فرمایند که مگر قرآن مثلاً در مورد غیبت مثال نزده که این، به منزله خوردن گوشت برادری است که مرده باشد!؟

شما ببینید چه کسی از آبرو بردن خودش خوشش می آید؟ هیچ کس؛ همان طور که هیچ کس دوست ندارد که روزی آبروی خودش برود، و چه کسی ست که حقیقت و باطن بد بودن آبرو ریختن را نداند؟! اما چه می شود که بعضی افراد به راحتی حاضر میشوند آبروی چندین و چند ساله شخصی را بریزند؟ آنقدر شیطان این گناه را در برابر دیدگان او تزئین می کند و آنقدر منافع شخصی اش را در این آبرو ریختن بزرگ جلوه می دهد که حاضر می شود به تمام بدی های این کار چشم ببندد.

در مورد دروغ هم همین است. کسی منکر بد بودن دروغ نیست، همان طور که هیچ کس دوست ندارد کسی به او دروغ بگوید. اما همین که منافع شخصی خودش را در دروغ گفتن می ببندد و شیطان هم این منافع را به شدت تزئین می کند، به راحتی آب خوردن دست به چنین کاری می زند. به هر حال شیطان و ایده هایش خیلی پیچیده است و ما نباید آن را دست کم بگیریم.

البته این مطلب را هم عرض کنم که برخی ها هم هستند که اصلاً شیطان برای آنها چندان فریب و حيله و زحمت خاصی نمی کشد، چون نیازی به فریب آنها ندارد و آنها خودشان تمام دستورات شیطان را در زندگی پیاده می کنند و حتی در دیگران هم سعی می کنند تاثیر بگذارند و فضای جامعه و دوستان و اطرافیان را به فساد بکشانند.

در حالات شیخ انصاری نوشته اند روزی یکی از فضلا در مجلس بحث شیخ گفت: خوابی برای شما دیدم ولی خجالت می کشم نقل کنم. شیخ فرمود بگو:

عرض کرد دیشب در خواب شیطان را دیدم طنابهای مختلف نازک و ضخیم داشت، پرسیدم این طناب ضخیم برای کیست؟

گفت برای استادت شیخ انصاری است ، خیلی زور می خواهد تا شیخ را بکشانم ، دیروز به هر زحمتی بود او را به دام انداختم ، تا بازار او را کشاندم ولی طناب را پاره کرد و فرار نمود، این خواب نمی دانم حقیقت دارد یا نه ؟

شیخ تبسم کرد و فرمود: ملعون راست گفته است ، دیروز در منزل چند میهمان زن به ما وارد شدند، به من پیشنهاد کردند مقداری میوه برای مهمانان بگیرم ، و چون در منزل از خودم پولی نداشتم به سراغ پولی که جهت نماز و روزه و ختم قرآن از شخصی در منزل ما امانت بود رفتم و به عنوان قرض برداشتم که به بازار بروم و میوه تهیه کنم ، بعد که پول رسید جایش بگذارم ، تا به درب مغازه رسیدم ناگهان به خود آمدم و گفتم مرتضی شاید مردی ، از کجا زنده بمانی و قرضت را ادا کنی .

برگشتم و پول را به جای خودش گذاشتم ، این است پاره کردن طناب ضخیم .

رفقای عزیز! برادر و خواهران عزا دارا! نکنه ما هم جزء آن دسته ای باشیم که نیازی به طناب نداشته باشیم. نکند ما هم جزء آن دسته ای باشیم که با کارهایمان ، با رفتار هایمان ، موید شیطان باشیم .

رفقا! شیطان امروز در جا معه ما چه میکند؟ خیابانها را ببینید، در کسب و کار و اخلاق و رفتارهایمان، شیطان در زندگی هایمان چطور جولان میدهد! خیلی بیخشنید، ولی چقدر شیطان دارد از مردم سواری میگیرد؟ آیت الله حق شناس روزی برای شاگردان خود تعریف کرده بود که : چند وقت پیش برای انجام کاری به خیابان رفتم، در آنجا به اذن خدا چشمانم باز شده، و دیدم شیطان بین مردم چه سلطنتی بر پا کرده. هر طرف را نگاه میکنی شیاطین مشغول دور کردن مردم از خدا هستند. در این بین جوانی را دیدم که که شیطان سراغش رفت تا او را آلوده کند. مدام در گوش او زمزمه می کرد که ببین فلان خانم که کنارت راه می رود، چقدر زیباست!! انگاهش کن. لذت دارد و! مدام با این حرفها او را وسوسه میکرد. جوان نمیخواست نگاه به نامحرم بیندازد و گناه کند اما دائم وسوسه میشدو تا می آمد مرتکب نگاه حرام شود، پیشیمان می شد و دوباره وسوسه می شد. و.... مدام در حال اذیت شدن بود تا اینکه یکدفعه زیر لب گفت : یا حسین. تا نام مبارک امام حسین (ع) را به زبان آورد ناگهان دیدم شیطان پرت

شد و به دیوار آن دست شیطان کوبیده شد و دیگر سراغ آن جوان نیامد. اونایی که دوست دارند در بزنگاه های زندگی از امام حسین (ع) جدا نشوند بلند بگویند: یا حسین (ع)

خدا میداند چقدر در زندگیایمان بین دوراهی هایی قرار گرفته ایم که یک طرفش حسین (ع) و یک طرفش شیطان بوده است و ما به راحتی شیطان را انتخاب کرده ایم. جوانی روی گوشی موبایل خود برچسبی زده بود و نوشته بود، «گناه یعنی خدا حافظ حسین». میگفت حاج آقا! از وقتی این جمله را روی گوشی ام چسبانده ام، هر وقت میخواهم گناهی انجام دهم احساس میکنم به خاطر یک لذت زود گذر گناه، خودم را از امام حسین دور می‌کنم.

ای کاش این حرفها میرسید به گوش آن خانم هایی که در خیابانها با هزار آرایش و عشوه خود آرایی و خود نمایی میکنند. میگوید: حجاب چه اهمیتی دارد، آدم باید دلش پاک باشد! ببینید شیطان چطور با این حيله اش در دل جوانان ما نفوذ کرده است؟! دل پاک بودن خیلی خوب است، اما تو را امر به آن می‌کند که با این بهانه حجابت را از تو بگیرد. در حالی که امیر المومنین (ع) میفرماید: کسی که ظاهر خود را شبیه قومی کند باطنش هم شبیه آن قوم میشود. کم کم دلت هم آلوده میشود. ببینید در همین قضیه حجاب و عفت و رعایت محرم و نامحرم، چقدر شیطان گناه ها را تزئین میکند؛ آنقدر از لباس تنگ و عشوه گری ات تعریف میکند و در نظرت زیبا جلوه میدهد و آنقدر این گناه بی حیایی و بی حجابی را تزئین میکند که تو به کلی از تمام ضررها و بلا هایی که با این کار بر سر خودت و دیگران می آوری غافل میشوی. در حالی که در قیامت حساب و کتاب سختی در پیش داریم. خیلی از گناهان را در نامه ی عملمان می بینیم که خودمان انجام ندادیم، بلکه می گویند تو باعث شدی فلانی به گناه بیفتد. تو هم به نوبه خودت در فساد و انحراف و تباهی این جوان دخیل بودی، در سست بودن بنیان خانواده ها تاثیر گذار شدی، همه چیز از همان یک نگاهی شروع که تو باعث و بانی اش شدی.

چرا باور نداریم که خداوند در قرآن می فرماید: {فمن يعمل مثقال ذره خیرا یره، و من يعمل مثقال ذره خیرا یره} اگر کسی سرسوزنی کارخلاف انجام دهد قطعا برای اون نوشته خواهد شد و جزای آن داده خواهد شد. این وعده

خداوند می فرماید ((ان وعدالله حق)). حرف شیطان را گوش میدید: حالا مگر یک مقدار مو هم بیرون باشه چه اتفاقی می افتد؟ یک لاک زدن که چیزی نیست! حالا مگر ماتوی آدم کمی هم تنگ باشه چه اشکالی داره؟ این حرف شیطان است که می خواهد تورا بزرگترین گناه بیندازد. بزرگ ترین گناه چیست؟ روایت بزرگترین گناه این است که گناهی را کوچک شماری. گاهی هم آدم این حرف را از دهان مردم می شنود از زبان شوهران که نسبت به همسر یا خواهر یا دخترانشان در حیاء و حجاب و عفت شان خطاهای بزرگ را کوچک می شمارند. برایش فرق نمی کند پوشش ناموسش چگونه باشد! کجا رفت آن تعصب نسبت به ناموس؟ هر چیز را به باد دادیم. قدیم لات های محل هم به ناموس دیگران غیرت داشتند ولی الان فرد نسبت به ناموس خودش هم غیرت ندارد. به جوان می گویی تو که مزاحم ناموس مردم می شوی و دل زن شوهرداری را نسب به خودت متمایل و نسبت به شوهرش دلسرد می کنی خودت خوست می آید که کسی از ناموس تو هم دلربایی کند؟ جواب می دهد: مگر چه اشکالی دارد؟ اچه به روز جامعه و مردم ما آمده که به چنین روزی افتادیم؟! به بهانه های احمقانه ی این که به روز باشیم و مسخرمان نکنند همه چیزمان را شبیه یک عده بی غیرت و بی ناموس کردیم! شهید سعید زقافی تو وصیت نامه اش خطاب به مادرش میگه: مادرم زمانی که خبر شهادتم را شنیدی گریه نکن زمان تشییع و تدفینم گریه نکن زمان خواندن وصیت نامه ام گریه نکن فقط زمانی گریه کن که مردان ما غیرت را فراموش می کنند و زنان ما عفت را وقتی جامعه ما را بی غیرتی و بی عفتی گرفت مادرم گریه کن که اسلام در خطر است. امشب شب عباس است اگر امشب این حرفا را نگویم امشب شب کسی ست که کوه غیرت بود. کسی که مردان ما باید از غیرت ورزی اش درس بگیرند. ای خواهر و برادری که امشب با هزار امید و حاجت در خانه عباس آمدی و دست به دامن اوشدی! امشب یکی از حاجت های ما این باشد که بگوییم: خدایا به ما مردان غیرت اباالفضل و به زنان و نوامیس ما حجاب و حیاء و پاکدامنی زینبی عطا بفرما. یک سری از افرادی که دچار گناه می شوند افرادی نیستند از روی عناد و لجاجتی این کار را نمی کنند. شیطان و سوسه شان کرده فریب خوردند حیف نیست جوانیمان در گناه سیری شود حیف نیست یک نگاه اباالفضل را بانگاههای حرزه و کف خیابانی عوض کنیم. حیف نیست اشک چشمهایمان خشک شود و توفیق گریه بر علمدار حسین از ما گرفته شود. به خدا قسم آقا اباالفضل همه ی کسانی رو که امشب در این هیات حضور دارند را دوست دارد. صحنه ی زیبایی فکرش رو کنیدی روبه روی حرم حضرت ابوالفضل ایستاده

ایم دست بر روی سینه سلام می دهیم به بی دست کربلا آهای کسانی که امشب اومد یاد از بیدست کربلا حاجت بگیرد الان وقتشه چه رفیق بی معرفتی هستیم که فقط لحظه هایی که حاجت داریم میایم سراغش چه رفیق با معرفتی هست که همین سالی یک بارمون رو هم قبول می کنه و این بی معرفتیمون روبه رخمون نمی کشه. امشب دم درب هیات کسی از شما پرسید چه کاره ای؟ گناهکاری؟ آلوده ای؟ نیستی؟... نه در کرمخانه امام حسین و ابوالفضل بروی همه بازه.

حاج حسین کاجی نقل میکنه میگه شهید تقی رفیعی مقدم

اومد پیشم و گفت: «حسین خیلی دلم گرفته می خوام برام روزه بخونی. شاید دیگه فرصت روزه گوش کردن نداشته باشم». گفتم: «تقی برو شب عملیاته خیلی کار دارم.»

رفت و باز برگشت. این بار شهید یعقوبی رو آورده بود واسطه. اصرار که فقط چند دقیقه.

سه تا بی رفتیم نشستیم پشت سنگر؛ گفتم: «چه روزه ای بخونم؟» تقی گفت: «دلم هوای حضرت عباس (علیه السلام) کرده. منم شروع کردم به خوندن؛

ای اهل حرم میر علمدار نیامد سقای حسین سید و سالار نیامد

کلی وقت داشتند با همین یه بیت گریه می کردند. رهائشون کردم به حال خودشون و رفتم.

عملیات شروع شد. با رمز «یا اباالفضل العباس (علیه السلام)»، یاد حرف تقی افتادم که گفته بود: «دلم هوای حضرت عباس (علیه السلام) کرده» بی سیم زدم وضعیتش رو بپرسم، گفتند: «چند لحظه ی قبل شهید شد.»

امشب میخوایم روزه عباس بخونیم باید با همین یه بیت گریه کنی با همین یه بیت همه روزه های ابوالفضل العباس رو برای خودت مرور کنی ای اهل حرم میرو علمدار نیامد سقای حسین سید و سالار نیامد ...

از غیرت گفتیم بذارید یه روزه ای بخونم بفهمید تا وقتی عباس بود دشمن جرأت هیچ کاری نداشت ...

سلام ماه تو هم مثل من نخوابیدی

تو هم برای عمویت ستاره میچیدی
 بگو عمومی تو مثل عمومی من ماه است
 بگو عمومی مرا تا بحال تو دیدی
 میان هرچه عمو هست روی خاک تک است
 در آسمان تو ز وصفش نگو که نشیدی (آخه عمومی منم یه روزی رو نیزه ها مثل ماه میرفت)
 برای من نه که برای عشیره بود امید
 نداشت راه به قلب قبيله تردیدی
 دل تمامی ما گرم روی ماهش بود
 اگر چه ماه لقب داشت بود خورشیدی
 عمو که بود کسی جرأت هجوم نداشت
 به جز فرار زپیشش نبود تمهیدی
 اما همین که رفت به سیلی کشید کار و گرفت به تازیانه زمن گوشواره تهدیدی
 نمانده است توان روی پا بلند شوم
 اگر که توماه را دیدی به او بگو که بیاید که آب آزاد است
 که از رقیه بپرسد که از چه ترسیدی
 عموم ابالفصل عموم ابالفصل
 عمو جونم تا تو بودی چاره داشتیم کی لباس پاره داشتیم

تو که رفتی ما همه بیچاره شدیم دنبال زینب آواره شدیم بی گوش و گوشواره شدیم

بمیرم برای اون وقتی که ابی عبدالله اومد سمت خیمه ها همه بچه ها اومدن بابا از عمو عباس چه خبر؟ ابی عبدالله
 رفت سمت خیمه عباس عمود خیمه رو کشید یعنی دیگه عمو بر نمیگرده ...
 آوردنش تا خیمه گویا دردسر دارد عباس را از علقمه آقا نیاورده
 حتی زجسم اربارابای علی اکبر جسمی ز هم پاشیده و آشفته تر دارد مظلوم حسین

«شب دهم»

انگیزه سازی:

مرحوم واعظ اهل بیت شهید حاج شیخ احمد کافی (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرده است: یکی از شیعیان در بصره هر ساله دهه عاشورا در خانه‌اش مجلس روضه خوانی برپا می‌کرد تا این که وضع زندگی‌اش از هم پاشیده شد و حتی مجبور شد خانه‌اش را هم بفروشد. نزدیک ایام محرم شده بود، یکی دو ماه دیگر هم بنا بود خانه را تخلیه کنند، و تحویل صاحبخانه بدهند و بروند. همسرش می‌گوید: یک وقت دیدم شوهرم منقلب شد و فریاد زد. گفتم: چه شده؟ چرا داد می‌زنی؟ گفت: ای زن ما همیشه و همه جوره می‌توانستیم دور و بر کارمان را جمع کنیم (مشکلی نداشتیم)، اما بناست آبرویمان برود. گفتم: چطور؟ گفت: هر ساله دهه عزای امام حسین علیه‌السلام روی بام خانه ما یک پرچمی وجود داشت و مردم هم به عادت هر ساله، امسال هم می‌آیند ولی ما وضعمان ایجاب نمی‌کند امسال روضه بگیریم، آبرویمان جلوی مردم می‌رود. یکدفعه منقلب گردید و گفت: ای حسین می‌پسند آبرویمان میان مردم برود و قدری گریه کرد. همسرش گفت: ناراحت نباش مرد، یک چیز فروشی داریم. گفت: چه داریم؟ گفت: من هیجده سال زحمت کشیدم یک پسر بزرگ کردم، پسر وقتی آمد گیسوانش را می‌تراشی و فردا صبح دستش را گرفته و بازار برده فروش ها می‌بری، چکار داری که بگوئی او پسرت هست، بگو غلام من است و به یک قیمتی او را بفروش و پولش را بیاور تا چراغ این مجلس حسینی را روشن کنیم. مرد گفت: بعید می‌دانم پسر راضی بشود. یک وقت دیدند در خانه باز شد پسرشان وارد شد، پسر می‌گوید. وقتی وارد منزل شدم دیدم مادرم مرتب به قد و بالای من نگاه می‌کند و گریه می‌کند، پدرم مرتب مرا نظاره می‌کند و اشک می‌ریزد. گفتم: مادر چیزی شده؟ مادر گفت: پسر جان ما تصمیم گرفته ایم تو را با امام حسین علیه‌السلام معامله کنیم. گیسوان پسر را تراشیدند. پدر، پسر را آورد بازار برده فروشان، به آن قیمتی که گفت، تا غروب آفتاب هیچکس نخرید، غروب آفتاب پدر خوشحال شد، گفت: امشب هم می‌برمش خانه یکدفعه دیگر مادرش او را ببیند فردا او را می

آورم و می فروشم. تا این فکر را کردم دیدم یک سوار از دروازه بصره وارد شد و سراسیمه نزد ما آمد و سلام کرد، جوابش را دادم. گفت: آقا این را می فروشی؟ (نفرمود غلام یا پسر را می فروشی) گفتم: آری. فرمود: چند می فروشی؟ گفتم: فلان قیمت، یک کیسه ای بمن داد دیدم دینارها درست است. گفت: اگر بیشتر هم می خواهی بدهم، من خیال کردم مسخره ام می کند. گفتم: نه. گفت: بیا، یک مشت پول دیگر بمن داد. فرمود: پسر جان بیا برویم.

تا فرمود پسر بیا برویم، این پسر خود را در آغوش پدرش انداخت، مقدار زیادی هم گریه کرد بعد پشت سر آن آقا سوار شد و از در دروازه بصره رفتند بیرون. پدر می گوید: آمدن منزل دیدم مادر منتظر نتیجه بود گفت: چکار کردی؟ گفتم: فروختم. یک وقت دیدم مادر بلند شد گفت: ای حسین به خودت قسم دیگر اسم بچه ام را به زبان نمی برم. پسر می گوید: دنبال سر آن آقا سوار شدم و از در دروازه بصره خارج شدیم بغض راه گلویم را گرفته بود بنا کردم گریه کردن، یک وقت آقا رویش را برگرداند، فرمود: پسر جان چرا گریه می کنی؟ گفتم آقا این اربابی که داشتم خیلی مهربان بود، خیلی با هم الفت داشتیم، حالا از او جدا شدم و ناراحتم. گفت: پسرم نگو اربابم بگو پدرم. گفت: آری پدرم. گفت: می خواهی برگردی نزدشان؟ گفتم: نه. گفت: چرا؟ گفتم: اگر بروم می گویند تو فرار کردی گفت: نه پسر جان، برو پائین، گفت: برو خانه. گفتم: نمی روم، می گویند تو فرار کردی. فرمود: نه آقا جان برو خانه اگر گفتند فرار کردی بگو نه، حسین مرا آزاد کرد. یک وقت دیدم کسی نیست. پسر آمد در خانه را کوبید مادر آمد در را باز کرد. گفت: پسر جان چرا آمدی؟ دوید شوهرش را صدا زد گفت: بتو نگفته بودم این بچه طاقت نمی آورد، حالا آمده. پدر گفت: پسر جان چرا فرار کردی؟ گفتم: پدر بخدا من فرار نکردم. گفت: پس چطور شد آمدی؟ گفتم: بابا حسین مرا آزاد کرد.

بعضی ها چقدر با جان و دل برای برپایی این عزاداری های امام حسین (ع) زحمت میکشیدند ولی باز هم خود را مدیون و بدهکار امام حسین میدانستند و اینگونه عمل ها را چیزی به حساب نمی آوردند. مثل آن مادر شهیدی که چهار فرزندش را با خون جگر بزرگ کرده اما وقتی با او درمورد از دست دادن فرزندانش حرف میزنی با

بغض در گلویش میگوید: چهار فرزندم که هیچ؛ خودم و همه دار و ندارم هم فدای یک تار موی بچه های امام حسین علیه السلام.

حسین جان! ده شب آمدیم در خانه ات نوکری ات را کردیم. اشک ریختیم و سینه زدیم. از چندین روز قبل محرم خیمه عزایت را به پا کردیم. یک نفر چای میریخت. یک نفر کفش جفت میکرد. عده ای غذا درست می کردند. پرچم زدند و...

نیاید آن موقعی که بگوئیم ده شب آمدیم برای امام حسین علیه السلام گریه کردیم بس است دیگر خیلی کار کردیم! نه. امام حسین علیه السلام همه هستیش را در راه دین و در راه خدا برای هدایت ما فدا کرده است. تا آخر عمر هم اگر هر روز عزاداری کنیم و اشک بریزیم باز هم به امام مدیون هستیم؛ رفیق نکند فکر کنی همینطوری دلت خواست و آمدی این ده شب برای امام حسین گریه کردی! مطمئن باشید این مجالس دعوتیه. دعوت کردن عزیزم! مرحوم آقای علامه از پیر غلامهای امام حسین علیه السلام و از اون با نفس هاست. می گوید در اوج مصیبت خوانی بودم که یک وقت گوش دلم شنوا شد و دیدم صدای گریه یک خانمی می آید گفتم اینجا که همه مرد هستند. سرم را بر می گرداندم ولی کسی را نمی دیدم. خوب گوش کردم دیدم گریه زنانه است. خوب گوش دادم هی می گفت ولدی حسین قتلوک و من الماء منعوک... اولین مستمع مجلس یر فیض حسین مادرش حضرت زهرا ست خدا می داند امشب به خانوم حضرت زهرا بگو بی بی جان ممنونم یک بار دیگه ما را دعوت کردی بیایم عزادار حسینت بشیم بی بی جان کمکمون کن همیشه حسینی بمونیم کمکمون کن با حسین باشیم نه اینکه فقط یا حسین بگیریم اگر نام حسین رو هم بر زبان میاریم جوری با اخلاص بگیریم که متحولمون کنه مثل شهید علی حیدری. قبرش تو بهشت زهراست روی قبرش نوشته من در عمرم کمتر از عطر استفاده کردم هر گاه احساس می کردم نیاز به عطر دارم از ته دل می گفتم حسین جان و فضا معطر می شد بی بی جان میشه ما هم بگیریم حسین جان دل ما را معطر کنی ما رو از رذائل پاکمون کنی از منجلاب گناه نجاتمون بدی مگه نفرمودند سفینه امام حسین وسیع تر و سریع تر هست بی بی جان امشب واسه شده بعد ده شب ما هم برای همیشه تو این سفینه جا بدن ما هم بشیم حسینی ما هم بشیم از اون آدمایی که بوی امام حسین و میدان حسین جان آگه امشب کسی خوب

گوش بده می شنوه په صدایی رو که میگه : مادری گوشه گودال زیر لب دم میگیره هی میگه غریب مادر مادرت برات بمیره

اما امشب میخوام بگویم آقا جان! اگر برای تو جانها بدهیم باز کم است و تحفه ای ناچیز بوده است. اما کم ما و لطف و کرم تو.

خوش بحال کسانی که در این شبها بیشتر زحمت کشیدند، بیشتر عرق نوکری ریختند، خوش بحال کسانی که در لحظه لحظه کارها، تمام دغدغه شان این بود که امام حسین آنها را ببیند و دل مادرش راضی شود.

رفقا! درب خانه پر کرامت امام حسین به کم قانع نشوید، به حداقل اکتفا نکنید، هرچه بیشتر نوکری کنیم و در راه امام حسین (ع) سختی بکشیم ارزش و مقام مان نزد خداوند و اهل بیت بالاتر میرود. و دنیا و آخرت خودمان زیباتر میشود.

حیف نیست آدم به همین ده روزه محرم اکتفا کند و بعد از این ایام به راحتی از امام حسین ع دور شود. تا سال بعد که دوباره پای این روزه ها بیاید .

آخر حتی بهشت هم مراتب دارد، نباید به مرتبه پایین تر آن اکتفا کنی.

در روایات ما اشاره شده است که بهشت سه مرتبه و طبقه دارد:

مرتبه اول جنت النعیم است. یعنی بهشت نعمتها. بهشتی که نعمتهای مادی و غیرمادی در حد بی نهایتش در آنجا فراهم است. پیامبر اکرم (ص) در روایتی طولانی که در کتاب اصول کافی در سه صفحه بیان شده به ابعاد مختلف و لذتها و نعمات حیرت آور آن میپردازد. خداوند در قرآن کریم در وصف اوضاع بهشتیان میفرماید: «لهم ما يشاءون» یعنی هرچه که بخواهند و اراده کنند برایشان در یک لحظه مهیا میشود. نعمت هایی که حتی تصورشان را هم نمیکنی. این اجز و پاداش کسانی ست که از لذت های گناه بخاطر خدا چشم پوشی کرده اند و حالا هزاران برابر آن در اینجا به آنها باز میگردد.

اما تمام این نعمات و این لذت ها با تمام زیبایی هایش تنها برای طبقه اول بهشت است. هنوز طبقه دوم و سوم مانده است.

به تعبیر آیت الله مجتهدی اینجا طویله بهشت است و اصل بهشت و خوشی های آن جای دیگری ست.

مرتبه دوم بهشت جنت الرضوان است. جایی که به کسانی تعلق دارد که در دنیا هنگام انجام کارهایشان رضای خدا را در نظر می گرفتند. هرکاری میخواست انجام دهد نمیگفت خودم چطور راحت ترم یا بیشتر خوشم میاید، نمیگفت این کار را بکنم تا فلان شخص را از خودم راضی کنم و... بلکه هرکاری را میخواست انجام بدهد با خودش میپرسید: آیا خدا راضی ست؟ اینان در جنت الرضوان جای دارند.

در این طبقه از بهشت تمام نعمتهای مرتبه پایین تر یعنی جنت النعیم در بهترین شکلش مهیاست بعلاوه یک نعمت مهم و آن اینکه بهشتیان میتوانند حقیقت جمال و زیبایی های این عالم را ببینند. زیباترین دیدنی های این عالم چیست؟ جمال چهارده معصوم (ع) و به ویژه امام حسین است.

در روایت داریم این بهشتیان همه تشنه دیدن روی امام حسین اند.

وقتی جمال سیدالشهدا رو میبینند، در روایت آمده که از فرط لذت و هیجان و عشق به امام حسین پانصد سال بی هوش میشن. بعد از پانصد سال به هوش میان و دوباره طلب میکنند، التماس میکنند که دوباره آقا رو ببینند. مجددا روی امام حسین به آنها نشان داده میشود و دوباره آنها پانصد سال بی هوش میشوند. و مدام این کار تکرار میشود. حوریان بهشتی به خدا گلایه میکنند که ما مشتاق این بهشتیان هستیم اما اینان اقتدر گرم محبت و عشق امام حسین اند که اصلا به ما توجهی ندارند. اینست نعمت و حال و هوای بهشتیان جنت الرضوان. کسانی که در دنیا فقط رضای خدا را در نظر می گرفتند.

خدایا در دنیا ما هرگاه گرفتار بودیم، هر زمانی که دلمان می گرفت و هر وقت دنیا روی سرمان خراب میشد به امام حسین پناه میبردیم، مارا در آخرت هم از امام حسین جدا مگردان.

اما این جنت الرضوانی ها با تمام لذتی که میبرند یک حسرت دارند و آن اینکه امام حسین را فقط میتوانند مشاهده کنند. اما مرتبه سوم بهش که جنت اللقاء باشد هم نعمات بهشتی را دارد و هم جمال معصومین را مبینند و هم علاوه بر همه اینها میتوانند در کنار اهل بیت ع باشند. اینان با امام حسین هم سفره میشوند و با امیرالمومنین رفیق اند.

و چه بهره و دلخوشی از این بالاتر.

این مرتبه بهشت مخصوص کسانی ست که در دنیا در راه حق استقامت کردند.

اگر توبه ای کردند پای توبه شان ایستادند و عهد شکنی نکردند.

یک لحظه هم پایشان در راه خدا و امام حسین نلغزید و هرگاه فرصت گناه برایشان پیش آمد مقاومت کردند و بندگی شان را خدشه دار نکردند.

امشب از امام حسین بخواه ما را کمک کند تا حسینی بمانیم.

سید امیر بطحائی طلبه عاشقی بود که خیلی تو روضه ها گریه میکرد، ناله میزد، میگفت: امام حسین! دوست دارم مثل تو باشم. مثل تو شهید بشم. گوشه ای از مصائب تورا بچشم.

تو حجره که میشست آب میدید شروع میکرد به گریه کردن. میگفت اربابم رو با لب تشنه بین دو نهر آب سر بریدن و...

با همسر و فرزندش رفته بودند سامرا، تو راه داعش کمین زد و اینا رو اسیر کرد. داعش اینا رو گرفت و دستاشونو بست. اول جلوی چشم سید امیر و همسرش بچه نوجوون شون رو آوردن سر از بدنش جدا کردن. سید امیر هی داد میزد حسین جاناان جلوی چشمت علی اکبرت رو اربا اربا کردن. اینجا هم جلوی چشم بچه مو سر بریدن. پسر فداای پسرت حسین.

بعد همسر سیدامیر رو گرفتند و جلوی چشم سید امیر سر از بدنش جدا کردند. سید امیر هی داد میزد: علی جان! چی کشیدی وقتی تو کوجه ها جلوی چشمت همسرت رو کتک زدن. همسرم فدای همسرت.

بعد هم نوبت به خودش رسید. اومدند جلو که سر سید امیر رو از بدنش جدا کنند. رو کرد به امام حسین ع: ای ارباب بی سرم. دیدی آخر آرزویی که تو روضه می کردم برآورده شد. دیدی آخر مثل خودت دارم سر جدا میشم. صلی الله علیک یا ابا عبدالله

کربلا رفتن خون می خواهد در ره بی سر سر داد باید

اولین مرحله عشق بی سر شدن است ...

خوشبحال شهدای کربلا که همه به امامشون اقتدا کردند و بی سر شدند خوشبحال شهدای بی سر، سرداران بی سر شهید حججی شهدای مدافع حرم

برای دیدن بی سر نباید سر در بدن داشت.

اما هیچ مصیبتی تو عالم مصیبت حسین نمیشه. مصیبه ما اعظمتها و اعظم رزیتها فی الاسلام و فی جمیع السموات و الارض هیچ روزی روز حسین نمیشه بذارید بگم براتون یکی از رسمهای عرب در جنگ، تن به تن می باشد؛ یعنی یک نفر از دوطرف می آیند و مبارزه می کنند و جنگجویان دیگر دخالتی نمی کنند. اما روز عاشورا هر کسی میومد با حسین بجنگه کشته می شد یه وقت عمر سعد صدا زد وای بر شما میدونید با چه کسی میجنگید؟ او فرزند قتال العرب است صدا زد از هر طرف به او حمله کنید گروه بزرگی از نیزه داران و تیراندازان به آقا حمله کردند آن چنان بدن حضرت رو تیر باران کردند که بدن حضرت پوشیده از تیر شد بعد از مدتی جنگیدن در اثر شدت زخم ها حضرت لحظه ای ایستاد در همان حال سنگی به پیشانی آقا زدند آقا گوشه پیراهن رو بالا زد خون های پیشانی رو پاک کنه یه وقت تیر سه شعبه ی زهر آلودی به قلب آقا زدند فرمود بسم الله و بالله و علی مله رسول الله ... فرمود خدایا تو میدانی که اینها کسی رو می کشند که در روی زمین جز او پسر پیغمبری نیست بعد حضرت تیر رو گرفت از پشت بیرون کشید مثل ناودان خون جاری شد حضرت دستانش رو پر از خون می

کرد به آسمان می پاشید به محاسن مبارکش می کشید می فرمود به خدا سوگند این گونه خون آلود خواهم بود تا به دیدار جدم رسول الله برم .حسین بذارید با امام زمان روضه بخونیم وقتی تشریف بیارند کنار خانه خدا سه جمله روضه میخواند می فرماید : یا اهل العالم ان جدی الحسین الذی قتلوه عطشانا وقتی تشنگی ابی عبدالله شدت پیدا کرد حضرت نزدیک فرات شد تا آب بنوشد به ملعونی تبری به دهان مبارک حضرت زد ...

زان تشنگان هنوز به عیوق می رسد فریاد العطش زیبابان کربلا

وقتی ذوالجناح با یال خونین با زین واژگون بر کشت سمت خیمه ها این زن و بچه او مدن دور ذوالجناح و گرفتن همه از خیمه ها بیرون دویدند ولی سالار زینب را ندیدند

سکینه او مد جلو صدا زد: یا جواد ابی اُ سقی اُم قتلوه عطشانا بابام وقتی داشت به میدان میرفت تشنه بود به من بگو آیا آبش دادند یا با لب تشنه او را کشتند...

یا اهل العالم ان جدی الحسین الذی طرحوه عریانا

ای بی کفن حسین جان عریان بدن حسین جان

نه تنها تیر و تیغ و سنگ بوده سر پیراهن تو جنگ بوده

ولی شرمنده زینب دیر فهمید که انگشتر به دستت تنگ بوده

جمله آخر یا اهل العالم ان جدی الحسین الذی سحقوه عدوانا

امشبی را شه دین در حرمش مهمان است عصر فردا بدنش زیر سم اسبان است

ده نفر اسب ها رو نعل تازه زدند بر بدن حسین همه بگید حسین

چند نکته مهم در باب سخنرانی این ده شب:

- سیر اصلی مباحث در مورد بعد هدایتگری امام حسین(ع) و با اشاره به حدیث شریف: «ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه» است.
- شب اول در مورد تبیین خود روایت ان الحسین... و بعد هدایتگری امام است. شب دوم در باب این است که یکی از آثار مهم هدایت شدن آرامش است و این آرامش در پرتو اجرای سبک زندگی محقق خواهد شد. شب سوم وجه سلبی همان موضوع شب دوم را بیان میکند و به نقد سبک زندگی غرب و غیر اسلام میپردازد. شب چهارم نقش عزاداری ها و مجالس اهل بیت(ع) در هدایتگری امام حسین(ع) را بیان میکند. شب پنجم در مورد این سوال است که چرا مردم زمان حضرت گمراه شدند و به پاسخ اول آن که فتنه ها و شبهه ها باشد پرداخته میشود. شب ششم در ادامه همان شب پنجم هست و به نقش مال حرام در این گمراهی اشاره میکند. شب هفتم جایگاه و نقش خانواده در هدایت گری امام حسین(ع) بیان میشود و شب هشتم در مورد آفت های هدایت و به ویژه دو رویی و نفاق است. شب نهم حيله های شیطان در گمراه کردن بندگان خدا بیان میشود و شب دهم پیرامون استقامت و حسینی ماندن است.
- ممکن است در متن، موارد کمی ایرادات ویراستاری و انشائی وجود داشته باشد که پیشاپیش از مبلغ محترم پوزش میطلبیم.
- تهیه این مباحث حاصل چندین ماه پژوهش و تلاش تعدادی از طلاب بوده است. لکن قطعا بی نیاز از پیشنهادات اهل فضل نیست. فلذا هرگونه نکته قابل ذکری را پذیرا هستیم.